

پایان

اسلام ←

در

ایران →

علی عبدالرضا ضایعی (موتا)



انتشارات حزب براندازان

پایانِ اسلام در ایران

علی عبدالرضایی (موتا)



انتشارات حزب براندازان

<http://Iranarchism.com>

پایانِ اسلام در ایران

علی عبدالرضایی (موتا)

چاپ اول: اسپند ۱۳۹۹

Collegepublisher70@gmail.com

کلیه‌ی حقوق این اثر، برای نویسنده و «انتشارات حزب براندازان» محفوظ است.

فهرست

سرمتن.....	أ.....
اسلام، ایدئولوژیِ تفرقه	۱.....
اخلاقِ اسلامی	۵.....
ارزش موسیقی در اخلاق اسلامی	۸.....
ریشه‌ی واژه‌ی ضدآیرانی «عجم»	۱۲.....
نسل‌کشیِ قادسیه	۱۸.....
عملیات انتقام از قتل‌عام قادسیه.....	۳۲.....
فیک‌سازی و کیچ‌بازی، تکنیک جدید طاغوت	۳۶.....
هیپنوتیزمِ مذهب.....	۴۵.....
«آهنگرِ رومی»، استادِ محمد در مکه و مدینه	۴۸.....
گرامی‌داشت زنان در تمدنِ ایرانی!	۵۶.....
من عمر علمی‌ام را فدای ۴۲ سال بلاهت نمی‌کنم!	۶۰.....
دوری از مذهب	۶۲.....
مسلمان اعتراض نمی‌کند!	۶۴.....
سیتانیسم	۶۷.....
«فروید» چگونه «پدر»، «پسر» و «روح‌القدس» را به Me و Momi و Dadi بدل کرد؟!	۷۲.....

- ۸۰ راهیانِ مشهد تا کربلا
- ۸۶ سنّت و ارتجاع
- ۹۳ «نوکِ تیز کلمه» چیست؟!
- ۱۰۷ تولید فلسفه‌ی سیاسی جدید
- ۱۱۲ میرزا آقاخان کرمانی
- ۱۲۰ ۱۴۰۰ سال بلاهت

سرمتن

پیش‌تر در دی‌ماه سال ۱۳۹۶، سال ۱۴۰۰ را «سالِ پایانِ اسلام در ایران» نامیده بودم. حالا که تنها دو هفته مانده به آغاز یک‌هزار و چهارصدمین سالگرد مأموریت سردار رومی به اردن و پایان کار آهنگر رومی در مکه و ظهور دوباره‌اش در هیئت سلمان فارسی در مدینه، کتاب «پایانِ اسلام در ایران» را به نشر می‌سپارم تا به آرزوی سوفیان جان‌بخش این چهارده‌قرن، جامه‌ی عمل پوشانده باشم و شروع فصلی را نوید دهم که در آن خرافات دود خواهند شد و بلاهت اسلامی از ایران‌زمین رخت برخواهد بست و باز خردِ ایرانی در رأس ساختار سیاسی نوینی خواهد ایستاد که بر اساس آن «ایالات متحده‌ی ایران» شکل خواهد گرفت.

از وقتی عیسی ناصری، یهودی اهل جلیل که توسط یحیی تعمید داده شد، به خرافات ابراهیمی پشت کرد و خشم بنی‌اسرائیل را با اهدای جانش بر فراز صلیب خرید و به مهرآیینی روی‌آورد و سبب شد که غربیان کم‌کم دین ایرانی بیآورند، ما جای اینکه پرچمِ مهر را در سراسر زمین به اهتزاز در بیاوریم، غفلت کردیم و دین‌مان را از درون باختیم و اجازه دادیم رومیان با نقاب عربی در قادسیه بر ما چیره شوند و چهارده‌قرن بر ما حکومت کنند و درحالی‌که غرب هر روزه ایرانی‌تر می‌شود، سبب شوند که ما ناخواسته از ایران و ایرانی فاصله بگیریم. اما دیگر وقت حقیقت است و نسل جدید ایرانیان همه از دم دریافته‌اند که «ایدئولوژی رومی» یا همان «اسلام» برای نابودی ایران و ازپادراوردن آن‌ها اختراع شده است و هر روز که می‌گذرد عرصه بر تازیان تنگ‌تر شده و بر جمعیت سوشیانت و سوشیانت‌ها افزوده می‌شود.

کتاب «پایانِ اسلام در ایران» بخش کوچکی از سلسله‌سخنرانی‌هایی‌ست که من تحت عنوان «علیه ایدئولوژی رومی» در دو «حزب براندازان» و «حزب ایرانارشیست» انجام داده‌ام. بخش‌های بعدی را نیز طی شش کتاب دیگر در آینده منتشر خواهیم کرد.

سه‌سال است که وقت سر خاراندن ندارم، طوری که حتی فرصت نمی‌کنم این کتاب‌ها را بازخوانی کنم، از این جهت شک ندارم که اشکال کم نیست و بی‌شک پاره‌ها یا سطرهایی می‌توانستند از کتاب حذف یا بدان اضافه شوند و اگر نبود خواست حزب براندازان که سعی دارد سر موقع به اعضایش طعام فکری برساند، این کتاب را حالا منتشر نمی‌کردم. و اما طبق معمول هر کتاب، از پارتی‌های نویسنده و نویسندگان پارتی‌سان که این سخنرانی‌ها را پیاده و ویراستاری کرده‌اند، سپاسگزارم.

علی عبدالرضایی (موتا)

۲۶ فوریه ۲۰۲۱

اسلام، ایدئولوژی تفرقه

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

اسلام ایدئولوژی تفرقه، تبعیض جنسیتی، تبعیض قومیتی و تبعیض نژادی است؛ از همان نامیده‌ی «سید» و «سیدِ اولادِ پیغمبر» تفاوت‌ها را با سایر طبقات جامعه متوجه می‌شوید. برخی می‌گویند: «مشکلات شما با جمهوری اسلامی ربطی به اسلام ندارد و محدود به یک قرائت از اسلام است که خیلی از مسلمانان مخالف این قرائت از اسلام هستند.» باید بدانید که جنگ ما جنگی ۱۴۰۰ ساله است و به جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌شود؛ در واقع ما با حضور ۱۴۰۰ ساله‌ی اسلام در ایران، می‌جنگیم. ما آن قدر ابله نیستیم که فقط به خاطر حکومت ۴۰ ساله‌ی جمهوری اسلامی با اسلام بجنگیم. اسلام در هر برهه‌ای همیشه ما را تحقیر کرده و هستی فرهنگی و اجتماعی ما را سلب کرده و علت پدید آمدنش نابودی هویت ایرانیان بوده است. نمی‌دانم چه عمدی وجود دارد که عده‌ای می‌گویند: «این اسلام نیست. اصلن مشکل ما اسلام نیست.» این حرف‌ها را آدم‌های ابله می‌زنند و هرگز یک آدم تحصیل کرده و عضوی از نسل جدید این حرف را نمی‌زند. پیرمردی ۷۰ سال دارد، ۵۰ سال از عمرش را به عشق اینکه بعد از مرگ وارد بهشت شود، نماز خوانده و عمل به مهملات کرده و غافل است که منظور قرآن از بهشت همان ایران است و حوریانی که قرآن توصیف می‌کند همین دختران ایرانی هستند که حسنین در یورش‌شان به گرگان هزاران تن‌شان را به مکه بردند، شراب بهشتی‌شان هم همان شراب شیراز است. شما که در ایران همه‌ی این وعده‌های بهشتی را دارید، پس چه مرگتان است؟! یکی از پرسش‌هایی که این روزها به بسیاری از من می‌شود این است که ما چه برنامه‌ای برای از بین بردن تفرقه‌ی بین اقوام داریم؟ همین که پایان اسلام را اعلام کنیم، همین که اسلام از ایران اخراج شود، دیگر هیچ مشکل و تفرقه‌ای بین اقوام ایرانی باقی نخواهد ماند، چون اسلام تنها عامل تفرقه بین ایرانیان است. اسلام، زامبی‌هایی دارد که «ملا» یا «سادات» نام دارند؛ این ملایان به روستاها و شهرها و نقاط مختلف سرکشی می‌کنند و آن‌هایی را که ابله و غلام باشند، می‌فریبند و مرید خود می‌کنند. «غلام» به معنای «نوکر جنسی» است و در قرآن از غلام‌بچه‌گان تحت عنوان «غلمان» بسیار یاد شده‌ست. وقتی زن‌ها از ملاها می‌پرسند: «مردهایی که به بهشت می‌روند حوریان بهشتی نصیبشان می‌شوند؛ اگر زن‌ها به بهشت بروند چه نصیبشان خواهد شد؟!» ملاها برای آنکه زن‌ها را فریب داده باشند در پاسخ می‌گویند: «غلمان نصیبتان می‌شود.» غلمان غلام‌بچه است و به مردهای پدوفیلی‌ای چون محمد و علی و... تقدیم می‌شده که وقتی از زن خسته می‌شدند جهت تنوع از آن سود می‌بردند. تبعیض از همین جا آغاز می‌شود و بهشت مسلمانان، بهشت زن‌ها نیست! یعنی زن چه کار خوب بکند و چه کار بد، همان گور جایش خواهد بود، چون الله قرآن خصوصیتی به شدت زن‌ستیز دارد.

معضل دیگر این است که شما درباره‌ی تاریخ ایران و تاریخ ادیان ایرانی چیزی نمی‌دانید و در مدرسه و دانشگاه هم چیزی درباره‌ی «زروان»، «مهر»، «آیین مغان»، «مندائیان»، «مانی»، «ثنویت»، «میترائیسم»، «زرتشت»، «گاتاها»، «کیومرثیان» و... نمی‌خوانید. در عوض تا بخواهید درباره‌ی اسلام، اراجیف و کتب غیرمعتبر می‌خوانید. از میترا و از مهر ایرانی هیچ نمی‌دانید اما درباره‌ی امامان و فامیلی شیعه از کلثوم و زین العابدین بیمار بگیر تا حسن بچه‌باز و حسین و محمد و کوفت و زهرمار به‌بسیاری می‌دانید! تمام مذاهب دنیا از مسیحیت تا اسلام، از «آیین مهر» کپی شده است. شعار اصلی اسلام «بسم الله الرحمن الرحيم» است، سه حرف فعل ثلاثی مجرد «ر، ح، م» که در فعلان «رحمان» و در فعلیل «رحیم» خوانده می‌شوند، اگر معکوس‌شان کنیم به «محر» یا «مهر» بدل می‌شوند. سلمان فارسی «مهر» را معکوس و در وزن فعلان و فعلیل به «رحمان» و «رحیم» تبدیل کرده است. سوره‌های قرآن با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌شوند، اما متن سوره هیچ ربطی به «بسم الله الرحمن الرحيم» ندارد و در آن نشانی از رحم و بخشندگی نیست. خدای ایرانی در هر شرایطی ساپورت‌تر انسان است و مدام می‌گوید: «پسرم لذت ببر!». «پدر»، «پسر» و «روح‌القدس» از «میترائیسم» گرفته شده است، چون «خدا» پدر و مادریست که مدام به فرزندش می‌گوید: «شادی کن و افسرده نباش». اما خدای اسلام می‌گوید: «اگر گناه کنی و لذت ببری و شاد باشی، در عذاب جهنم گرفتار می‌شوی و تا ابد در آتش خواهی سوخت». در ادیان ایرانی تعاریفی زیبا و دنیایی و دانش‌محور دارید، اما همه را گذاشته‌اید کنار و به دین تازیان وحشی درآمدید که جز مرگ و شکنجه وعده نمی‌دهد، تازی‌ها ۱۴۰۰ سال است به ایرانیان می‌گویند: «شما بربر و حیوان بودید و توسط اسلام مذهبی شدید و نجات یافتید». آن‌ها مدام به شما از محمد و جعفر و زینب کون‌گنده و کلثوم و... می‌گویند و مغزتان را با کثافت پر کرده‌اند. شما از زیبایی هیچ نمی‌دانید و این زیبایی است که انسان‌ها را گرد هم می‌آورد. در ترکیه باور دارند که چنگیز قبل از حمله به این کشور دو روز رقص و زندگی گرگ‌ها را نظاره کرده؛ آن‌ها عقیده دارند که بعد از حمله‌ی مغول، به سبب تجاوز بربرها و ازدواج، نژادها تغییر یافته‌اند، به‌همین دلیل خود را از نژاد مغول و گرگ‌زاده می‌دانند و گرگ را بدل به نشانه کرده‌اند و فیلم‌های بسیاری در این باره ساخته‌اند. فکرش را بکنید؛ شخصی که شهروند تبریز است، یا یک آذری که تاریخ باشکوهی دارد، وقتی پان‌ترک می‌شوند، خود را گرگ‌زاده می‌نامند، یعنی خود را تا حد یک حیوان تنزل می‌دهند و افتخار هم می‌کنند که پسران چنگیز یا همان گرگ‌زادگان به مادرشان تجاوز کرده‌اند. واقعن جای تأسف است! چه غبنی! تبریز و ارومیه از تجاوز مغول جان به در بردند، ولی یک پان‌ترک به تجاوزی که به خاک و اجدادش شده افتخار می‌کند و «تازی» را مقدس می‌دارد. بخشی از تبعیض‌ها در ایران به‌دلیل تحاریف اسلامیست. در اسلام، شاخه‌های اسلامی حنبلی با شافعی، سنی با شیعه و دوگانگی‌های این‌چنینی، باعث تفرقه در جامعه شده است. وقتی اسلام و خرافات از بین برود، خود آدم‌ها با اصالت و زیبایی‌شان باقی می‌مانند. کثافت و دیو چو بیرون رود، فرشته درآید؛ اگر اسلام برود، خوی فرشته‌گی و انسانیت ایرانی باقی می‌ماند. در واقع آن‌زمان صفات مشترک باقی می‌ماند و اختلافات رخت برمی‌بندد، چون اختلافات احمقانه‌ی مذهبی اغلب باعث تفرقه می‌شود. «تفرقه» از ریشه‌ی کلمه‌ی «فَرَقَ» است! همه‌ی ما از یک عنصر و همه‌ی آئیرایی هستیم

و تاریخی مشترک داریم که اسلام باعث ازبین رفتن آن تاریخ مشترک شده و در عوض تاریخ خود را جایگزین کرده است. مثلن از وقتی محمد مردم را فریب داده و گفته پیامبر است، تاریخ اسلامی آغاز شده و چنین چیزی بسیار احمقانه است. ما پیش از آن، عظمت تاریخ «کوروش هخامنشی» و «داریوش بزرگ» را داریم، در دنیا ما را «پرشین» می‌شناسند؛ اگر ایران باستان وجود نداشت، محال بود یونان باستان هم وجود داشته باشد، چون هرچه یونان دارد از ایران باستان است. غرب فلسفه‌ی خودش را مدیون یونان می‌داند و چون یونان فرزند ایران است، پس غرب هم فرزند دو سویه‌ی ایران است چون هم به مسیحیت گرویده که ضد ادیان ابراهیمی ست و گونه‌ای از مهرآیینی ست و هم فرزند فلسفی یونان است که فیلسوف را دوستدار سوفی و خرد ایرانی معرفی کرده! زبان ما تأثیر بسیار کمی از زبان سامی گرفته، اگر اسلام نباشد ما به ریشه‌های خودمان برمی‌گردیم و از خودمان خواهیم گفت. ایرانی از وقتی به مدرسه می‌رود مدام از تاریخ خودش بد می‌شنود. چپ‌ها تاریخ ما را در چند شاه خلاصه کرده‌اند، اما شاه در هر تاریخ و در هر کشوری سلطه‌گر است، درحالی‌که ما در تاریخ خود «دموکراسی مستقیم»، «مجلس مهستان» در اشکانی و «تاریخ ایونیه» را داریم. طبق روایت بریتانیکا فیلسوفان یونانی، از افلاطون و ارسطو گرفته تا بقیه، برای تحصیل به ایونیه می‌آمدند و تحت آموزش اساتید ایرانی قرار می‌گرفتند که آثار و حتی اسامی‌شان توسط مسلمانان نابود شده! هرچه بیشتر در تاریخ سیر می‌کنند اطلاعات بیشتری از تاریخ باستان ایران کشف می‌شود. تاریخ ما را حذف کردند، چون می‌خواستند پرشیا را تکه‌تکه کنند، چون آنان ضد «ایالات متحده‌ی ایران» هستند و نمی‌خواهند پرشیا به «ایالات متحده‌ی ایران» تبدیل شود، به‌همین دلیل باید یک ایدئولوژی رومی می‌آمد و مردم پرشیا را از لحاظ درونی ترور می‌کرد. اسلام سرزمین و مردم ما را تکه‌پاره کرده و از درون، از آن‌ها مردمی خرافی ساخته است. اینکه می‌بینیم بین اقوام مدام بحث‌های تفرقه‌افکنانه در جریان است، به دلیل وجود اسلام است. در جمهوری اسلامی سریال‌های ضدایران و ضدایرانی، نظیر مسلم ابن عقیل و امامان شیعه و... می‌سازند. در هر سریالی که ساخته می‌شود به مردم ایران بیشترین توهین‌ها را می‌کنند و ایرانی‌ها را مدام موالی‌زاده می‌نامند. کارگردانی کثیف و انیرانی نظیر «داوود میرباقری»، خود یک سید و تازی‌زاده است، درست مثل «میرحسین موسوی»، «سیدمحمد خاتمی» یا خایمنی و خمینی! این جماعت به ما بیگاری‌ها بدهکارند، بعد عده‌ای به من می‌گویند: «تو چرا با اسلام مشکل داری؟» چون تو ابله‌ی! تو نمی‌فهمی چه بلایی بر سرمان آمده. مگر می‌شود مغز داشت و با اسلام مشکل نداشت؟ مگر می‌شود ایرانی بود و از اسلام انزجار نداشت؟ ایرانی‌ای که از اسلام انزجار نداشته باشد، یک ابله است و از تاریخ چیزی نخوانده. تقریباً کل بودجه‌ی فرهنگی ایران را صرف تبلیغ اسلام می‌کنند. کاردار فرهنگی از مسئولان مهم در سفارتخانه‌های کشورهاست؛ نقش کاردار فرهنگی، معرفی فرهنگ کشورش در کشور میزبان است، ولی کاردار فرهنگی سفارت‌های ایران فقط در ماه رمضان و محرم فعال می‌شود و به تبلیغ فرهنگ اسلام تازی می‌پردازد، چنین چیزی وحشتناک است. این بازی تا کی باید ادامه داشته باشد؟ هیچ‌کس با مردم ایران صادق نیست و مدام مردم را فریب می‌دهند. هرچه که از محمد، امامان و کثافت‌ اسلام بگویند، ایرانیان بیشتر تحقیر می‌شوند، چون تازیان ما را حتی به‌عنوان عرب قبول ندارند، کاش عرب

می‌شدید و ایرانیِ موالی‌زاده باقی نمی‌ماندید! مصر و عراق عرب شدند، ولی ایران عرب نشد، چون ایران زنانِ زیبا داشت و زنانِ ایران را به‌عنوان کنیز نیاز داشتند. فکر نکنید در برابر فرهنگ عرب مقاومت کردید و زبان شما پارسی باقی مانده است؛ این زبانی که تکلم می‌کنید زبان شما نیست، زبان زیبای شما هندواروپایی یا آریین‌اروپایی‌ست. از هر لحاظ به شما خیانت شده، شما نه مسلمان، نه عرب و نه ایرانی هستید، بلکه در برزخ گیر افتاده‌اید، برای همین باید نسل ملا و پاسدار نابود بشود. ما نباید دیگر در ایران ردّی از خائن و خیانت‌داشته باشیم باید خیانت و نسل‌خائن را در ایران از ریشه کند.

اخلاق اسلامی

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۷/۰۵

ما ایرانارشیست‌ها تأویل خاصی از «اخلاق» داریم؛ ما به‌شدت اخلاقی هستیم، اما اخلاق ایرانارشیستی، اخلاقی که دلیل‌مند و انسانی‌ست، نه اخلاق اسلامی. اخلاق اسلامی یعنی فرهنگ بوزینه‌گی و زندگی انگلی. با چه زبانی بگوییم که از اسلام حالمان به‌هم می‌خورد؟ اگر قرار است به ایران بیایم، باید هیچ ردی از اسلام، مسجد، الله‌واکبر و کثافتکاری‌های اسلامی در آن نباشد، وگرنه محال است که در ایران پا بگذارم. من از اسلام حالم به‌هم می‌خورد و بالا می‌آورم از خوانش قرآن. حالا عده‌ای می‌گویند: «ما هم از اسلام خوشمان نمی‌آید، اما با آن کنار می‌آییم تو هم کنار بیا!» تو اگر نماز نمی‌خوانی و روزه نمی‌گیری نباید از اسلام دفاع کنی. ما حرفمان را در قیام فرودستان زدیم؛ «پایان اسلام» را در ایران اعلام کردیم! هرکسی طرف بلاهت و اسلام را بگیرد، در صف مقابل ماست. اگر نگاهی به کوچه و خیابان بیندازید زبانی را خواهید دید که با چادر راه می‌روند؛ این‌ها مسخ‌شده هستند. حتی قرآن هم در جاهایی به «مسخ» اشاره می‌کند، منظور آدم‌هایی‌ست که به هیئت خوک و میمون درمی‌آیند، این‌ها مسخ‌شده هستند. قرآن یکی از شیوه‌های تناسخ را مسخ می‌داند؛ در واقع، آن را فرگشت (بازگشت) انسان می‌داند. زنان چادروش، زیبایی‌شان تقلیل پیدا می‌کند و دفرمه می‌شود. مسخ نوعی تغییر شکل و دگردیسی است؛ در واقع، دگردیسی از یک شکل بهینه به یک شکل کثیف، از ایرانی به اسلامی! یعنی تو مسخ شدی. از «ملت ایران» به «امت ایران!» از زن ایرانی به زن اسلامی! یعنی به کثافت کشیده شده‌ای و صیغه می‌شوی! به‌راحتی مسخ شدی و نمی‌فهمی. در شاهکار «کافکا» با «مسخ گرگور سامسا» طرفیم. «سامسا» یک جوان بازاریاب است. خود کافکا هرگز درباره‌ی اینکه چگونه این بازاریاب بدل به حشره می‌شود، صحبت نمی‌کند. چه اتفاقی برایش می‌افتد که گرگور سامسا در نتیجه‌ی نوعی بیگانگی با هنجارهایی که وجود دارد، در هیئت یک حشره ظاهر می‌شود و خودش را مثل سوسک می‌بیند؟! این «مسخ» محصول چیست؟ کافکا هرگز درباره‌ی آن چیزی نمی‌گوید، اما «ناباکوف» یک جمله‌ی بسیار زیبا و حیاتی در مورد این داستان دارد؛ او می‌گوید: «اگر کسی مسخ را چیزی بیش از خیال‌پردازی حشره‌شناسانه بداند به او تبریک می‌گویم.» معنایش آن است که او به یک مخاطب واقعی، به یک خواننده‌ی حرفه‌ای رمان تبدیل شده است، یعنی فرض را رها کن. در «بوف کور» هم این مسخ وجود دارد؛ آنجایی که «پیرمرد خنزرنپزری»، «لگاته» و «زن اثیری» را داریم. «لگاته» مسخ‌شده‌ی «زن اثیری» است. در بوف کور «پیرمرد خنزرنپزری» را داریم، اما انسان را نداریم پس این خنزرنپزری هم مسخ شده است. اسلام این‌ها را مسخ کرده. نگاهی که هدایت به اسلام دارد خیلی جالب است. ناباکوف هم چنین دیدگاهی دارد و چنین خصلتی را به مذاهب ابراهیمی نسبت می‌دهد، چون بالأخره در مسیحیت هم این وحشت از زندگی و وحشت از لذت وجود دارد. مذاهب ابراهیمی مانند اسلام معمولن ضدشادی‌اند. اسلام، شادی را به کثافت کشیده است. در پی دگردیسی‌ای

که گرگور سامسا دارد و طی آن به یک حشره بدل شده‌ست، هراسی وجود دارد؛ هراسی که بدل به غم می‌شود، غمی که از او یک حشره می‌سازد. اینکه در مسخ کافکا، گرگور سامسا بدل به یک مخلوق نفرت‌انگیز و حشره‌مانند می‌شود، یک استعاره است. در واقع می‌تواند نشانه‌ای شمایی از دفرمیشن و زوال ارزش‌ها باشد. دلیل زوال ارزش‌ها چیست؟ چون در اسلام شادی بد است و به قول «فریدون فرخزاد»: «در اسلام مدام باید نالید و زوزه کشید، نباید خندان بود و شادی کرد، چون شادی و موسیقی حرام است.» این، حدیث کل ادیان ابراهیمی است. البته «ادیان» اصطلاح غلطی است، چون خرافات «ابراهیم» ربطی به «دین» و «دینا» و «دانایی» ندارد. این‌ها «مذهب» هستند؛ مذاهب ابراهیمی! و این مذاهب، ایدئولوژی ترس و ترس‌افزایی هستند؛ مدام انسان را از مرگ و از عذاب آخرت و از جهنم می‌ترسانند. جالب این است که در مذاهب آفریقایی هم با پدیده‌ی «ترس‌زایی» روبه‌رو می‌شویم. یعنی هر جایی که ابژه‌ی عقب‌ماندگی و مسخ وجود دارد، ترس هم وجود دارد. مذاهب آفریقایی هم معمولن ترس‌محورند و می‌ترسانند. برای همین است که جوامع خاورمیانه عقب‌مانده هستند. جالب این است که در بودوباش و فلسفه‌ی ادیان ایرانی‌ای مثل «آیین مغان»، «زرتشتی» و «مهرآیینی» اساسن «ترس» وجود ندارد. در ادیان ایرانی «اهورامزدا» را داریم و به همان عظمت، «اهریمن» را هم داریم. خوش‌باشی جزئی از فرهنگ ماست. ما چگونه در تله‌ی مذاهب ابراهیمی افتادیم؟ برایم خیلی عجیب است! ما چگونه و چرا مسخ شدیم؟ اسلام غمین است و مدام اشکت را درمی‌آورد. در واقع مَلای موفق در مسجد، ملایی‌ست که اشک مردم را در بیاورد و مردم را غمگین‌تر کند. «معاد» در اسلام می‌گوید: «بعد از مرگ هم بهشت داریم و هم جهنم.» ولی سؤال این است: چرا بهشت را در همین مسجد نمی‌سازید؟ بهشتی که مملو از لذت است! در مسجد قسمت زنانه هم هست، ولی در آنجا هرگز در مورد مرد صحبت نمی‌شود، اما ملاها درباره‌ی «غلمان» بحث می‌کنند و می‌گویند قرآن به زنان وعده‌ی غلمان را داده؛ درحالی‌که غلمان هم برای فریب است، چون غلمان پسری خوشگل است که بچه‌بازها یعنی پدوفیلی‌هایی چون محمد و علی و... به سراغ او می‌روند. یعنی اسلام هیچ‌چیزی برای زن‌ها ندارد. بهشت، پری و غلمان دارد، پری برای مردانی‌ست که از زن‌ها خوششان می‌آید و غلمان برای مردانی که از مردان زیبا خوششان می‌آید. غلمان اصلن برای زن‌ها نیست. اسلام اصلن به زن‌ها توجهی ندارد که بخواهد درباره‌ی بهشت یا جهنم رفتن آن‌ها چیزی بگوید. در اسلام، «زن» یا ابژه‌ای جنسی برای تجاوز مردان به‌شمار می‌رود و یا انسانی‌ست که با مرگ خود به پایان می‌رسد و جهنم و بهشتی برای او وجود ندارد، چون از نظر اسلام زن هیچ معنایی ندارد. در اسلام «اندوه» وجود ندارد، چون در اسلام انسان با سطح، با گریستن، با شکنجه‌شدن، با سنگسار و... سروکار دارد نه با اندوه، چون اندوه عمق دارد! آدمی که مدام خود را در حال گریه می‌بیند، آمادگی اعمال خشونت را دارد. مثلن در عاشورا عده‌ای را می‌بینید که با قمه، چاقو یا زنجیر به سر، صورت یا بدن خود می‌زنند و خود را با خشونت زخمی می‌کنند؛ این‌ها غمگین هستند و مدام گریه و خودزنی می‌کنند. کسی که به خودش رحم نکند، پس به دیگری هم رحمی نخواهد داشت. در اسلام، غم و بدبختی به خشم و خشونت و عقده‌گشایی بدل می‌شوند. اینکه امروزه می‌بینید مسلمان‌ها دنیا را به کثافت کشیده‌اند و عامل خشونت‌اند و مدام کشتار می‌کنند، دلیلش همین است. اسلام هیچ نسبتی با

شادی ندارد، در عوض تا دلت بخواهد انسان را عقده‌ای می‌کند. افسردگی، خصیصه‌ی مسلمان‌هاست. زنان مسلمان از بقیه افسرده‌ترند و جالب این است که در اسلام زن افسرده یک مزیت محسوب می‌شود؛ زنی که غمگین باشد، یعنی زن نجیبی است، چون می‌توانی مثل یک گوشت نرم مصرفش کنی؛ درست مثل مغز میمون! وقتی که می‌خواهند مغز میمون را سرو کنند، میمون زنده را روی میز می‌آورند و ضرباتی به سرش وارد می‌کنند تا میمون عصبانی شود. وقتی عصبانی شد، فوراً به ضرب کارد مغزش را در می‌آورند؛ مغزی که در آن به دلیل عصبانیت خون جمع شده باشد، بسیار خوش‌مزه‌تر است و یکی از گران‌ترین خوراکی‌ها در چین همین مغز میمون زنده است. برخی از مسلمانان سنتی معتقدند برای اینکه سکس لذیذتر شود باید اول زن را عصبانی کنند و بعد با او سکس کنند. حتی سکس مسلمان‌ها هم با نوعی خشونت همراه است و تو اگر افسرده و غمگین باشی، این یک مزیت در اسلام است، چون در این صورت سکس کردن با تو لذیذتر است و به خدا نزدیک‌تری! در بین برخی از یهودی‌های بنیادگرا هم تقریباً همین دیدگاهی وجود دارد، اما در اسلام اگر جرحه شده و برای همین است که مسلمان‌ها خشن‌تر و ضدزندگی‌ترند. مثلن در استرالیا و کانادا، عامل اصلی شر، آدم‌کشی و قاچاق، جیل‌عاملی‌ها هستند. چنین مسائلی از نظر روان‌شناسی جای بحث دارد. یعنی اسلام، یک ویروس مهلک است که به جان دنیا افتاده و زمین را آلوده کرده است. برای نمونه نگاهی به ایران بیندازید و ببینید از زمانی که اسلام وارد ایران شده تاکنون تا چه اندازه کشورمان عقب‌مانده و تحقیر و نابود شده است. بحث من بحثی تاریخی‌ست و به امروز محدود نمی‌شود؛ در ایران پیش از اسلام، پادشاه معنای نگهبان شهر داشت و حضورش در اداره‌ی کشور، نوعی شادباشی را به ارمغان می‌آورد. در ایران باستان شاه سلطه‌گر نبود و نقش نمایندگی داشت. شاه، «کوروش» بود. اگر در مورد شاهان اشکانی مطالعه کنید، متوجه خواهید شد که آن‌ها فلسفه‌مند و برنا بودند. شاهانی که بعد از ورود اسلام در ایران به قدرت رسیدند اغلب سلطه‌گرند و سلطنت می‌کنند، در واقع سلطان و خلیفه‌اند اما شاه نیستند. برای همین است که بعد از ورود اسلام به ایران، چیزی به‌جز سیاهی نداریم و اندیشه از ایران رخت برمی‌بندد. مسلمانان سلطنت‌طلب همگی سلطه‌خواه‌اند اما مدام از «کوروش» حرف می‌زنند، درحالی‌که کوروش هیچ ربطی به سلطان و سلطه ندارد. کوروش پی «ایران‌شهر» بود. در پی ساختن کشوری چندفرهنگی و چندزبانه و چندقومیتی بود؛ جایی شبیه لندن که شهری چندفرهنگی‌ست و انواع نژادها را در خود دارد. آن زمان، کوروش در ایران، شهرهایی چندفرهنگی ساخته بود. اگر امروزه در ایران زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلفی داریم به خاطر آن زیربنایی‌ست که کوروش پدید آورده بود؛ پس از ورود اسلام می‌خواستند تمام آن بودوباش را تازی کنند و از بین ببرند. در قرن بیست‌ویکم عده‌ای از اسلام‌گراها از «فدرالیسم قومی» حرف می‌زنند! این نهایت عقب‌ماندگی آن‌هاست، چون کشور ما کشوری چندفرهنگی و چندقومیتی‌ست. مثلن در ارومیه، گُرد، ترک و... را داریم. حال این اسلام‌گراها ابله می‌خواهند بخشی از کشوری را که به‌خاطر کوروش، چندفرهنگی و چندزبانه و متنوع بود محدود و تک‌زبانه و تک‌فرهنگی کنند؛ یعنی در هر استانی فقط همان فرهنگ باشد، مثلن در استان کرمانشاه فقط کردها باشند، در مشهد فقط مشهدی‌ها، در خوزستان فقط عرب‌ها و... اگر از این زاویه نگاه کنیم، مردم رشت هم باید ترک‌ها را

از رشت بیرون کنند، یا شیرازی‌ها باید ترک‌های قشقایی را بیرون کنند و بعد بگویند چرا ما در شهر خود باید ترک یا عرب یا کرد داشته باشیم؟! امروزه دنیا دارد به سمت چندفرهنگی، چندقومی و چندزبانی می‌رود، اما عده‌ای تازی در ایران می‌خواهند همه‌چیز را تک‌زبانی و تک‌قومی کنند. این جداسازی باعث ایجاد تفرقه در بین قومیت‌ها می‌شود و جدّابیت زیست چندفرهنگی و چندزبانی را در ایران از بین می‌برد، درست مثل زمانی که تازی‌ها وارد کشورمان شدند و هر که را که به اسلام و الله خون‌خوار ایمان نیاورد گردن زدند.

متأسفانه توده‌های‌ها و مسلمانان و اصلاح‌طلبان همه‌جا هستند. وقتی می‌گوییم «اصلاح‌طلب»، فکر نکنید که فقط اکبر گنجی و خائن‌هایی چون او را مدنظر داریم؛ ۹۰ درصد از اسامی مشهور که به ظاهر خود را برانداز می‌نامند، ولی در عمل هیچ بویی از براندازی نبرده‌اند، استمرارطلبند. همه‌ی کسانی که علیه ایران اکت می‌کنند، اصلاح‌طلب هستند؛ این‌هایی که هرگز در خدمت براندازی نیستند و در مسیر براندازی نقش مانع را ایفا می‌کنند و مدام مزاحم عملیات‌های ما می‌شوند، این‌ها همان کثافت‌های تازی‌اند. ما باید تمام این پیروپاتال‌هایی را که اکثرن هم بالای ۶۰ سال دارند و مانع براندازی‌اند، از مسیر براندازی حذف کنیم.

در فرهنگ و بودوباشی که قبل از اسلام در ایران داشتیم، بحث از سلطنت و سلطان نبود. تاریخ را عوض کرده‌اند! این فرهنگ برده‌داری‌ای که بعد از اسلام در ایران داریم، از تازی‌ها آمده است. ما در ایران بردگی زنان را نداشتیم، در ایران باستان زنان آزاد و از حقوق ویژه‌ای برخوردار بودند و در واقع در ایران باستان با دموکراسی و برابری حقوق زنان و مردان روبه‌رو بودیم. اگر تمام اسلام را بررسی کنید، محال است یک زن قهرمان پیدا کنید که از لحاظ قدرت، دانش، جنگ‌آوری و انسانیت از «آناهیتا»، همسر «پاپک خرم‌دین» یا دیگر زنان مبارز و آزادی‌خواه و دانشین ایرانی با عظمت‌تر بوده باشد. ما در تاریخ زن‌های قهرمان زیادی داریم. پیش از آنکه «یزدگرد سوم» پادشاه ایران شود، خواهرش پادشاه بوده است. در فرهنگ کثیف و بیابانی تازی‌ها، «زن» هیچ معنا و ارزشی ندارد. پس از ورود وحشیانه‌ی اسلام به ایران، زن‌ها به‌طور کلی حذف و سرکوب می‌شوند. قبل از یزدگرد، دو خواهر او شاه ایران بوده‌اند. یعنی ما آن زمان در ایران ملکه داشته‌ایم؛ پس از ورود اسلام، تمام آن بودوباش کشوری از میان رفت. سیستم پادشاهی و شاهی‌ای که امروزه عده‌ای از آن دم می‌زنند، شاهی نیست، بلکه سلطانی و خلیفه‌گری و مسلمانی‌ست. بی‌دلیل نیست که می‌گوییم شیخ و شاه دو روی یک سکه‌اند. بعد از اسلام، شیخ و شاه هر دو چپاول‌گر، سلطه‌گر، ریاکار و کثیف‌اند.

ارزش موسیقی در اخلاق اسلامی

علی ابن ابی طالب می‌گوید: «شادی باعث تنهایی آدم می‌شود.» آخر بر چه اساسی این احقق چنین حرفی می‌زند؟ او در نهج‌البلاغه نوشته: «شادی و سرگرمی و تفریح، به آدم احساس تنهایی می‌دهد.» واقعن که! اگر شادی و شغف

آدمی را تنها کند پس زاری و اندوه باید لذتی به مراتب بیشتر از عشقبازی داشته باشد، با این وجود لابد علی وقت معاشقه با همسرانش مدام اشک می‌ریخته احتمالاً از پایین! پیامبر اسلام می‌گوید اولین کسی که به غنا روی آورده شیطان بوده است («غنا» در اینجا یعنی موسیقی شاد) و این یعنی اولین کسی که دنبال موسیقی شاد می‌رود شیطان بوده. این شیطان چه قدر جذاب است! بعد همین پیامبر، مدام علیه شیطان حرف می‌زند تا از این طریق موسیقی شاد و همچنین شادی را از بین ببرد. محمد در جای دیگری می‌گوید: «سه چیز باعث سنگدلی انسان می‌شود؛ یکی از آن‌ها "شنیدن موسیقی شاد" است.» یعنی اگر موسیقی شاد بشنوی سنگدل می‌شوی. یکی دیگر از آن سه مورد «پیوستن به سلاطین» است، خودِ محمد سلطه‌گر است! تاریخ، سنگدل‌تر از محمد به خود ندیده است! او می‌جنگیده و مردم بدبخت را اسیر و شکنجه می‌کرده و بعد همه را گردن می‌زده، سپس بچه‌های مقتول‌ها را به‌عنوان برده در بازار می‌فروخته و زنان‌شان را هم به‌عنوان کنیز نگه می‌داشته تا به آن‌ها تجاوز کند. برای پرورش و پیشرفت اسلام هم زنان اسیر را بین اراذل و اوباش تقسیم می‌کرده تا از طریق تجاوز و تحقیر زنان اسلام کثیف و ضدبشری را پرورش دهند. در تجاوز و قتل‌عام و برده‌داری، «عمر» کثیف‌تر از همه‌ی این‌ها بوده است. حال ما یک پرسش داریم، محمد چگونه می‌تواند موسیقی را حرام بداند ولی برده‌داری را حلال؟! خیلی جالب است! این آدم، پیامبر مسمانان است، پیامبری که می‌جنگیده و آدم‌ها را می‌کشته، بچه‌ها را برده می‌کرده و آن‌ها را می‌فروخته، اما می‌گفته: «برده‌کردن آدم‌ها خشونت و سنگدلی نیست، اما شنیدن موسیقی شاد خشونت است.» آخر چرا باید در کشور من، مردمی که در باستانی‌ترین و فلسفی‌ترین خاک دنیا زندگی می‌کنند، این تازی‌های کثیف را بپرستند؟ این‌ها را سگِ عابدِ ارمنی هم نمی‌گاید، اما ما هنوز از شرّ این‌ها شکنجه می‌شویم. تویی که مثلن لیسانس گرفته‌ای، و خود را اهل مطالعه می‌دانی، آیا می‌توانی این‌ها را تحمل کنی؟ وقتی از یک کوچه رد می‌شوی که یک ملا هم از آنجا می‌گذرد، آیا او را کتک نمی‌زنی؟ یا وقتی فاطی کماندوی خر حزب‌اللهی‌ای از آنجا رد می‌شود، از پنجره روی سرش آشغال نمی‌ریزی؟ آن‌ها عین‌هو زامبی‌اند و مزاحم زندگی ما هستند، ما نمی‌توانیم در مواجهه با آن‌ها خشن نباشیم. این تازی‌ها مدام می‌خواهند اشک همسایه‌هایت را در بیاورند، ببین در مدرسه چه بلایی بر سر بچه‌ها می‌آورند. بچه‌ها را به مدرسه می‌فرستی، اما در ایران مدرسه محل درس و جای آموختن نیست، بلکه شکنجه‌گاه است! و بچه‌ی تو دو راه دارد؛ یا باید مفعول بشود و به شکنجه عادت کند یا باید شکنجه‌گر شود و دیگران را شکنجه کند! او یاد نمی‌گیرد که «انسان» باشد. هرچه آدم لمپن و کثیف، مدیر مدرسه است! اصلن نمی‌شود این‌ها را تحمل کرد. این‌ها مدیر مدرسه‌ای هستند که بچه‌ی تو باید در آنجا درس بخواند، چگونه این‌ها را تحمل می‌کنی؟ آیا تو آدمی؟! بعد همین‌ها مطیع پیامبری هستند که می‌گوید شنیدن موسیقی آدم را سنگدل می‌کند، ولی برده‌فروشی به آدم حال می‌دهد! تو به شخصی تجاوز می‌کنی و لذت می‌بری، بعد انزجار آن آدم را که توی کثیف به او تجاوز کرده‌ای، نمی‌بینی. امروزه از این اتفاق‌ها بسیار داریم و تازی‌ها مدام به زنان و دختران ایرانی تجاوز می‌کنند. این صیغه‌ها و عقده‌هایی که اتفاق می‌افتد، مثلن جنتی ۹۰ ساله، زنی ۳۰ ساله را صیغه می‌کند؛ طبیعی است که آن زن از او حالش به هم می‌خورد و به خاطر موقعیتِ شغلی یا اقتصادی، صیغه

یا عقد او می‌شود. این‌ها ظلم و اتلاف زندگی‌ست. زندگی در ایران دارد بال و پر می‌زند، بقیه هم تماشا می‌کنند. بعد هم به دست‌های دیگر از مزدوران گوش می‌کنند که می‌گویند: «نرم باشید، رام باشید، گلّه‌ی آرام باشید.» آن کسی که در «مؤسسه‌ی توانا» بود و می‌گفت در کانادا فلسفه خوانده‌ام هم همین را می‌گفت، عجب کثافتی بود! به خاطر دارم که در اوج قیام فرودستان، او با لباس گاندی مدام به مردم می‌گفت: «آرام باشید.» انگار که مردم دارند بسیجی‌ها را شکنجه می‌کنند! مؤسسه‌ی توانا کثیف‌ترین جای ممکن است، آن‌ها اصلاح‌طلبانی هستند که هم از جمهوری اسلامی و هم از آمریکا پول می‌گیرند و دوسره می‌خورند. آن‌ها بسیار آلوده‌کننده‌اند و هر کسی که به آن‌ها وصل شده، به لجن کشیده شده است. دوری از مسلمان، دوری از اسلام و دوری از کثیفی‌ها و ستیز با آن‌ها را باید گسترش بدهید. ملاً، حزب‌الله، فاطمی‌کماندو، پاسدار، بسیجی، انتظامی و... کثیفی‌اند، مردم باید از این‌ها دوری کنند، این جدایی باید اتفاق بیفتد. بدون اعمال خشم و اعمال کینه، تغییر در ایران غیرممکن است. سونامی که می‌گوییم یعنی این! سونامی یعنی بروز یک کینه، یک خشم بطنی، یک خشونت تنی. جز این هیچ راهی نداریم. خاک ایران باید از ارباب و از برده و از بنده و از خدا پاک بشود. تمام خائن‌ها و انیرانیان باید آنجا گردن زده شوند. اگر این اتفاق نیفتد، رهایی ایران از خرافه محال خواهد بود. متأسفانه ما نمی‌دانیم که هر بلایی سرمان می‌آید از مسلمانان است. مسلمانان مثل حیوانات هستند، چون حرف حساب را نمی‌فهمند. در واقع شور حسینی این‌ها را برمی‌دارد و ایران از یادشان می‌رود و در نهایت همه‌چیز به رفتارزنی ضدآیرانی منجر می‌شود. همیشه جلوی یک اکت انسانی و مدرن، اسلام سر بلند می‌کند. به‌همین دلیل این است که می‌گوییم باید سنت را گردن بزیند و بعد دور بیندازید. اسلام سنت و کثافت است، ما نیاز به یک سونامی داریم، سونامی فکری و عملی. باید گروه و هسته تشکیل دهید و گروهان داشته باشید؛ گروه‌های عملگرا، خشم‌محور، تند و تیز، تا این مزدوران را طوری زمین بزیند که نفهمند از کجا خورده‌اند. تعداد آن‌ها باید کمتر شود تا به وحشت بیفتند. هر روزی که در ایران هستند باید یکی‌یکی کم شوند. باید طوری این‌ها را بزینیم که همه‌ی مردم ببینند تازی‌های اسلام‌بیست هیچ قدرتی ندارند. عددشان اگر کوچک و کم بشود و مردم بفهمند که این‌ها قدرتی ندارند، هم دست از سر آن فرهنگِ حقارت می‌کشند و هم دست از سر اخلاق اسلامی، سپس وارد جامعه‌ی جهانی خواهند شد. یعنی از زندگی در زیرزمین زمین به روی زمین برمی‌گردند، به جهان، به هستی. ما در ایران فاجعه داریم. تو باید برای فرزندان کاری کنی و نگویی که من ۱۸ ساله، ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله‌ام؛ زمان که بگذرد، می‌بینی بچه‌دار شده‌ای و بچه‌ات باید در همان فاجعه‌ای که اسمش «ایران» است چشم باز کند. ایران بسیار چندش‌آور شده، من به خیابان‌های آنجا که نگاه می‌کنم بالا می‌آورم. ریشه‌ی اسلام باید در آنجا کنده شود. تا ریشه‌ی اسلام در ایران کنده نشود، مفت خورها، عقده‌ای‌ها، احمق‌ها، برده‌بازها و... مثل کرم در آنجا خواهند لولید. وقتی از اسلام و تازی‌ها و مزدورها و حرام‌زاده‌ها حرف می‌زنی، نمی‌توانی از نوک تیز کلمه استفاده نکنی، این ادبیات است. وقتی کسی را می‌بینی که از سیاست به اسم «کمک به مردم ایران» پول درمی‌آورد و بعد به مردم ایران خیانت می‌کند، نمی‌توانی سکوت کنی. کثافت را نمی‌توانی ببینی و سکوت کنی. کثافت، یعنی ملا یعنی مسلمان. تمام این‌هایی که به اسم ایران کاسبی می‌کنند،

خائن هستند. از اتحادیه‌ی اروپا، از آمریکا و اسرائیل و از همه‌جا به اسم مردم ایران پول می‌گیرند، ولی آن پول‌ها را برای اعمال تروریستی و ضدبشری خرج می‌کنند و مدام علیه مردم ایران اکت می‌کنند، چون مسلمان و خائن‌اند. این‌ها تنها ایده‌ای که ندارند ایران است. تنها نزدیکی‌ای که ندارند با مردم ایران است. ببینید، هیچ اعتباری بین مردم ندارند و وقتی فراخوانِ تجمعات یا تظاهرات می‌دهند یک‌نفر هم بیرون نمی‌آید. اکنون هم مدام از سپاه و پاسدار و ملا و بسیج نام می‌برند و از آن‌ها دفاع می‌کنند، تا بیش از پیش مردم را فریب داده باشند. شاه بعد از اسلام را با شاه پیش از اسلام قیاس نکنید. قبلش ما شاه داشتیم و بعدش سلطه‌گر و سلطان! این‌ها کاملن باهم فرق دارند. شاه قبل از اسلام، ایران را بر عرش نگه می‌داشت و به عرش می‌برد، اما شاه بعد از اسلام، عاشق این بود که مردم ایران مدام تحقیر شوند و موالی‌زاده خوانده شوند. شاه و شیخ، متضاد هم نیستند، بلکه مترادف هم هستند و یکدیگر را کامل می‌کنند، این همیشه یادتان باشد. برای همین است که جز خواجگی بروز نمی‌دهند، آن‌ها هرگز هیچ‌کاری نکرده‌اند و مدام بر سر سفره‌ی آماده می‌نشینند. تو باید از هم‌اکنون یاد بگیری که یک‌نفر نیستی، بلکه یک لشکری! یکی از شما می‌تواند یک گله ملا را به نابودی بکشد، شما تک‌تک‌تان بمب اتمی هستید! کافی‌ست که فکر و تخیل کنید؛ سونامی! من عاشق سونامی‌ام. هیچ‌کس نمی‌تواند سوار سونامی بشود، چون همه‌جا را تخریب و همه را خراب می‌کند جز خودش! سونامی باش.

ریشه‌ی واژه‌ی ضدایرانی «عجم»

تاریخ سخنرانی: ۹۸/۰۶/۱۵

برای چهارهزار سر بریده در خوارزم عزاداری نمی‌کنیم، اما چهارقرن است که در عزای یک رأس پدوفیلی حسین حسین می‌کنیم!

«عَجَم» یک واژه‌ی عربی است؛ «تازی‌ها» این کلمه را برای کسانی که بلد نبودند عربی حرف بزنند استفاده می‌کردند؛ عجم به معنی «الکن» است، یعنی گنگ و لال. تازی خود و زبانش را مرکز عالم می‌دانست و کسانی را که زبان عربی بلد نبودند، گاو و الاغ فرض می‌کرد و آن‌ها را عجم می‌نامید. تازی‌ها کسانی را که به هیئت عربی در نمی‌آمدند و همچنان پارسی حرف می‌زدند عجم می‌نامیدند؛ یعنی کسانی که وقتی از آن‌ها سؤالی می‌پرسی لال می‌مانند، چون عربی بلد نیستند، الکن‌اند! عجم یک واژه‌ی تحقیرآمیز است که معمولن تازی‌ها علیه ما به کار می‌بردند. اگر بخواهیم ریشه‌ی دقیق این کلمه را بدانیم باید به دوران «بنی‌امیه» برویم. چرا دوره‌ی بنی‌امیه؟! اگر تحقیق کنید می‌بینید که وقتی «قتیبه» به «خوارزم» حمله و آنجا را فتح می‌کند، تمام بزرگان شهر و کسانی را که سواد داشتند (شاعران، نویسندگان و تمام کسانی که اهل سخن بوده‌اند) جمع می‌کند و گردن ۴۰۰۰ نفر را می‌زند، یعنی لشکر قتیبه به شیوه‌ی تروریستی سر ۴۰۰۰ نفر را در خوارزم می‌زند، مانند همین کاری که ملّاه‌ها در قیام آپان‌گان کردند و شش‌هزار جوان ایرانی را به گور فرستادند. قتیبه بعد از کشتار فجیع خوارزم، با صدای بلند فریاد می‌زند «از این به بعد زبان هر کسی را که پارسی حرف بزند می‌بریم.» به همین دلیل اهالی خوارزم که جز پارسی زبان دیگری بلد نبودند، وقتی از آن‌ها سؤالی پرسیده می‌شد ادای لال‌ها را درمی‌آوردند، به همین دلیل تازی‌ها آن‌ها را «عجم» می‌نامیدند. این واژه ریشه در آن دوران دارد؛ یعنی از آن‌ها می‌پرسیم و آن‌ها لال‌اند. کل خوارزم لال شده بودند چون عربی بلد نبودند و اجازه هم نداشتند پارسی صحبت کنند؛ ببینید چه شکنجه‌ی فجیع اجتماعی‌ای است. از آنجا بود که این واژه مدام گسترش یافت و رایج شد. خیلی از ایرانی‌ها که اهل بلاهت اسلامی‌اند هنوز از دو واژه‌ی «عرب» و «عجم» استفاده می‌کنند. یک روز در دبیرستان معلم دینی که از زمره سادات کون‌دریده بود گفت ما عجمان... در ته کلاس یواش گفتم «مادرت گاییدم»، سرش را از توی کتاب بیرون کشید و پرسید کسی سوالی داشت؟ گفتم هیچی آقا برای روح لخت فاطمه‌ی زهرا صلوات... و کلاس ترکید! و این یعنی که اگر مادرجنده‌ها مایل‌ند سید خوانده شوند، ما دوست نداریم کسی ما را عجم صدا بزند وگرنه مادرش در کیشی به فیشتی بدل می‌شود به فاطمه‌ی زهرا! از نظر انیرانی‌ها دنیا به دو دسته‌ی «ایرانی‌ها» و «عرب‌ها» تقسیم شده؛ این نگاه غلط و بسیار نژادپرستانه است. از نظر من ما باید به همه احترام بگذاریم و جهان ما، بایستی جهان رعایت انسان باشد، هر انسانی. اما اگر قرار باشد کسی به ما توهین کند، ما با شدت بیشتری پاسخ می‌دهیم، به خصوص اگر او در ایران زندگی کند و خود را به نفهمی بزند و بگوید: «منظور من از عجم چیز دیگری بوده،

چون در جنوب ایران از عجم به نیکی یاد می‌کنند.» اشتباه می‌کنند اگر از این واژه‌ی انیرانی به نیکی یاد کنند! عرب و ایرانی هرکدام احترام خودشان را دارند. عرب می‌داند واژه‌ی عجم یعنی چه، اما ایرانی‌ای که عربی بلد نیست، معنای عجم را نمی‌داند. حالا ایرانی گنگ است یا تازیان؟! ایرانی قاتل است یا تازیان؟! ما باید این چیزها را جدی بگیریم. معمولن عرب‌ها به ایرانی‌ها «مَجّوس» هم می‌گویند، چون خودشان الکن‌اند و زبانشان حرف «گ» ندارد و نمی‌توانند دقیق تلفظ کنند، به قول یونانی‌ها یا لاتینی‌ها «ماگوس» هستند یا به قول «آرامی‌ها»، «مجوشا». در زبان عربی حرف «گ» وجود ندارد و به جای آن «ج» می‌گویند، در نتیجه به ایرانی‌ها عجم یا مجّوسی می‌گویند. در واقع به «مانوی‌ها» مجّوسی می‌گفتند؛ مانوی‌ها دنیا را تغییر دادند، اما اسلام هرگز جهان‌گیر نشد، ولی «دوآلیسم» جهان‌گیر شد، مانوی‌ها و پیروانِ مانی جهان‌گیر شدند و غرب را به تسخیر خودشان درآوردند. هنوز هم نیایشگاه‌های مانوی در «روم» هست، مردم و توریست‌ها اغلب به این نیایشگاه‌ها می‌روند و از آن‌ها بازدید می‌کنند. آیا در روم مسجدی وجود دارد؟! نه! «ماگوس» جمع «مگی» است، واژه‌ی «مگی‌ها» بعدها به «مغ‌ها» بدل شد. عده‌ای می‌گویند «پیرِ مغان»، این «مغ» یا «مگوس» که عرب‌ها به آن «مجوس» می‌گویند، ربطی به زرتشتی‌ها ندارد. در واقع این‌ها کسانی هستند که به دو سرآغاز باور داشتند؛ آغاز نور و آغاز تاریکی، یعنی دوآلیستی بودند. آن‌ها «یزدان» را سازنده‌ی یک جهان می‌دانستند و «اهریمن» را هم سازنده‌ی جهانی دیگر، یک جهان شرّ داشتند و یک جهان خیر؛ اساسن دوآلیسم و فلسفه‌ی خیر و شرّ از آنجا حاصل می‌شود. به‌طور مثال اگر «نیچه» کتاب «چنین گفت زرتشت» را می‌نویسد، چون می‌خواهد با دوآلیسم بجنگد و نشان دهد که در هر خیری شرّی و در هر شرّی خیری هست. نیچه شاهکار خود را به‌نام «چنین گفت زرتشت» می‌نویسد؛ منتها چون به زبان پارسی اشراف نداشت، سرمنشأ این تفکرِ دوبعدی (دوآلیسم) یا ذهنیتِ خیر و شرّی را «زرتشت» می‌دانست؛ چرا که در آیین زرتشت در کتاب «اوستا» اهریمن بنده‌ی خدا نیست و خودش یک خدا محسوب می‌شود و برابر نهادی به اسم «اهورامزدا» دارد. درحالی‌که در مذاهبِ ابراهیمی اهریمن را برابر نهاد شیطان یا Devil قرار داده‌اند. در مذاهبِ ابراهیمی شیطان بنده‌ی خداست، اما در آیین زرتشتی، «اهورامزدا» خدای خیر و «اهریمن» خدای شرّ است. در نتیجه مگوس‌ها معتقد بودند که جهان دو سرمنشأ دارد، سرمنشأ ظلمت و سرمنشأ روشنایی؛ سرمنشأ روشنایی «یزدان»، خدای سازنده و خالق است و سرمنشأ تاریکی «اهریمن» است. برای همین عرب‌ها به این‌ها مجّوسی می‌گفتند، این‌ها همان مغ بودند. اگر بخواهید مگوس را به انگلیسی بنویسید، «Magus» می‌شود، یعنی همان «مگو»؛ کسانی که بر «اسرار مگو» غالب هستند. این مگو بعدها بدل به عجم می‌شود؛ یعنی به کسانی که اهل بیان نیستند، معنایش این نیست که لال باشند، بلکه این‌ها اسرار مگو را می‌دانند. حالا چه کسی الکن است؟! آن پیرو ممدپدوفیلی که ایرانیان را عجم می‌داند، یا خود ایرانیان؟! ایرانی‌ها اهل اسرارند و می‌دانند که هر سرّی بیان‌شدنی نیست. نیچه می‌گوید: «من دهانی برای این گوش‌ها نیستم.» نیچه هم «مگوس» است، اهل مگوست و هر حرفی را همه‌جا نمی‌زند، قرار هم نیست که بزند. من چگونه می‌توانم دهانی برای جمعیت احمق‌ها و لمپن‌ها باشم؟! من دهان فرودستانم؛ کسانی که می‌خواهند و نمی‌شود. ما با کرها و کورها و لال‌ها کاری نداریم، (این‌ها

کنایه است و ربطی به کسانی ندارد که با نقص عضو به دنیا آمده باشند. بسیاری از این لال‌ها و کرها و کورها عشق‌اند. این چیزیست که باید درک شود. «بَرَبَرها» از این بزرگی (اشراف ایرانیان بر اسرار مگو) به‌عنوان ضعف استفاده می‌کنند و ایرانی‌ها را عجم می‌نامند. تازی‌ها یک شهر را می‌کشند، تصورش را بکنید که به شهر شما بیایند و ۴۰۰۰ آدم فهیم و باشعور را پیدا کنند بعد گردن‌شان را بزنند، این یعنی چه؟! این یعنی نسل‌کشی! آن‌ها ۴۰۰۰ نفر آدم شعوری را گردن زدند و جوی خون به راه انداختند، بعد به مردم گفتند: «اگر از این به بعد به زبان پارسی حرف بزنید، زبان‌تان را می‌بریم.» این شبیه کاریست که جمهوری اسلامی با ایرانیان می‌کند؛ در «خاوران» نسل‌کشی به راه می‌اندازد و همه را تبعید می‌کند، در «کوی دانشگاه» بسیاری از نخبه‌ها را قتل‌عام می‌کند و بسیاری دیگر را به زندان می‌اندازد، در سال ۱۳۸۸ چند هزار نفر از آزادی‌خواهان را در خیابان قتل‌عام می‌کند، در دی‌ماه سال ۱۳۹۶ (در قیام فرودستان) هزاران نفر از جوانان ایرانی را در ملأعام قتل‌عام می‌کند؛ در واقع جمهوری اسلامی همان کار تازی‌ها را انجام می‌دهد و از زمان پدیدآمدنش تاکنون صدها هزار ایرانی را قتل‌عام کرده است. «تاریخ خوارزم» را بخوانید، وحشتناک است؛ در خوارزم همه به زبان پارسی حرف می‌زنند، بعد به آن‌ها می‌گویند اگر پارسی حرف بزنید زبان‌تان را می‌بریم، تخیل کنید که چنین چیزی چه قدر کثیف است. بعد شما برای همین قاتلان که در واقعه‌ی تخمی‌تخیلی «عاشورا» کشته شدند یعنی (برای کسانی که ۴۰۰۰ ایرانی را گردن زدند و بعد به مردم گفتند اگر به زبان پارسی حرف بزنید زبان‌تان را می‌بریم) هر ساله بر سر و سینه می‌زنید و عزاداری می‌کنید!

شما چه کسانی هستید؟! تازی!

شما چه کسانی هستید؟! شریک در قتل!

شما چه کسانی هستید؟! انیرانی!

شما چه کسانی هستید؟! کثافت!

یارو به من می‌گوید: «آقای عبدالرضایی من به مسجد می‌روم تا فقط شام بخورم!» تو در مسجد شام نمی‌خوری، به گه‌خوری افتاده‌ای موالی‌زاده! می‌گوید «آقای عبدالرضایی من می‌روم آنجا دختربازی می‌کنم!» نه تو دختربازی نمی‌کنی، تو نه دختر می‌فهمی نه پسر، تو به شعور خودت توهین می‌کنی. تو عجمی، آن تازی حق دارد که تو را عجم بنامد! تو بی‌شعوری، گنگی، نمی‌فهمی، تو همان کلبی؛ همان سلمان کلب که در کربلا دور خودش زنجیر و قلاده می‌بندد و صدای سگ درمی‌آورد (به کسانی اشاره دارد که در محرم به گردن خود قلاده می‌بندند و مانند حیوان روی زمین می‌خزند و صدای سگ درمی‌آورند و خود را سگ درگاه حسین پدوفیلی می‌نامند). آن بقعه (بقعه‌ی تازی‌ها) را پول و جان تو ساخته است، تو برای قاتل ایرانیان بقعه و شکوه می‌سازی، بعد می‌روی آنجا صدای سگ درمی‌آوری، تو کی هستی؟! تو کثافت و رذلی، تو هم‌وطن من نیستی. تو فقط باعث خجالتی، بسیجی و پاسدار هستی. هیچ‌کس به خاطر چیزی که با آن به دنیا آمده ارجحیتی ندارد، هیچ‌کس هم نباید به خاطر ضعفی که با آن به دنیا آمده تحقیر شود. اگر یکی کور است و کور به دنیا آمده، باید به او احترام گذاشت، یکی فلج است،

یکی سیاه و یکی زرد، باید به همه احترام گذاشت. آدم‌ها برای آنچه که اکتساب می‌کنند طبقه‌بندی می‌شوند؛ هیچ‌کس دزد، ظالم و قاتل به دنیا نمی‌آید، کسی که قتل می‌کند ضعف خود را به نمایش می‌گذارد، جزا برای این است که زندگی ممکن شود. «نژاد برتر» احمقانه‌ترین چیزی است که وجود دارد. اگر یک تازی به عده‌ای دیگر می‌گوید عجم، با این نژادپرست باید چگونه برخورد کرد؟! نه! چوب توی کونش نکنید اما واقعن کسی که تازی است و می‌داند عجم یعنی چه، کسی که از آب و خاک کشورت استفاده می‌کند و تو را عجم می‌نامد، سزایش چیست؟ تو نمی‌دانی عجم یعنی چه، اما آن مادرسیّد بی‌پدر می‌داند و قرن‌هاست که به کشورت آمده مهمانی، تو با آغوش باز او را پذیرفته‌ای، در واقع ایران او را پذیرفته. از آب ایران می‌خورد و از خاک ایران استفاده می‌کند، ایران آب و نانش را می‌دهد، اما او مدام به فکر نابودی ایران است. ۴۰۰ سال است که عده‌ای حرام‌زاده، دزد، قاتل، قاچاقچی، ملانام، جبل‌عاملی نام، از «جَبَل‌عامل» به ایران آمده‌اند و آیت‌الله و حجت‌الاسلام نام گرفته‌اند. «مغول» وقتی وارد ایران شد، تحت تأثیر بودوباش ایرانیان قرار گرفت و ایرانی شد، به خاطر اینکه مغول آدم بوده؛ اگر چنگیز خان آدم می‌گشت به خاطر نادانی‌اش بود، وقتی ایلخانیان به ایران می‌آیند بسیار تحت تأثیر فرهنگ و بودوباش ایرانی قرار می‌گیرند، در نتیجه به مرور ایرانی‌تر و انسانی‌تر می‌شوند، ولی تازیان ۱۴۰۰ سال است که در ایران هستند و هر دم درنده‌تر شدند و بیش‌تر کشتند. سکوت و تماشا هم حدی دارد. «آقای عبدالرضایی من به هیئت می‌روم که فقط تماشا کنم!» تو اشتباه می‌کنی که می‌روی تماشا، اگر یک پارتنی‌سان به آنجا می‌رود و هدف عملیاتی ندارد، به ما خیانت می‌کند. پارتنی‌سان برای انجام عملیات می‌رود، برای تماشای ایرانی‌گشی و تماشای نژادپرستی که نمی‌رود، پارتنی‌سان یعنی شعور. «حسین» کیست؟! حسین یعنی «قاتلِ گرگان». عاشورا چیست؟! همان «قادسیه» است! تازی چیست؟ مگر تازی را در هیئتی جز قاتل می‌توانید ببینید؟! تازی همان کسی است که تو را عجم و موالی نامیده! می‌گوید: «زنِ ایرانی فقط باید کنیز باشد. مردِ ایرانی فقط باید غلام باشد، نه اینکه خدمتکار باشند، آن‌ها باید غلام و کنیز باشند.» تازی یعنی نژادپرست. ما آدم‌گش نیستیم، چون ایرانی هستیم و خانه در شعور داریم. ما تروریست نیستیم چون ضدّما و ضدّتازی و ضدّاسلام هستیم. بعد مشتی بربر مغ‌ها را مجوسی نام نهاده‌اند، با لهجه و تلفظی الکن و احمقانه! آن‌ها پی‌جنگ‌اند. من بیست و چندسال پیش شعری به نام «خلیجِ عرعرعربی» نوشتم و تازی‌ها را با این شعر گردن زدم. هنوز هم وقتی اسم من می‌آید وحشت می‌کنند و به لرزه می‌افتند و در هر جایی که بتوانند مرا حذف و سانسور می‌کنند! من فقط قدرت و عظمت زبان پارسی را به نمایش درآوردم، این زبان پارسی است که مولّد فلسفه است و خلّاقانه عمل می‌کند، من که کاری نکردم، من یک واسطه‌ام، اگر آن معجزه به دست داده شده و کاری می‌کند که شما خفه شوید و بترسید و تحقیر شوید، دست من نیست، این معجزه‌ی زبان پارسی است، چون زبان پارسی اکرانِ عظمت می‌دهد.

وقتی از «خوارزم» حرف می‌زنیم، درمی‌یابیم که خوارزم سرزمینی کهن و باستانی است که اکنون بخشی از آن در «ازبکستان» و بخشی دیگر در «ترکمنستان» قرار دارد. می‌گویند که در دلتای «رود آمودریا» و کنار «دریاچه‌ی آرال» قرار دارد، و نام این منطقه را خوارزم نهاده‌اند! و شما بی‌خیالش می‌شوید. می‌گویند بعد از اینکه مغول‌ها به

ایران حمله کردند، «خوارزم» اسم «خیوه» می‌گیرد. «خوارزم» یعنی چه؟ «خوارزم»، واژه‌ی «رزم» را در خودش دارد، واژه‌ی «خوار» و «خور» هم از اسامی خورشیدند، یعنی آنجا که خورشید سر بلند می‌کند، پشت «جیحون‌رود» خورشید بالا می‌آید. خوارزم سرزمینی حاصل‌خیز و محل عبور کاروان‌هاست، یعنی در خوارزم سرزمینی چندفرهنگی داریم، ایران آنجاست. خیلی‌ها «خوارزم» و «خراسان» را جدا از هم می‌دانند، در صورتی که همه‌جا خراسان بوده. خوارزم و خراسان هر دو واژه‌ی «خور» و «خورشید» را در خود دارند، خورشید هم که نشان ایران باستان است. وقتی از خراسان و خوارزم حرف می‌زنیم، یعنی از تمدن ایرانی حرف می‌زنیم. قدیمی‌تر از «کتاب اوستا» نداریم. اگر این کتاب را بخوانید، گفته‌های مرا بهتر درک می‌کنید. می‌گویند اوستا در خوارزم سروده شده و خوارزم گهواره‌ی قوم آریایی‌ست، برای همین است که تازی‌ها به خوارزم حمله می‌کنند و ۴۰۰۰ نفر را گردن می‌زنند و بعد می‌گویند اگر پارسی حرف بزنید زبان‌تان را می‌بریم. کسانی امثال حسین حیوانات و قاتلانی بودند که کمر به نابودی ایران و قتل‌عام ایرانیان بسته بودند. فرق بین یزید و حسین چه بود؟! هر دو تازی و درنده بودند و جز درندگی چیزی نمی‌فهمیدند. می‌گویند: «ما اهل قرآن هستیم و هر چیزی که جز قرآن باشد، لا کتاب است؛ پیامبر ما کتابی آورده و این کتاب پایان کتاب‌هاست. او آخرین پیامبر است و قرآن آخرین کتاب خداست!» برای همین وقتی به ایران حمله می‌کنند، کل کتاب‌های ایرانیان را آتش می‌زنند، در مصر هم چنین کار کثیفی انجام می‌دهند، هر جا که کتاب می‌بینند به آتش می‌کشند. بربرها، تازیان، امتی‌ها مثل کرم به جان کشور ما افتاده‌اند. برخی از دوستان مبارز می‌گویند نباید کاری به این‌ها داشته باشیم؛ «کاری به این‌ها نداشته باشیم». یعنی اصلن مبارزه نکنیم. ما اساسن اعتقادی به قوم و نژاد آریایی و این چیزها نداریم، اشتباه نکنید. این کینه‌ای‌ست که علیه ما و سرزمین ماست و دارد فراگیر می‌شود. ما علاوه بر جنگ با جمهوری اسلامی که بخش کوچکی از یک حلقه‌ی بزرگ است، با بقیه هم در جنگیم، باید حواس‌مان جمع باشد و نسبت به این مسائل آگاهی داشته باشیم. کشورهای غربی نمی‌خواهند ما در ایران یک حکومت دموکراتیک و یک جمهوری واقعی داشته باشیم! قرار است در خاورمیانه فقط «اسرائیل» کشوری دموکراتیک باشد، بقیه‌ی کشورها باید مسلمان باشند. در پاکستان و اکثر کشورهای خاورمیانه جمهوری تروریستی اسلامی جولان می‌دهد؛ پاکستان روشن‌فکران بسیاری دارد و انگلیس روی شانه‌ی پاکستانی‌ها می‌چرخد، همه‌شان از پاکستان متنفرند چرا که جمهوری اسلامی این کشور را به نابودی کشانده. در افغانستان هم جمهوری اسلامی را داریم. در ایران هم جمهوری اسلامی را داریم. کشورهای غربی نمی‌خواهند جمهوری اسلامی برانداخته شود، بلکه می‌خواهند جمهوری اسلامی استحاله شود! حتی همین آمریکا که نیروهای نظامی خود را وارد خلیج پارس کرده، فکر نکنید برای کمک به ما آمده یا آنجا منتظر نجات ماست، آمریکا می‌گوید با جمهوری اسلامی مخالف هستیم، ولی می‌خواهد جمهوری اسلامی و قانون اساسی تازی‌ها تداوم داشته باشد، فقط خر برود و الاغ بیاید! اصلن فکر نکنید برنامه دارند تا در ایران شاهنشاهی‌ای به وجود بیاید؛ همه را فریب داده‌اند. برای همین است که ما باید از خواب ناآگاهی بیدار شویم؛ ما باید «برقدرت دوم» (مردم) را در دنیا تشکیل دهیم، ابرقدرت مردم، یعنی ملت ایران؛ آن‌ها با اتحاد ما مخالف هستند، برای همین دارند بین ما اختلاف‌افکنی

می‌کنند. ترکمن صحرا گهواره‌ی ماست، ایران همیشه این‌گونه بوده است؛ ما همیشه دارای چندفرهنگ و چندزبان بوده‌ایم. ایران همیشه خانه‌ی ادیان و محل تقاطع ایدئولوژی‌ها و ادیان و مذاهب بوده. ما که فلسفه و شعور و صنعت آوردیم، چرا باید این‌همه تحقیر شویم؟! این صدا باید به گوش دنیا برسد، صدای واقعی این است. ما عظمت داریم و به ما می‌گویند مجوسی؛ مجوسی یعنی شما عظمت دارید، چون زبان تازی‌ها برای درک شما حقیر است، زبان‌شان الکن است و «گ» ندارد. بعد ما به شکل‌های فجیعی خوانده می‌شویم! فارسی یعنی چه؟! بگویید «پارسی». «پارس»، این کنش و بزرگی را نگاه کنید! پارسی، پرشیا. مثل این است که شما پرشیا را بخوانید فرشیا! چنین چیزی بسیار فجیع است. حتی اسامی ما را عوض کرده‌اند، وقتی اسامی‌تان را از شما می‌گیرند، یعنی اینکه قصد دارند شما را کژ (کج) صدا بزنند. وقتی شما کژ صدا زده می‌شوید، کم‌کم به این کژی عادت می‌کنید. این چیزی است که فهمیده نمی‌شود؛ این‌ها فکر می‌کنند چنین مسائل اهمیتی ندارند یا کوچک است. روشن‌فکر ایرانی می‌گوید: «حالا ولش کن علی، این‌ها که مهم نیست!»، «صادق هدایت» از بس این‌ها را شنید دق کرد و مرد، «خلیل ملکی» از بس این‌ها را شنید کز کرد و مرد. قادسیه متداوم و متداول است، قادسیه جز آنکه برای «رسته‌م» اتفاق افتاد، در خوارزم و گرگان و «نهادند» هم بود. قادسیه در تداوم و هر روزه است. این مسائل باید فهمیده شوند. تا وقتی که عاشورا در کار است یعنی قادسیه در تداوم است. وقتی ایرانی‌ها نمی‌فهمند که یک‌جایی باید به این بلاهت پایان بدهند یعنی دوباره دارند قادسیه را تکرار می‌کنند. آن‌ها دارند توسط ما ایرانی‌ها قادسیه را تولید می‌کنند. عاشورا یعنی طرح تفرقه بین شعور و بلاهت، نادانی ایرانی باید از آن‌هایی که دانا هستند یاد بگیرد. محال است که روشن‌فکر ایرانی اهل مزخرفات مسلمانی باشد، محال است که روشن‌فکر ایرانی مسلمان باشد. اسلام ذاتی ضدآیرانی دارد. اسلام برای اینکه یک مذهب باشد، باید آن خوی انیرانی و کثیف را از خودش جدا کند.

نسل‌کشی قادسیه

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۱/۱۰

در گروه تلگرامی حزب براندازان همیشه سعی کردم درباره‌ی قیام فرودستان (قیام دی ۱۳۹۶)، تداوم قیام و در نهایت فروپاشی حکومت ملاشاه خایمی حرف بزنم، اما به هر شکلی که نگاه می‌کنم متوجه می‌شوم که یک مشکل اساسی داریم و آن هم یک دروغ بزرگ است؛ مشکل، یک استعمار ۱۴۰۰ ساله به اسم «استعمار اسلامی» یا «استعمار عربی» است. وقتی می‌گوییم استعمار عربی، به این معنا نیست که ما با اعراب ستیز را آغاز کنیم، بلکه به آن معناست که اعراب با ایرانیان مشکل دارند. هنوز وقتی یک عرب از قادسیه یاد می‌کند، دچار غرور می‌شود. شاعر، نویسنده، اصلن کل مسلمانان عرب با افتخار از آن واقعه یاد می‌کنند، طوری که «صدام» خود را سردار قادسیه خطاب می‌کرد. قادسیه یک نسل‌کشی‌ست. قادسیه فجیع‌ترین اتفاقی‌ست که در طول تاریخ افتاد. دلیل و بهانه‌شان برای جنگ قادسیه این است که می‌گویند: «محمد، قاصدی حامل پیامی به خسرو پرویز (شاه ساسانی) فرستاد، اما شاه ایران بی‌احترامی کرد و حتی دستور قتل قاصد را صادر کرد.» این یک دروغ محض است، چون تاریخی که قاصد به ایران فرستاده شد بسیار قبل‌تر از جنگ قادسیه بود. جنگ قادسیه سال ۱۴ هجری اتفاق افتاد، یعنی زمانی که عمر زمامدار بود به ایران حمله می‌کند و سردارانی که عمر برای جنگ با ایران انتخاب می‌کند «سعد ابن ابی‌وقاص» و پدر «مختار ثقفی» بود. جمهوری اسلامی سریالی به کارگردانی «داوود میرباقری» ایرانی ساخت که در آن «فریبرز عرب‌نیا» نقش مختار ثقفی را بازی می‌کند. خانواده‌ی مختار ثقفی به «ایرانی‌کش» معروف بودند. این دو، از سرداران نسل‌کشی ایرانیان بودند. تا زمان صفویه وقایعی که در مورد کربلا و حسین بی‌سر بیان می‌کنند وجود نداشت و داستان «کربلا» را علمای جبل‌عاملی جایگزین جنگ قادسیه می‌کنند. در واقع تا قبل از صفویه ما عزاداری نسل‌کشی قادسیه را داشتیم. بخشی از مراسم عزاداری کربلا، از مراسم «سیاوشان» و بخش بزرگی از آن برگرفته از جنگ قادسیه است. «سیاوشان» به صورت مراسمی باستانی همیشه اجرا می‌شد، ولی ایرانیان مدام برای قادسیه عزاداری می‌کردند. چندصدسال پس از اینکه «رسته‌م فرخ‌هرمز» (سردار قادسیه) را گردن می‌زنند، «پردیسی» (به باور موتا، نام حقیقی فردوسی، پردیسی است) شاعر بزرگ ایرانی «شاهنامه» را می‌نویسد و رسته‌م فرخ‌هرمز را مرد اول اندیشه و قهرمان می‌نامد. ایرانیان تا قبل از صفویه عزاداری قادسیه را داشتند، چون در قادسیه تمام ایرانیان حتی کودکان گردن زده شدند و زنان را به‌عنوان بردگان جنسی و کنیز اسیر کردند و فجایع بسیاری اتفاق افتاد. بعد از صفویه با انواع خرافات و داستان‌های مزخرف به اسم داستان‌های عاشورایی و حسینی و شیعی سعی کردند مردم عزاداری قادسیه را فراموش کنند. پیشترها به این موضوع پرداخته‌ام و پس از ارائه‌ی این بحث‌ها، به‌شدت به من حمله شد. من منکر محلی به نام کربلا نیستم، ولی در اتفاق کربلا که تعداد کشته‌ها را ۷۲ تن ذکر می‌کنند، اساسن این عدد هم یکی از اعداد و نشانه‌های ایرانی است؛

در اوایل انقلاب ۱۳۵۷، در واقعه‌ی بمب‌گذاری بیش از ۱۰۰ نفر کشته می‌شوند، ولی تعداد آن‌ها را ۷۲ کشته اعلام می‌کنند. شایعه کرده‌اند که کربلا منطقه‌ای بیابانی بوده، اما معنی لغوی کربلا یعنی «رودخانه‌ای که از کنار کوهی می‌گذرد.» اصولن داستان‌هایی که به کربلا ربط می‌دهند همان فاجعه‌ی قادسیه است، چون هر دو مربوط به یک منطقه است. فکر می‌کنم قادسیه باید حدود ۱۶ کیلومتری نجف قرار گرفته باشد که نزدیک کربلاست. هم‌اکنون در عراق استان کربلا، استان قادسیه و استان نجف به صورت مجزا وجود دارد، ولی این تغییرات استانی بعدها اتفاق افتاد. فاصله‌ی چندانی بین قادسیه و کربلا نیست، به‌همین دلیل در آن منطقه برای فاجعه‌ی نسل‌کشی قادسیه عزاداری می‌شد و واقعه‌ی کربلا در آن زمان وجود خارجی نداشت و این حربه و تکنیکی از سوی «محقق کرکی» بوده که جایگزین نسل‌کشی قادسیه می‌کند. یعنی به‌جای یک نسل‌کشی ایرانی، عرب‌ها را جایگزین می‌کنند و با فریب و اجبار و سوفی‌گشی و کشتار خردمندان ایرانی، این دستگاه‌ها را توسط ملاها (این مستشاران استعمار عربی‌اسلامی) به اذهان حقه می‌کنند. ما ناگزیریم «استعمار عربی» بنامیم، چون در نتیجه‌ی این استعمار عرب‌ها سود بردند، چه خواهیم چه نخواهیم، اسلام به عرب‌ها سود رسانده است. این سخن به این معنی نیست که ما ضد‌اعراب هستیم. ما از آزادی و برابری می‌گوییم و استعمار عربی واژه‌ی کاملن صحیحی نیست، باید گفت «استعمار اسلامی». یعنی چیزی که ما ۱۴۰۰ سال است از آن رنج می‌بریم، استعمار اسلام است که بیش از استعمار روسیه، انگلیس و آمریکا به ما ضربه وارد کرده؛ با این استعمارگران هم ما دست‌به‌گریبان بودیم، اما چیزی که به‌طرز فجیعی ما را از درون تخریب کرد، استعمار اسلامی بود. طوری که ما نام پدرانمان، دین پدرانمان و همچنین فلسفه و خردمان را فراموش کردیم، چون با حمله‌ی اعراب همه‌ی کتاب‌ها و نسخه‌ها سوزانده شدند. یعنی قادسیه فقط یک نسل‌کشی انسانی نبود، بلکه تمام آثار و کتب فکری، خردی، علمی و دینی ما هم در آن به آتش کشیده شد. در واقع هدف رومی‌ها که محمد را تولید کردند و کم‌کم به جان ما انداختند این بود که تاریخ و تمدن ایرانی را به‌طور کلی نابود کنند. با این‌همه در زمان‌هایی آثار باستانی ما از دل خاک بیرون می‌آیند و جمهوری اسلامی برای اینکه این آثار را هم از بین ببرد به آن‌ها چوب حراج زد و به بیرون از ایران انتقال داد. من می‌خواهم این بحث را پیش ببرم که «چگونه کربلا جایگزین قادسیه شد؟!» دلیل این بحث ساده است، چون این بحث پاشنه‌ی آشیل جمهوری اسلامی و پاشنه‌ی آشیل تشیع و در نهایت پاشنه‌ی آشیل اسلام است. این بحث پروژه‌ی «پایان اسلام در ایران» را عملن به اجرا می‌گذارد. بعد از این بحث حمله به ما بسیار فجیع‌تر خواهد شد، جمهوری اسلامی و بسیاری از کشورهای دیگر علیه ما سرمایه‌گذاری خواهند کرد. اما به‌عنوان مردم ایران حق ما است که در مورد گذشته‌ی خود بدانیم و از منابع درست تاریخی استفاده کنیم. حق دانشجوی ایرانی‌ست که وقتی در طول سالیان متمادی از کلاس دوم تا دانشگاه مدام از فرهنگ و زبان عربی و امامان و پیامبران تازی و انیرانی به مغز او تزریق می‌کنند، در مورد پیامبران خودش نیز بخواند. «پیامبر» یعنی کسی که در زمان خودش بیشتر از دیگران می‌دانست. مثلن به «زرتشت» هم پیامبر می‌گویند، ولی زرتشت پیامبر نبوده؛ هیچ دلیل و مدرکی وجود ندارد تا اثبات کند که زرتشت پیامبر بوده باشد. در واقع اینان خردمندان عصر خویش هستند. کسانی که از زمان خود جلوترند،

سوفی و خردمند هستند، «سوفی» هیچ ربطی به «عارف» ندارد. یکی از ضربه‌های بزرگی که اسلام به ایران زد و از طریق آن همه را دچار اشتباه کرد این بود که توسط مسلمانان و توده‌ای‌هایی چون شیعی کدکنی «سوفی» پشمینه‌پوش» (دانشین مرد و خردمند ایرانی) را با تحقیر به «عارف» (کسی که در پی شناخت خداست) نسبت دادند. یعنی سوفی خردمند را با عارف این‌همان کردند، و این‌گونه دروغی بزرگ ساختند. بسیاری یونان را گهواره‌ی غرب نامیده‌اند؛ زمانی متفکران یونانی‌ای مثل ارسطو و افلاطون، به‌خاطر علاقه‌ی فراوان به تفکر ایرانی (فیلاسوفی)، برای یادگیری فلسفه به سرزمین پرشیا می‌آمدند. در کتاب «ابن عربی» و «بریتانیکا» نیز به صراحت به این موضوع اشاره شده است؛ حتی اشاره شده که شاه ایران به فیلسوف‌ها و متفکرانی که از نقاط مختلف برای یادگیری خرد و علم ایرانی می‌آمدند کمک‌های بلاعوض می‌کرد تا در ایران تحصیل کنند و بعدها از این طریق دانش ایرانی به سراسر زمین منتقل شود. هدف من تجلیل از شاه ایرانی نیست، بلکه سعی دارم به فرهنگ علم‌محور ایران باستان اشاره کنم. در آن زمان علم آن‌چنان باارزش بود که حتی شاه سلطه‌گر بخشی از خراج و باج‌هایی را که می‌گرفت در این راه برای دانشمندان خرج می‌کرد، اما هرچه که ایرانی و مکتوب بود، بعد از حمله‌ی اعراب توسط عمر و جانشینان عمر به آتش کشیده می‌شود و فقط کتب یونانی باقی می‌ماند؛ بعد آن کتاب‌ها انتقال داده شده و سرمنشاء فلسفه قرار داده می‌شود، اما زبان ایران و زبان فلسفی ما تغییر می‌کند و تحریف و حذف می‌شود. هدف این است که به‌طور علمی و با اسناد تاریخی بدون خرافه به اصل واقعه نزدیک شویم و تاریخ خودمان را بشناسیم، بینیم مسئله‌ی قادسیه چه بوده و چرا قادسیه بسیار اهمیت دارد؟! باید بدانیم که چگونه قادسیه شروعی برای فراموشی دئنا‌ی (دین‌های) ایرانی می‌شود! چرا بعد از قادسیه هرکسی که «مهراندیش» و «مانوی» و «زروانیست» بود گردن زده شد؟! اساسن مذاهب ابراهیمی به طرز فجیعی متأثر از ادیان ایرانی هستند؛ به‌طور مثال تمام «مراسم عشاء ربّانی» متأثر از «مهرآیینی» است. در این باره به‌بسیاری بحث کرده‌ام. حتی تاج خاری که بر سر مسیح قرار داده می‌شود «تاج خار مهر» بوده، این را در کتب باستان‌شناسی می‌توانید مشاهده کنید. در نبرد قادسیه نسل‌کشی سوبزکتیو و ابژکتیوی هم‌زمان اتفاق می‌افتد، یعنی وقتی گردن ایرانی‌ها را می‌زنند و باقی‌مانده‌ها هم اسیر و برده می‌شوند، در همان زمان تمام ادیان و کتاب‌های ایرانی و دانش‌های ایرانی به آتش کشیده می‌شوند، و اساسن دانشمندان ایرانی بدل به برده می‌شود؛ آنجا زمان شروع بدویت در ایران است. چگونه از نبرد قادسیه تاکنون بدویت بر ایرانیان چیره شده است؟! در سال ۱۵ هجری قمری، مصادف با ۶۳۶ میلادی، در منطقه‌ای به نام «قادسیه» که اکنون به «کربلا» معروف است، بین سپاه اعراب و سپاه ایران «جنگ قادسیه» رخ می‌دهد. بینیم در آن جنگ چه اتفاقی می‌افتد؛ در زمان خلافت «ابوبکر» با بسیاری از قبایلی که مسلمان شده بودند و حاضر به پرداخت خراج نبودند، جنگ‌های ارتداد به وقوع پیوست. بعد از اتمام این جنگ‌ها، حدودن سال ۱۲ هجری، «ابوبکر»، «خالد ابن ولید» را به کوفه، یعنی به همان منطقه‌ی عراق فرستاد. در آن زمان «تیسپون» در عراق قرار داشت و پایتخت غربی ایران بود. بین «هرمز»، مرزبان ایرانی، با سپاه اعراب به فرماندهی «خالد ابن ولید» و «المثنی ابن حارث شیبانی» جنگی در می‌گیرد و در آن جنگ هرمز شکست می‌خورد. جنگ‌های دیگری در حد برخورد محدود نظیر

«زنجیر»، «حیره» و «انبار» با سپاه ایران درمی‌گیرد که ایران در این جنگ‌ها هم شکست می‌خورد. در سال ۶۳۴ میلادی، مصادف با سال ۱۳ هجری قمری، خالد به همراه بخشی از لشکر خود به سمت «شام» حرکت می‌کند. در این سال ابوبکر می‌میرد و عمر جانشین وی می‌شود. عمر، حارث شیبانی را که در مدینه بود با «ابوعبید ثقفی» (پدر مختار ثقفی) مأمور می‌کند که برای تهدید ایرانیان به «حیره» عزیمت کنند. در «حیره» جنگی بین «رسته‌م فرخ‌هرمز» و لشکر اعراب درمی‌گیرد. در آن زمان، رسته‌م حاکم خراسان بود. با توجه به شکست‌های مداوم ایرانیان از اعراب، دربار ایران از رسته‌م فرخ‌هرمز درخواست می‌کنند که رهبری و سپه‌سالاری لشکر ایران را در مناطق غرب کشور (حوالی تیسپون) به‌عهده بگیرد. در «جنگ پُل» رسته‌م لشکر اعراب به فرماندهی حارث شیبانی و ابوعبید ثقفی را شکست می‌دهد طوری که ابوعبید ثقفی در زیر پای فیل‌های لشکر رسته‌م لگدمال می‌شود و حارث شیبانی با لشکر خود مجبور به فرار می‌شود. در آن زمان رسته‌م حدود ۴۰۰۰ نفر از لشکر اعراب را شکست می‌دهد. در سال ۶۳۵ میلادی، مصادف با ۱۴ هجری قمری، «یزدگرد سوم» شاه ایران می‌شود. رسته‌م در همان سال سپه‌سالار لشکر ایران لقب می‌گیرد و در مقام نایب‌السلطنه، ایران تحت کنترل وی بود، اما رأی‌نمایی را یزدگرد سوم صادر می‌کرد. رسته‌م بعد از پیروزی در جنگ پل با «عمر ابن خطاب» مواجه می‌شود؛ عمر خلیفه‌ی مسلمین، لشکری به تعداد ۳۰۰۰۰ نفر را در شهر سواد عراق جمع می‌کند و سعد ابن ابی‌وقاص را که از صحابه‌ی محمد بود به فرماندهی لشکر می‌گمارد. لشکر سعد به سمت تیسپون حرکت می‌کند و جنگ قادسیه به‌وقوع می‌پیوندد. جنگ قادسیه و اتفاقاتی که در این جنگ از لحاظ فرهنگی، سیاسی و دینی رخ می‌دهد و اینکه چه نتایجی حاصل می‌شود، بحث‌هایی است که ما باید با جزئیات بررسی کنیم. اگر جنگ قادسیه را بفهمیم متوجه می‌شویم که چگونه حماسه‌ی کربلا، حسین‌سازی و ماجرای دو طفلان مسلم ایجاد شد. در واقع دو طفلان مسلم نمایه‌ای از طفلان ایرانی‌ای بود که توسط اعراب گردن زده می‌شدند. می‌گویند تاریخ هرگز چنان قتل‌عامی را به چشم ندیده است، چنان فجیع بوده که بعد از صدها سال تا دوره‌ی صفویه، در عزاداری قادسیه همه خون‌گریه می‌کردند. یکی از معضلات اسلام وجود عزاداری قادسیه بود، چون این عزاداری باعث می‌شد اسلام در ایران ریشه نگیرد. بزرگ‌ترین خیانت «محقق کرکی» این بود که عزاداری کربلا را جایگزین قادسیه کرد. اینکه می‌گویند همسر حسین به‌نام «شهربانو» ایرانی بوده، دروغ است؛ حسین زن‌باره بوده و نام یکی از کنیزان زیباروی وی شهربانو بود. قادسیه باید شناخته شود. قادسیه چیست که عرب را متوجه جنون خود می‌کند؟! در ایران معمول است که می‌گویند ایرانی‌ها ضدعرب هستند، ولی ایرانی‌ها مطلقن ضدعرب نیستند، ایرانی‌ها تحت تهاجم عرب هستند. اگر به دبی سفر کنید، آن پس‌زمینه‌ی کینه را می‌بینید. در سعودی‌ها این کینه ژنی شده و آن‌ها فکر می‌کنند که ایرانی‌ها به‌دunia آمده‌اند تا بردگی کنند، چون آن تجربه‌ی قادسیه را دارند و تجربه‌ی قادسیه کثیف‌ترین تجربه‌ی انسانی‌ای است که در تاریخ معادلس وجود ندارد. نسل‌کشی‌ای که هیتلر علیه یهودیان به‌راه انداخته بود، در مقایسه با فاجعه‌ی قادسیه و آنچه که رومی‌ها با سازمان‌دهی عرب‌های بدوی و بادیه‌نشین در حق ایران کردند هیچ است. باید قادسیه را بشناسیم؛ قادسیه علاوه بر آنکه نسل‌کشی ایرانیان بود، حتی عزاداری آن واقعه را هم

تحریف و به عزاداری برای یک خانواده‌ی تازی بدل کردند. عزاداریِ قادسیه برای این بود که تمام بزرگان و دلاوران و دانشمندان ایرانی و همچنین کتب دینی و فلسفی و تاریخی و در کل کشورمان به آتش کشیده می‌شوند. ادیان ایرانی فراموش می‌شوند. ایران مهد دین و فرهنگ و «مهدِ دا» بود؛ پس از حمله‌ی تازی‌ها همه‌ی این‌ها دفرمه می‌شوند و ایرانی‌بودن یک جرم تلقی می‌شد. تازی‌ها همه را به اجبار مسلمان می‌کنند، هیچ‌کس در ایران به اختیار مسلمان نشد، جز آن ۴۰۰۰ نفری که از شدت شکنجه‌ی مغ‌های ایرانی به سپاه عمر پیوسته بودند. همان‌طور که در مسیحیت خیلی از خصیصه‌های مهر را به نام مسیح سند می‌زنند، اسلام هم خیلی از خصیصه‌های مهر را به نام علی سند می‌زند؛ از شمشیر ذوالفقار گرفته تا آن خطبه‌ی معروف او در کوفه که می‌گوید من محمدم، مسیحم، مهرم و من تمام پیامبرانم. در واقع آن معیار و مهردادای ای را که به نمایش می‌گذارد، بحث «میتراداد ایرانیان» است. آن‌ها بسیار تلاش می‌کنند تا مردم تمام این بحث‌ها را به فراموشی بسپارند؛ تمام کتاب‌ها را به آتش می‌کشند و اسناد چند هزارساله را از بین می‌برند. اکنون برای پی‌بردن به آن واقعیت‌های تاریخی باید سعی کنیم که از طریق زبان به آن‌ها برسیم. من هفت‌سال در کتابخانه‌ی ملی انگلیس پی این اسناد و کتاب‌ها بودم و این بحث‌ها را چون تکه‌های پازل به هم متصل می‌کردم تا به واقعیت‌های قادسیه پی ببرم که چگونه تازی‌ها قادسیه را دگرگون کرده و کربلا را جایگزین آن کردند و چگونه یادآوری پدر، به یادآوری قاتل پدر بدل شد، چگونه به جای عزاداری برای پدران و مادرانمان به عزاداری برای قاتلان پدران و مادرانمان می‌نشینیم. مسخره است! مختار ثقفی و ابوعبید ثقفی قاتلان معروف ایرانیان بوده‌اند؛ آخرین هم در کشورمان سریالی در ستایش از این قاتل‌ها ساخته‌اند. این کثیف‌ترین چیزی است که وقتی در آن دقیق می‌شوید درمی‌یابید که برای آن‌ها هیچ حقیقتی مهم نیست. اساسن بحث نژادپرستی نیست، بحث این است که هنوز هم آن نسل‌کشی ادامه دارد. من ماجرای سیل شیراز یا کشتار ایرانی‌ها در سرپل‌دهاب را، اینکه زلزله‌ای می‌آید و حکومت به جای ساختن مأوا و اسکان زلزله‌زدگان حق آن‌ها را برای عراقی‌ها و یمنی‌ها و انیرانیان می‌فرستد، ادامه‌ی نسل‌کشی قادسیه می‌دانم، این نسل‌کشی همچنان ادامه دارد. اگر بتوانیم آن فرخ‌یاری و هورمزدی رسته‌م را درست بشناسیم، شکل اتفاقات تغییر خواهد کرد. این‌ها مقدمه‌ای بود تا آن زمانی که ابوعبید ثقفی و سعد ابن ابی‌وقاص جنگ را آغاز می‌کنند. وقتی منابع موثق را بررسی می‌کنید پی می‌برید که قادسیه همان کربلاست، یعنی یک این‌همانی هست که کربلا را جانشین قادسیه می‌کنند. اساسن قیام مختار ثقفی که به خون‌خواهی حسین اتفاق افتاده، مزخرف است. حسین یکی از پسران علی بوده و وقتی که معاویه جانشین علی می‌شود حسین مقامی در مکه نداشته، به وی پیشنهاد دادند که حاکم کوفه شود و مردم با او بیعت خواهند کرد، اما در بین راه حاکم وقت کوفه راه را بر کاروان حسین می‌بندد چون عملی خلاف قانون و دستور خلیفه انجام داده بود. بعد از معاویه خلیفه‌ی مسلمین یزید بود، اما این خلاف خواست خلیفه بود. اساسن موضوع کشته‌شدن حسین یک جنگ بسیار ساده‌ای بوده که آن را بولد کرده‌اند، تا حدی که حسین را جایگزین رسته‌م می‌کنند، ولی چون رسته‌م در جنگ‌آوری زبان‌زد بود، نمی‌توانستند چنین قیاسی در مورد حسین داشته باشند. بنابراین خصیصه‌ها و مظلومیت سیاوش را به حسین نسبت دادند، ولی چون این اتفاق در کربلا رخ داده

بود سعی کردند از این طریق فاجعه‌ی قادسیه را به فراموشی بسپارند. در قادسیه، کودک‌کشی، تجاوز به زنان و نسل‌کشی بی‌سابقه‌ای اتفاق افتاد و مردم تا قرن‌ها برای آن عزاداری می‌کردند، چنان که سوفی‌ها از آن به «تیسپون و خون» یاد می‌کردند. اسلام هرگز در بین مردم مقبولیت نیافت. «سوفیست» ایرانی قرن‌ها برای این فاجعه خون‌گریه می‌کرد. بعدها «رافضی‌ها» و تشیع در ایران به‌وجود آمد که قصد به‌انحراف کشیدن اسلام را داشتند و تشیع تا قبل از صفویه طرحی ایرانی داشت که می‌خواستند اسلام را منحرف کنند، چون اسلام ذاتی انیرانی داشت. بعد از صفویه کرکی وارد ایران می‌شود. می‌توان گفت بزرگ‌ترین دشمنان ایران جبل‌عاملی‌ها و امثال کرکی هستند، یعنی بزرگ‌ترین قاتلان ما لبنانی‌ها هستند. علّت اینکه هنوز تحت ستم هستیم، علّت اینکه در دوران قاجار، پهلوی و همین جمهوری اسلامی زجر کشیدیم، همین کثافت شیعه بود. علّت اینکه در ۴۰ سال گذشته بدترین بدبختی و فلاکت را متحمل شدیم، این بود که روشن‌فکرمان مدام می‌گفت: «مذهب مهم نیست.» و این نشان از بلاهتشان دارد. تنها کسی که به این معضل پرداخت «صادق هدایت» بود، جز او همه خائن، سطحی و ابله بودند که کار آسان را در پیش گرفتند، چون درافتادن با این معضل قدرت می‌خواست، درافتادن با یک غول ۱۴۰۰ ساله عین خودکشی است. به‌همین دلیل امثال «شاملو» هرگز جرأت نکردند با اسلام دریفتند. خودشان را روشن‌فکر می‌دانستند، ولی کوچک‌ترین قدمی در جهت روشن‌گری برنداشتند. هدایت نژادپرست نبود، بلکه بر قادسیه واقف بود؛ البته در این مورد چیزی ننوشت. «نیما» نیز این را می‌دانست، ولی چون شهامت نداشت درباره‌ی قادسیه چیزی نگفت. او «مانی» را به «نیما» بدل کرد یا مثلن «شیطان» (لیلیث) را به «ریرا»، در واقع شیطان اسلامی را تقدیس می‌کرد. معضل اصلی ما اسلام است و تا این معضل را حل نکنیم بدل به «من‌اندیشنده» نمی‌شویم. ما باید بدانیم که در ۱۴۰۰ سال گذشته چه بلایی سرمان آمده است. یکی از موضوعات اصلی ما «کربلازدایی» است. چگونه یک فریب به اسم «کربلا» را مطرح کردند تا «سیاوش» را دفرمه کنند یا «رستم» را بدل به حسین صحرای کون‌بلا بکنند؟! ناله‌های پردیسی (فردوسی) در شاهنامه از روی درد نوشته شدند؛ امروزه عده‌ای بی‌شعور که چیزی نمی‌فهمند و پی‌استقلال هستند، پای پردیسی را به میان می‌آورند تا مردم را فریب دهند. پردیسی از ایرانی حرف می‌زند که دروازه‌ی آن تیسپون عراق بود. این موضوع به ایران و ایرانی مربوط است، ما باید بدانیم از کجا ضربه می‌خوریم، باید بدانیم سرشت این ملاها چیست و چرا باید دیگر در ایران ملا نداشته باشیم؟ چرا باید در ایران ملازدایی شود؟! باید دیگر ردّی از این کثافات در کشور ما نباشد، تا این اتفاق نیفتد ما روز خوش نخواهیم دید. برخی می‌گویند کتابی برای مطالعه موجود نیست؛ برای اینکه بدل به من‌اندیشنده شوید باید کاوشگر باشید و تحقیق را بلد باشید. امروزه تحقیق بسیار آسان است، شما باید بلد باشید با اینترنت کار کنید. اکنون ویکی‌پدیا کار را خیلی آسان کرده، چون حداقل اطلاعاتی کلی از یک موضوع ارائه می‌دهد. حتی اگر اطلاعات غلطی داشته باشد، شما را در دایره‌ای از نشانه‌ها قرار می‌دهد و شما از منابعی که ذکر کرده می‌توانید استفاده کنید و به اصل قضیه دست یابید. من کلیدواژه‌ها را به شما گفتم، کل داستان این است. شما اگر به این موضوعات واقف شوید خواهید دانست که چه کلاه بزرگی سرمان رفته است. اگر بر این حقیقت آگاه شوید دیگر اجازه نخواهید داد که

بعد از این هم شما را بکشند، چون اینان همزمان که شما را می‌کشند و کنیز هم می‌خواهند. در دبی و مکه کنیز ایرانی می‌خواهند. دختران و زنان ایرانی‌ای که برای حج به مکه می‌روند در واقع بسان کنیزان می‌میرند. ملاحایی که کاروان به مکه می‌برند، ملاحای مذهبی نیستند و فاحشه به مکه می‌برند. کاش یک نفر تحقیق کند که در این کاروان‌ها چه بر سر زنان ایرانی می‌آید. اگر از یک تریبون، منابعی را که طی تحقیقاتی به آن‌ها دست یافته‌ام با مردم درمیان بگذارم، شک ندارم طی دو سال ریشه‌ی اسلام در ایران کنده خواهد شد، چون هیچ دفاعی نخواهند داشت. من می‌توانم اثبات کنم که چیزی به اسم کربلا نداشته‌ایم و کربلا با طرح صفاتی که حسین از سیاوش گرفت، جانشین کشتار قادسیه شد. یعنی ما در کربلا ترکیبی از صفات رسته‌م و سیاوش را در حسین می‌بینیم و کل مراسم عاشورا همان مراسم سیاوشان است که هنوز در مناطقی از ایران (نظیر ایبانه) داریم. در واقع اسلام وسیله‌ی تحمیل بلاهت، یعنی روش تهی کردن از خود است؛ آدمی که پوشالی باشد چه می‌تواند بکند؟ در ایران آدم‌های بی‌هویت و غیرواقعی را داریم، نه آدم‌های واقعی را. آنچه که به شما ربط می‌دهند هیچ ربطی به شما ندارد. در ایران عرب‌پرستی داریم و این به معنای عرب‌ستیزی نیست، نه تفریط نه افراط! ایران کشور ماست و ما در ایران باید ایرانی‌ها را داشته باشیم، ما در ایران نیاز به عرب نداریم؛ به این معنا که در خوزستان همه باید خودشان باشند، ولی کسی نباید به اجبار عرب باشد، همه چیز باید انتخابی باشد. در ایران تشیع و اسلام یعنی عرب‌بودن؛ شما متولد می‌شوید و مجبورید که مسلمان باشید. این داستان باید تمام شود؛ برای تحقق این امر، باید بدانید که چه اتفاقی افتاده است. این «استعمار اسلامی» که من می‌گویم، چه دامنه و مؤلفه‌هایی دارد؟ چرا روشن‌فکران ایرانی با فهمیدن بیگانه‌اند؟ چرا جرأت نکردند به این موضوع نزدیک شوند؟ چون رسیدن به این نقاط از تفکر، عمق و مطالعه‌ی سالیان می‌خواهد؛ اساسن ایرانی‌ها هر جا که هستند، می‌خواهند زود به نتیجه برسند. شما باید یاد بگیرید که فکر کنید و پرسنده باشید. در اینجا ما شما را به شعور مسلح می‌کنیم، شما باید بدانید که با چه می‌جنگید، باید بدانید چرا قاسم سلیمانی و سپاه صرفن یک ارتش نیست. چرا نمی‌توان با این‌ها جنگ نرم و مخالفت مدنی داشت؟ چون این‌ها بویی از انسانیت نبرده‌اند. اگر می‌گویم این‌ها زامبی و حکومتی غاصب هستند، دلیل دارم. شیعه یعنی غاصب. ایرانی باید بفهمد که شیعه نیست. وقتی می‌گویید شیعه‌ی اثنی عشری هستید، یعنی ضدایرانی هستید. یکی از پارتی‌سان‌های عملیاتی که عاشق پیروزی ماست، برایم نوشته که «آقای عبدالرضایی صدای ما تأثیرگذار است و داریم پیشرفت می‌کنیم. ما برای آزادی و دموکراسی می‌جنگیم دین مال خرافه‌پرستان است.» این آدم هنوز نفهمیده که برخورد ما با دین متفاوت از مذهب است. دین همان مذهب نیست، بد است کسی بجنگد ولی نداند که «دین» از «دا»، «دئنا» و «دانایی» می‌آید و ربطی به مذهب ندارد. دین ربطی به خدا و تقدس و این چرندیات ندارد. در زبان ما «ی» و «الف» بسیار به هم تبدیل می‌شوند؛ «الف» دان به «ی» تبدیل شده و در نتیجه «دان» به «دین» بدل شده است. دین از دانایی گرفته شده، این را درک کنید. شما پی چگونه آزادی‌ای هستید؟ آزادی در درون اتفاق می‌افتد، تا زمانی که در درون آزاد نباشید نمی‌توانید آزاد باشید و آزادی درونی حاصل نمی‌شود مگر اینکه دانش درونی داشته باشید. وقتی نمی‌دانید چه و که هستید و چه اتفاقی برای

شما حادث شده، به راحتی نام و زبان شما را عوض می کنند، در نتیجه هستی تان را هم تغییر می دهند. در بسیاری از واژه‌ها حرف «پ» به «ف» بدل شده و ملاحا، سیدها و مادر سیدها در این تغییرات خیلی نقش داشته‌اند. باید به شدت آگاه باشید و این مرزها را بشناسید. ما عرب‌ستیزی نمی کنیم، ما نمی خواهیم اعراب بیش از این ایرانی ستیز باشند و همه‌ی هدف ما این است. من هیچ ایرانی‌ای ندیدم که عرب‌ستیز باشد، ولی هر عربی که دیدم ایرانی ستیز بود. من تاکنون نویسنده‌ی عربی ندیدم که ایرانی ستیز نباشد. از قادسیه با افتخار یاد می کنند، چون کودکان و دختران و زنان ایرانی را به عنوان کنیز می بردند و به آن‌ها تجاوز می کردند. زنان ایرانی نقش کنیز را داشتند و پسر بچه‌ها را هم گردن می زدند. مردان زیبای ایرانی را به عنوان غلام نگه می داشتند و دندان‌هایشان را برای امیال جنسی می کشیدند. چرا باید قادسیه را بشناسید؟ چون همین امروز هم تحت همان ظلم هستید. شما از سال ۶۰ تا ۶۸ «مرگ بر صدام» گفتید، جوانانی جبهه رفتند و علیه صدام کشته شدند و به خانواده‌ی آن جوانان «خانواده‌ی شهید» گفتید. به آنان کمک کردید، پول و مزایای ویژه‌ای به آن‌ها تعلق گرفت تا بچه‌هایشان بزرگ شوند و حالا همان بچه‌ها در عراق به مردم تهیدست عراق کمک می کنند. همان خانواده‌هایی که پدرانشان در جنگ عراق و ایران کشته شدند، آن‌ها صدام را سردار قادسیه می دانند. در لبنان و کشورهای عربی صدام را علم می کنند، ولی در ایران آرامگاه گلشیری و شاملو به آتش کشیده می شود؛ این‌ها سرداران فرهنگ شما هستند! شاعر شما «علی عبدالرضایی» کسی که در ۴ سال، ۲۷ هزار روشن فکر را تربیت می کند، تبعید می شود، آن وقت مشتی لمپن و بی سواد را از عراق و کشورهای دیگر به حوزه‌های علمیه می برند و میلیارد‌ها دلار از پول شما را برایشان خرج می کنند تا ایران ستیزی کنند. آن‌ها فرهنگی را تبلیغ می کنند که ضد ایران و ضد ایرانی ست. وقتی به بحث کربلا آگاهی پیدا می کنید، از موضوع خطرناکی آگاه می شوید، چون پاشنه‌ی آشیل خیلی هاست. تجارت ارتجاع اسلامی از همین جا آغاز می شود؛ این بحث ضد آمریکا، ضد انگلیس و ضد روسیه است، چون آن‌ها از طریق اسلام در خاورمیانه (خطه‌ی پول و طلای سیاه) تجارت می کنند. اگر اسلام نباشد نمی توانند به این شکل مردم را غارت کنند. سلاح‌شان را تولید می کنند و به ایران و اعراب می فروشند و جای آن نفت می گیرند. تمام کشورهای بی سلاحه می فروشند از اتریش گرفته تا فرانسه، آمریکا، انگلیس و روسیه، نفت را رایگان به دست می آورند. در واقع ما در خاورمیانه با وحشتناک مواجه هستیم. این تسلیحات برای گروه‌های تروریستی و مقابله با آنان فروخته می شود. برای اینکه مردم همان خطه به جان هم بیفتند. ما فقط می خواهیم به اعراب درس بدهیم که ضد ایرانی نباشند. بحث ما اصلن ربطی به زبان عربی و عرب‌ها ندارد. ما قربانی نگاه کثیف استعمار اسلامی هستیم و این نگاه پس از ۱۴۰۰ سال هنوز در کشور ما وجود دارد. ما در قدرت نیستیم، پس کسی نمی تواند به ما بگوید ضد عرب هستیم. ایرانی‌ها قرن‌هاست که در قدرت نیستند، ما زمانی در قدرت خواهیم بود که دین رسمی ما اسلام نباشد و ما مجبور به قبول مسلمانی نباشیم. کثیف‌ترین چیز این است که به اجبار مسلمان باشی. شخصی از کشور فرار می کند، چون مسیحی شده، خیلی مسخره است که تو را به خاطر عقایدت آواره کنند! اکنون شیوه‌ی پناهندگی طوری شده که بسیاری از تبعیدی‌ها برای آنکه با پناهندگی‌شان موافق شود، مسیحی، یهودی و... می شوند. به همین روال

وحشتناک در ایران اتفاق می‌افتد. ما آزادی از درون را می‌خواهیم، یعنی در قرن ۲۱ شما بتوانید آزادانه ابراز عقیده و ابراز بیان کنید. از زمانی که من این بحث را شروع کردم روزانه پیام‌های تهدیدآمیزی دریافت می‌کنم، ولی من باکی ندارم. هدف ما انسانی و احیای انسان در ایران است. ما عشق و انسان را تبلیغ می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم در کشورمان ملا و کثافت باشد، نمی‌خواهیم که فرهنگی ضدایرانی داشته باشیم. ما از بلاهت، دروغ، کثافت، ریاکاری، نفاق و منافق خسته شده‌ایم. مسلمان یعنی منافق! از این همه شعار و خودنمایی که این می‌گویند و آن می‌کنند، خسته شده‌ایم. ما نفرین نیاکانمان را پشت سرمان داریم و دلیل بدبختی ما همین است. ما باید از صد پشت مادرسیدها انتقام بگیریم، ولی این‌ها در کشور ما محترم‌اند و رهبر ما می‌شوند، چنین چیزی وحشتناک است. باید گور این‌ها به آتش کشیده شود، ولی چه اتفاقی افتاده؟ گندهایشان را با پول ایرانیان طلا می‌گیرند و و سالانه میلیارد دلار از جیب ایرانیان دزدیده می‌شود و برای تبلیغ بلاهت اسلامی هزینه می‌شود.

«قادسیه» اولین پیروزی اعراب بر ایرانیان است، پس از آن جنگ‌های دیگری در جاهای مختلفی انجام شد. فتح‌الفتوح اعراب «نبرد نهاوند» است که منجر به قتل یزدگرد می‌شود، اما بعد از این، دیگر ایرانیان در نقاط مختلف کشور علیه اعراب سپاهی فراهم می‌کردند، نزاع بین ایرانیان و اعراب تازه از اینجا آغاز می‌شود. علت این بود که اعراب بیابانگرد بدوی، ناگهان به طلا، صنعت، تمدن و عیش و نوش دسترسی پیدا کردند؛ آن‌ها ظرفیت این همه پیشرفت و گشایش را نداشتند و فکر می‌کردند نژاد برترند و بر ایرانیان برتری دارند. آن‌هایی که به اسلام گرویده بودند می‌دیدند که این اسلام با چیزی که نوشته شده و وعده‌ی آن را داده بودند بسیار متفاوت است و اساسن ضدانسانی‌ست؛ مخصوصن در دوره‌ی بنی‌امیه و بنی‌عباس. این باعث شد ایرانیانی هم که اعتقادی به اسلام نداشتند، با خردمندان ایرانی علیه همان اسلام طرح هوش می‌کردند. آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی حجرات می‌گوید: «یا ایها الناس، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، شما را به صورت قبیله و ملت آفریدیم تا همدیگر را بشناسید، اما بهترین شما و ارجمندترین شما پرهیزگارترین شماست، بی‌تردید خدا عالم و آگاه است.» ایرانیانی که علیه این نژادپرستی اعراب به ستوه آمده بودند، از این آیه برای مبارزه استفاده می‌کردند؛ طبق این آیه همه باهم برابرند، آن کسی برتری دارد که پرهیزگارتر باشد. «شعوبیه» از این آیه بهره بردند و نام گروه خود را «شعوبیه» گذاشتند. آن‌ها کارهای جالبی انجام می‌دادند، چهره‌هایی را وارد اسلام کردند که هیچ ربطی به اسلام نداشت. در این باره بسیار نوشته شده، البته این ادعای من است. من فکر می‌کنم کسی به اسم «سلمان فارسی» وجود نداشته، در واقع صحابه‌ای به نام «بوذر غفاری» که منش ایرانی داشته، نداشته‌ایم و این‌ها همه یک فریب است. مثل داستان کربلا که حضرت عباس را پدید آوردند تا مردم را فریب دهند. این داستان‌ها حواشی زیادی دارد و تمام آن، قرائت‌هایی از نبرد قادسیه است. در تمام اسلام با فریب و ریاکاری مواجه هستیم. هدف مسلمانان به دست آوردن زن و ثروت بیشتر بوده و اگر کسی به آن‌ها باج نمی‌داد باید زیر شمشیر می‌رفت؛ موضوع «پذیرش اسلام» هم بهانه بوده است. در کتب تاریخی مطالب مختلفی درباره‌ی قادسیه نوشته شد، حتی دهخدا درباره‌ی قادسیه می‌گوید: «عمر نزد یزدگرد پیکی می‌فرستد و عنوان می‌کند که باید اسلام را بپذیری وگرنه سرت را قطع می‌کنیم.» اما این قضیه واقعیت

ندارد، اگر فیلم محمد رسول الله را هم ببینید این پیک را محمد نزد خسرو پرویز می‌فرستد نه یزدگرد، درحالی‌که آن زمان سال دوم هجری بوده است، ولی جنگ قادسیه سال ۱۵ و به روایتی سال ۱۶ هجری اتفاق افتاده. در نتیجه تاریخ را جعل کرده‌اند، درست مثل خود قرآن که در بسیاری از جاها جعل شده است. چرا این بحث را شروع کردم؟ اگر تاریخ را بخوانید می‌بینید که سلمان فارسی را به‌عنوان حاکم مدائن می‌شناسند؛ حاکم مدائن یعنی حاکم تیسپون. حاکم تیسپون کیست؟ «کوروش». «کوروش» را به‌عنوان حاکم و شاه بابل هم می‌شناسند، یعنی کوروش و سلمان فارسی را این‌همان کرده‌اند و یک تخیل ساخته‌اند! متفکرین ما سلمان فارسی را به اسلام غالب کرده‌اند. من مطلقن معتقد نیستم که این سلمان وجود خارجی داشته باشد، بلکه روایاتی جعلی ساخته‌اند؛ مثلن کسی مثل «مقداد ابن اسود» پدر «گائوماته زرتشت» است، کسی مثل «ابوذر غفاری» پسر کوچک او و یا «اویس قرنی» خود زرتشت است! این‌ها را به اسلام غالب کرده‌اند و کار شعوبیه از همین‌جا آغاز شد. مثلن گفتند شهربانو دختر یزدگرد است و زن حسین بوده، این ماجراها را داریم و امتداد پیدا می‌کند. تا قبل از قادسیه، در ایران «سیاووشان» را داشتیم؛ یک مراسم عظیم عزاداری بعد از مرگ سیاوش است که هنوز هم در لرستان برگزار می‌شود. مراسمی که در آن گل به سر و روی خود می‌مالند، محصول مراسم سیاووشان است. در ایبانه هم سیاووشان را داشتیم که خود را گل‌آلود می‌کنند. مراسم سیاووشان، واقعن عزاداری بوده که تا زمان قادسیه این مراسم اجرا می‌شده، اما بعد از قادسیه سیاووشان به «سوگ قادسیه» بدل می‌شود و باز تا دوره‌ی صفویه ادامه داشته است. نه اینکه کربلا اصلن وجود نداشته، وجود داشته ولی اساسن با مسائلی که امروزه درباره‌ی آن می‌گویند، بسیار متفاوت بوده است. اتفاقاتی شبیه به کربلا زیاد رخ داده، اما هرگز به اندازه‌ی کربلا پررنگ نشده است. درست است که حسین نوه‌ی محمد بوده، ولی در کل، حواشی‌ای که داستان حسین پیدا کرده به شکلی که امروزه می‌گویند نبوده است. «کرکی» بر شیعه اشراف داشت و بعد از صفویه متوجه شده بود که متفکران ایرانی چه بلایی بر سر اسلام آورده‌اند. در نتیجه همان تکنیک متفکران ایرانی را معکوس کرد و علیه ایران به کار برد. همان کاری که شعوبیه و سوفیست‌های ایرانی با اسلام کرده بودند که از طریق آن سلمان فارسی و ابوذر غفاری را ساخته بودند، کرکی هم علیه ایرانیان به کار برد. قادسیه باعث افتخار اعراب بود، چون آنان قبیله‌ای بدوی بودند که ایرانیان را در کشوری غریبه شکست داده بودند. این‌ها بخش مهمی از تاریخ ماست، برای اینکه بتوانیم این ۱۴۰۰ سال را شکست بدهیم، باید بدانیم که در گذشته چه بلایی سر ما آمده است. برای همین یکی از جنبه‌های بزرگ نهضت ما جنبه‌ی شعوری آن است که بر این اساس باید شناخت حاصل شود. هر حرکت ملی‌گرایانه‌ای که ما برای کشورمان انجام دهیم، برچسب «نژادپرست» می‌خوریم، همین کشورهای عربی‌ای که به شما نژادپرست می‌گویند، خودشان هنوز هم کارهای نژادپرستانه انجام می‌دهند. این ریشه‌ها را باید شناخت. کرکی در دوره‌ی صفویه تمهید ایجاد می‌کند و ناگهان پیروز می‌شود، چون تا آن زمان هم اسلام مانند امروز نفوذ نکرده بود و هنوز هم ملی‌گرایی شدیدی وجود داشت. هنوز جنبش‌های زیادی علیه آن‌ها وجود داشت، مثل «ابومسلم» و «پاپک خرم‌دین»، همه‌ی این‌ها می‌خواستند ایران را نجات دهند. حتی «ابن مقفع» که خیلی از کتب ایرانی را به عربی برگرداند، خودش مانوی

بود و همه حیرت می‌کردند که این دانشمند بزرگ اسلام مانوی‌ست. خلاصه جنبش‌های زیادی ایجاد شده بود و مسلمانان هرچه تلاش می‌کردند نمی‌توانستند ایرانیان را به‌طور کامل مسلمان کنند و آن‌ها از سر اجبار و زور شمشیری که بالای سرشان بود اطاعت می‌کردند. «کرکی» یکی از باهوش‌ترین‌ها بود و پادشاهان صفویه احترام زیادی برای او قائل بودند؛ او ناگهان متوجه شد که دلیل اصلی‌ای که ایرانیان به اسلام تن نمی‌دهند همین «سیاوشان» و عزاداری برای قادسیه است. یعنی قادسیه که در همان ماه محرم اتفاق افتاده بود، عزای بزرگ و بسیار مهمی بود؛ مراسمات خاص ایرانیان از روی آوردن آن‌ها به اسلام جلوگیری می‌کرد، در نتیجه باید تمام مراسمات و آیین‌های ایرانی را اسلامیزه می‌کردند. اگر کتب تاریخی را مطالعه کنید می‌بینید که در «تاریخ طبری» و «تاریخ بیهقی» تاریخ شروع جنگ قادسیه اول محرم سال ۱۴ هجری است، اما در «دایره‌المعارف اسلامی» تاریخ این جنگ را ۱۵ یا ۱۶ هجری عنوان کرده‌اند. در واقع منابع اصلی تاریخی این تاریخ را محرم می‌دانند؛ البته قادسیه و کربلا در یک زمان بوده است، اما حوزه‌ی علمیه و امثال این‌ها شروع جنگ را ماه شوال می‌دانند که چنین چیزی دروغ است؛ در آن زمان کربلا وجود نداشته است! یک روایت هست که می‌گوید کربلا محل سنگ‌تراشان بابلی بوده است، قرائت دیگری هم هست که می‌گوید «کرب» به معنای «محل مقدس» و یا «محل قرب» و «ال» (خدای یهودیان)، محل خدا بوده و یک بحثی هم هست که می‌گویند چون آنجا خاکی نرم و پوک داشته کربلا نام گرفته است. به هر حال روایت‌های معنای کربلا زیاد است. اکنون در عراق «استان کربلا» و «استان نجف» را داریم و شهر قادسیه حدود ۱۵ کیلومتر تا کربلا فاصله دارد. البته من معتقدم کربلا همان قادسیه بوده که بعدن نامش را تغییر داده‌اند، چون پول زیادی در کربلا خرج شد، درست مثل مدینه که نام پیشین آن «یثرب» بود یعنی «تاوان گناه»، کربلا هم چنین حکایتی داشته. در نتیجه نام قادسیه را به کربلا تغییر می‌دهند، چون دیگر محل درآمد و تجارت شده بوده. شهر قادسیه را به جای دیگری می‌برند و جنگ قادسیه از این طریق فراموش می‌شود. حالا اصل مطلبی که می‌خواهم بگویم این است که مکان وقوع کربلا با قادسیه یکی است، زمانش هم یکی‌ست، اما با این فرق که نبرد قادسیه سال چهاردهم هجری اتفاق می‌افتد، اما نبرد عاشورا سال ۶۱ هجری یعنی ۴۷ سال بعد! این یک نکته؛ نکته‌ی بعد اینکه در نبرد قادسیه ۱۰۰۰۰ ایرانی (زن، مرد، کودک و...) کشته می‌شوند و علاوه بر آن زنان و کودکان زیادی اسیر و برده می‌شوند و به آن‌ها تجاوز می‌شود. ماجرای «زینب» و طفلان مسلم و... یک داستان غیرواقعی‌ست؛ این در واقع تجاوز و کشتن کودکان ایرانی است که بعد از نبرد قادسیه اتفاق می‌افتد. مسخره است که این‌همه سال فقط برای ۷۲ نفر عزاداری کنند، و این سال‌ها را درنوردد و برسد به دوره‌ی صفویه. بعد از سال ۶۰ هجری هیچ خبری از عزاداری برای حسین نیست، هیچ منبع تاریخی‌ای وجود ندارد، اما ناگهان در دوره‌ی صفویه عزاداری حسین و عاشورا رخ می‌نمایند، و حوزه‌ی علمیه هم هیچ تحقیقی در این باره نمی‌کند! این جالب است، صفویه ۱۰۰۰ سال بعد از تاریخ قادسیه است. اگر این کشتار برای اسلام مهم بود، چرا تا ۱۰۰۰ سال از این داستان هیچ خبری نیست؟ تا آن زمان فقط ایرانیان «عمرگشی» داشته‌اند و در سال‌های اخیر این مراسم تقریباً منسوخ شده است، چون جمهوری اسلامی می‌خواست که آن قضیه‌ی اصلی پنهان بماند. این

فراموشی به خاطر اهل تسنن نیست، بلکه ممکن است داستان عمر مانند قادسیه دوباره احیا شود. در زمان پهلوی در بسیاری از روستاها «عمرگشون» یک رسم دیرینه بوده که امروزه انجام نمی‌شود، درحالی که عمرگشی به نفع حوزه‌ی علمیه است، چون ملاهای شیعه از اهل تسنن انزجار دارند، ولی این بحث و مراسم را انجام نمی‌دهند. اگر این مراسم دوباره احیا شود، جریان قادسیه هم احیا می‌شود و این به نفع ملاها نیست. به سراغ داستان‌های جانبی و جعلی‌ای که ساخته شده برویم؛ «داستانِ عباس علمدار و دست بریده‌ی او»، ماجرای که او می‌رود از نهر آب بیاورد، دقیقن همان ماجرای «رفتن رسته‌م برای آب» است؛ رسته‌م بار اول برای آوردن آب سرنهر می‌رود و آب برمی‌دارد، اما بار دوم وقتی بار شتر روی کمرش می‌افتد، خود را سینه‌خیز به آب می‌رساند، اما یکی از عرب‌ها او را دیده و از نهر بیرون می‌کشد و سرش را قطع می‌کند، این گردن‌زدن را به قطع‌شدن دو دستِ عباس بدل کرده‌اند. چرا می‌گویند «رسته‌م فرخ‌هرمز»؟! «فرخ» یعنی چه؟ یعنی نیک، یعنی نیکو، یعنی حسین، شباهتِ نام را ببینید! «فرخزاد» یعنی «زاده‌ی فرخ»، «هرمز» نام پدر رسته‌م است؛ «فرخ‌هرمز» خواستگار «آذرمی‌دخت» (دختر خسرو پرویز) است و در روایتی دیگر می‌گویند آذرمی‌دخت دختر یزدگرد بوده، اما من اعتقادی به این روایت ندارم و می‌گویم دختر خسرو پرویز است. به این نکته توجه کنید! از طرفی «شهربانو» را داریم که شعوبیه گفته بودند: «شهربانو دختر خسرو پرویز و زن حسین است.» یعنی شهربانو را که یکی از اسیران ایرانی بوده زن حسین می‌دانند! می‌بینید که باز هم بین پدر رسته‌م و حسین نزدیکی ایجاد کرده‌اند؛ یکی خواستگار دختر خسرو پرویز بوده و دیگری داماد او! نزدیکی دیگر اینکه؛ چه کسی در جنگ قادسیه فرماندهی سپاه تازی‌هاست؟ درست است که عمر دستور حمله را صادر می‌کند، اما سعد ابن ابی‌وقاص فرماندهی نبرد قادسیه است. در کربلا فرمانده چه کسی‌ست؟ پسر سعد ابن ابی‌وقاص، یعنی عمر ابن سعد! همه‌ی این‌ها را با یکدیگر ترکیب کرده‌اند که دلایل زیادی برای آن وجود دارد. اگر بخواهم بازهم ادامه بدهم حیرت خواهید کرد که چگونه این به آن دیگری بدل شده است. یکی از واقعیت‌های داستان کربلا این است از همان زمانی که معاویه یزید را ولیعهد خودش انتخاب می‌کند، آدم‌های معتبری در آنجا حضور داشته‌اند که با جانشینی یزید مخالف بوده‌اند. یکی از آن‌ها «عبداله ابن حنظله» بود. مخالفت او تبعات فجیعی برایش به همراه داشت، چون به خاطر آن مخالفت تک‌تک فرزندان او را گردن زدند، اما تاریخ هیچ‌چیزی از او به دست نداده. شخص دیگری به نام «عبداله» وجود دارد که یا پسر عمر و یا پسر ابوبکر است؛ او هم از مخالفان یزید بوده و از او هم در تاریخ ردی نیست. اما نفر سوم «حسین ابن علی» است! می‌گویند در کربلا آب وجود داشته که با آن غسل می‌کردند و وضو می‌گرفتند، این که می‌گویند آن‌ها از تشنگی تلف شده‌اند تحریف تاریخ و مزخرف است! در کتاب‌های معتبر اسلامی نوشته شده که حسین عباس را برای تهیه‌ی آب می‌فرستد و عباس با ۳۰ تن از یاران برای آوردن آب به سر نهری می‌روند. حسین به برادرش فرمان می‌دهد که از فرات آب بیاورد، او هم ۳۰ سوار و ۲۰ پیاده همراه خودش به سر نهر می‌برد؛ این‌ها را بر اساس منابع معتبری نقل می‌کنم. در این کتب در هیچ‌جایی ننوشته که عباس به تنهایی برای تهیه‌ی آب رفته باشد و لب فرات دستش را بریده باشند. فقط گفته‌اند عباس برای آوردن آب با ۳۰ سوار و ۲۰ پیاده سر نهر فرات می‌روند، آب بسیاری هم

به همراه می‌آورند، چون برای غسل کردن به آن نیاز داشته‌اند. همه‌ی این جزئیات به‌طور کامل در آن منابع ذکر شده. این ماجرا هم جعل شده و آن را به داستان رسته‌م ربط داده‌اند. از هر زاویه‌ای که نگاه کنید می‌بینید یک تحریف وجود دارد؛ یعنی کرکی داستان کربلا را کاملن با داستان سیاووشان ترکیب کرده، حسین را به‌جای سیاووش قرار می‌دهد و کل داستان قادسیه را که ایرانیان برایش عزاداری می‌کردند، مثل یک بمب در عاشورا کار گذاشت. در واقع یک عزاداری کاملن ایرانی را که علیه اعراب قاتل صورت می‌گرفت، به «عزاداری قاتل علیه ایرانیان» بدل کرد، چرا قاتل؟ چون خود حسین و حسن، حسنین در حمله به ایران و کشتار ایرانیان دست داشته‌اند؛ فکر می‌کنم گرگان یا یکی از شهرهای شمالی بود که چهار سردار فرستاده بودند و مردم را قتل‌عام کرده بودند؛ دونفر از این چهار سردار حسن و حسین بودند. شاهان قبل از صفویه سه‌بار تلاش کردند که عزاداری قادسیه را از بین ببرند و عزاداری کربلا را جای آن بگذارند؛ یک‌بار در قرن چهارم و پنجم هجری در دوره‌ی آل‌بویه که در «بغداد» عزاداری خیابانی برگزار کردند. «بغداد» یعنی ایران، چون آن سال‌ها جزء ایران بوده است. «بغداد» یعنی «مهرداد»، «بغ» به معنای مهر و خدا به‌اضافه‌ی «داد»، یعنی «خداداد». پس بغداد نامی ایرانی‌ست. تیسپون شهری در نزدیکی بغداد بوده و ایوان «مدائن» که به آن اشاره می‌کنیم، کنار بغداد است؛ شهر مقدّس، بارگاه مهر. می‌بینیم که پس از قتل‌عام ایرانیان در جنگ قادسیه، عزاداری قادسیه وجود داشته و شاهان اسلامی از این موضوع بسیار عصبانی شده بودند و برای تحریف و نابودی این عزاداری بسیار تلاش کردند. ما همزمان با این عزاداری، داستان «ایرج و سیاووش» را در ایران باستان داریم. همین شهر «ایذه» که از آن نام می‌برند، در واقع «ایزج» نام دارد که همان «ایرج» است. ایرج و سوگ سیاووش را از ایران باستان پیش از اسلام داشته‌ایم. این سوگ‌ها فجیع‌تر شد، تا اینکه داستان قادسیه پیش آمد و بر عزاداری ایرج و سیاووش سایه انداخت. برای همین شاهانی که بعد از اسلام ایران را به‌چنگ می‌آوردند، با چنین مشکلاتی روبرو می‌شدند و اولین تلاش برای قادسیه‌زدایی را حکومت آل‌بویه انجام داد؛ آن‌ها در خیابان‌های بغداد راه می‌افتادند و به خلفای اموی و صحابه‌ی اموی لعنت می‌فرستادند و سعی می‌کردند بین رافضی‌ها و سنی‌ها تفرقه ایجاد کنند. شیعه‌ی آن زمان اهل ایرانیزه کردن بود، اینجاست که به‌خاطر اینکه اسلام را دفرمه کنند نفوذ کرده و در نشانه‌های عزاداری‌ها دست می‌برند؛ حتی آن کربلا را هم ایرانیزه می‌کنند. اینجاست که شهربانو به زن حسین بدل می‌شود، اما اساسن چنین چیزی حقیقت ندارد! سلمان فارسی و شهربانو... همگی جعلیات تاریخی است. خود قرآن ۲۰۰ سال بعد نوشته شده؛ تمام داستان‌های تازی‌ها و عباس علمدار و چیزهایی که در مورد «علی‌اکبر» می‌گویند بسیار مزخرف است. علی‌اکبر با یزدگرد جوان (یزدگرد سوم) و با سیاووش این‌همانی دارد. این داستان‌ها از چندین جهت طرح شده‌اند؛ در دوره‌ای که با حمله‌ی مغول‌ها و قدرت‌گیری شیعی‌ها مصادف شد، شیعی‌ها علیه آن‌ها ایجاد تمهید کردند، ولی باز هم کارساز نشد و هنوز مراسم عمرگشان وجود داشت. عمرگشان تا سال ۱۳۵۷ هم وجود داشت و امروزه ریشه‌کن شده، ولی در دوره‌ی صفویه کاری کردند و شمشیر داموکلس را طوری بالا گرفتند که آثار قادسیه به‌طور کامل نابود شد، یعنی مراسم سیاووشان را هم نابود کردند، چون جامعه شدیدن مذهبی شد. از اینجا ضدّزن بودن جامعه هم شروع شد، یعنی «کرکی»

علاوه بر آنکه تز «ولایتِ فقیه» را نوشت، جریانات نژادپرستیِ عجیب و غریبی را هم مرسوم کرد، مثلن «خصوصیات امام جماعت باید چگونه باشد؟» تمام ملاحی که عمامه‌ی سیاه دارند و می‌گویند پسر محمد و پسر حسین هستیم، همگی نوادگان کرکی و جبل‌عاملی هستند! در واقع «ولایتِ فقیه» (ملاحی که در نجف و ایران داریم) ربطی به قریش ندارند، حتی سیدها همگی لبنانی هستند و آن‌ها هستند که نهضت ما را دفرمه کردند. ما می‌خواستیم اسلام را ایرانی‌زده کنیم؛ آن را دفرمه کرده بودیم، اما این برگ در دوره‌ی صفویه به‌طور کامل برگشت و جریانی عجیب و غریب از کار درآمد. می‌خواستیم ایرانی‌زده‌اش کنیم پس آن را به اعداد خودمان ربط دادیم، مثل ۷۲، ۱۲ و... در واقع آن سیستم پادشاهی ایرانی را در ماجراهای امامان شیعه وارد کردیم. ما اسلام را تخریب کرده بودیم، ولی بعد از آن کثافتِ اسلام و سیستمِ پادشاهی ما باهم ترکیب شد و تشیعِ جدیدی را بعد از صفویه به‌دست داد که از سیستم پیشین کثیف‌تر و ضدانسانی‌تر شد، طوری که اسلام واقعی و تسنن به این اندازه که تشیع فجیع است، فجیع نیستند. من در شعر «الله‌خوانی» که حدود ۱۲ سال پیش آن را نوشته‌ام، بیان جالبی دارم و اشاره می‌کنم که چگونه این شیعه محصول کثافت‌کاری خودمان است! تا صفویه خودمان اسلام را به لجن کشیدیم، بعد از آن هم بدل خوردیم و این بدل تا امروز ادامه دارد و ما هنوز تحت سیطره‌ی آن هستیم. این داستان کلی ماست، حالا آیا ما می‌خواهیم به گذشته برگردیم؟ نه! آیا ما می‌خواهیم انتقام بگیریم؟ نه! ما می‌خواهیم آگاه باشیم که چه اتفاقی در حال رخ‌دادن است، چون وقتی این حرف‌ها را می‌زنیم می‌گویند به اعتقادات مردم کاری نداشته باشید و حرف‌های نژادپرستانه نزنید، چرا؟ چون پول و قدرت و حکومت کشور دست آن‌هاست. حتی احزاب و گروه‌های چپی که فعالیت می‌کنند هم توسط آن‌ها خریداری شده‌اند. در ایران ماجرا بسیار تراژدیک است و هنوز هم این تراژدی یزدگرد سوم پابرجاست. تمام صفاتی که به حسین نسبت می‌دهند، نظیر جنگ‌آوری و شجاعت و...، همگی کپی‌برداری شده از صفات رسته‌م هستند. آن کسی که غم بزرگ و آن اندوه و عمق حزن را به ما انتقال داد «پردیسی» بود. پردیسی آن قدرها شاعر نبود، او بُهت‌زده، غم‌خوار، عمیق و ایرانی‌مرد بود. او این حقایق را تحت نظم درآورد و رسته‌م را ساخت، چون او هم زیر سیطره‌ی اسلام بود و داستان‌های تخیلی هم به آن افزود تا رسته‌م زنده بماند.

عملیات انتقام از قتل عام قادسیه

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۶/۰۹

ما باید شعور را صدا بزنیم، چون دانستگی از ایران رخت بر بسته است. بزرگ‌ترین مبارزه، مبارزه‌ی شعوری‌ست. ما یک جنگ معنایی و یک جنگ واقعی داریم. قبلن دلایل و مفاهیم جنگ معنایی را توضیح دادم؛ جنگ واقعی ما جهت «انتقام از قادسیه» است. تا زمانی که نتوانیم انتقام ۱۴۰۰ سال گذشته را بگیریم، انتقام امروز را نمی‌توانیم بگیریم، چون قادسیه دست‌بردار نیست. ما تاکنون نتوانسته‌ایم انتقام جنگ قادسیه را بگیریم، چون قادسیه همچنان ادامه داشته است. ما تا همین امروز، ۲۱ قادسیه‌ی شدید و ۷۹ مینی‌قادسیه داشته‌ایم. زیرساخت قتل‌عام‌های قادسیه‌ای به دلیل عدم شناخت و عدم دانستگی ما بوده است. به‌همین دلیل نقش شما بسیار مهم است. ما در ایران فنّ دشمن‌ستایی داریم و علوم انسانی در خدمت دشمن‌ستایی‌ست. پول زیادی صرف تهیه‌ی سریال «مختارنامه» می‌شود که از نظر من باید تمام دست‌اندرکاران این سریال را به جرم خیانت به ایرانیان اعدام کنند. خیلی از سریال‌های ساخت جمهوری اسلامی، چنین نقشی را ایفا می‌کنند و مدام پی تحقیر ایرانیان هستند. صداوسیما جعبه‌ای‌ست که در آن ۲۴ ساعته در حال تحقیر ایرانیان هستند. شما باید جلوی این تحقیر بایستید و آن را تحمل نکنید. ما نیازمند «سیاووش» و «رستم‌دستان» هستیم. ما مهربانیم، اما در بی‌رحمی بی‌رقیب هستیم. پدران ما، نیاکان ما این‌گونه بودند. «شاپور ذوالاکتاف» یعنی عشق. درباره‌ی او بخوانید و بدانید، او خود شعور بود. تازیان از او وحشت داشتند، به دلیل اینکه او نمی‌بخشید، به او صفت «ذوالاکتاف» دادند؛ مهربی بود، اما مهر نداشت. در مواجهه با بلاهت و ظالم و تازیان مهر نداشت. او طناب را از شانه‌ی تازی‌ها رد می‌کرد و می‌کشید تا دردی چندبرابر را به تازیان وارد کند، به‌همین دلیل از او وحشت داشتند. ملا باید از ما بترسد. در مواجهه با ملا، نرمش و بفرما کارساز نیست. ملا ۴۰ سال در ایران ترور و تولید وحشت کرده و آدم کشته و در این مدت فجیع‌تر از ۱۴۰۰ سال گذشته، ایرانیان را قتل‌عام کرده است. اکنون قاتلان شما برای شما قانون جنگ می‌نویسند. به شما می‌گویند نرم باشید، رام باشید، گلّه‌ی آرام باشید. شما را مانند گوسفند قربانی به میدان می‌فرستند. اما ایرانارشیست‌ها شبیخون می‌زنند، ایرانیان شبیخون می‌زنند، چون ما پارتی‌سان هستیم. اروپایی‌ها با استفاده از روش جنگ‌های پارتی‌سانی که روشی منحصر به فرد در جنگ است و متعلق به ایرانیان است، توانستند در جنگ با هیتلر پیروز شدند. آن‌ها به تبعیت و تقلید از پارتی‌ها جنگیدند، بعد گفتند به‌سان پارتی‌ها! یعنی مثل پارتی‌ها. در تلفظ انگلیسی «پارتی‌زان» به «پارتی‌سان» تبدیل شد. ما تا حالا پیروز بوده‌ایم و با هیچ‌کسی شوخی نداریم. قهرمانان ما «شاپور ذوالاکتاف»، «رستم فرخ‌هرمز» و «موتای بزرگ» هستند. ما باید در شمال «موتا»، در شمال شرق «پاپک خرم‌دین»، در جنوب شرق «رادمان ماهکان» و «آریو برزن» و در غرب کشور «کاوه» را داشته باشیم. باید طغیان کاوه را داشته باشیم، ما دیگر نمی‌بخشیم. ارتش در قلبت باید گل کند، جمعیت درونت را صدا بزن،

نگو یک نفر هستم، این دروغ است، چون تمام تاریخ با توست. ما در ایران ۷۹ مینی قادسیه و ۲۱ قتل عام به سبک قادسیه داشتیم. این ۲۱ قادسیه از ۱۴۰۰ سال پیش شروع شد که آخرین آن‌ها کههریزک و قیام فرودستان و... بود. ما هرگز از یاد نمی‌بریم. مگر می‌شود «سارای» (سارای یکی از اسیران ایرانارشیست بود که پاسدارهای تازی و کثیف به‌شدت به او تجاوز کردند و او را به قتل رساندند). را فراموش کنیم؟! ما برای جنگ آماده شده‌ایم. مجال است که پاسدار روسی، جاسوس توده‌ای، بسیجی و ملا را ببخشیم. فقط نادان و خواجه می‌تواند فراموش کند. ما مرگ «سوشیانت درخشنده» را فراموش نمی‌کنیم. سوشیانت کازرون ما را آویزان کردند، او می‌تواند دوباره گل کند. او بدون آب و خاک در هوا گل می‌کند، سوشیانت ما در هوا کشته شده، پس انتقام قادسیه را در هوا می‌گیریم. وقتی به «سوشیانت درخشنده» فکر می‌کنم، به «موتا» فکر می‌کنم که به خون‌خواهی «رسته‌م» رفته بود. به «سیاوش»، «یوتاب» و «آناهیتا» فکر می‌کنم و به «آریو برزن» که چگونه کشته شد. همین‌طور به «محمد مختاری» و «جعفر پوینده» فکر می‌کنم. من به «خسرو گلسرخی» و «سعید سلطان‌پور» فکر می‌کنم. شیعه قاتل خسرو گلسرخی بود و بهزاد نبوی قاتل سلطان‌پور! ایده‌ی ما سنگر ماست. ایرانارشیسم یک بهانه و یک سنگر است که انتقام بگیرد. ما فراموش نمی‌کنیم؛ «ما می‌میریم که انتقام بگیریم». این شعار آینده‌ی ماست، «ما می‌میریم که انتقام بگیریم».

مردمی در محرم سینه می‌زنند و نمی‌دانند که برای قاتلان خود گریه می‌کنند. هر چه بیشتر برای حسین گریه کنید، بیشتر کشته خواهید شد و فروتر خواهید رفت. حسین و حسن بعد از جنگ قادسیه و بعد از «جنگ نهبوند» به گرگان حمله می‌کنند و مردم را فریب می‌دهند و در گرگان و مازندران ایرانیان را سلاخی می‌کنند. حسنین بسیاری از دختران زیبای گرگان را به اسارت و کنیزی می‌برند. آن‌ها ۱۲۱۰ زن و دختر گرگانی را به‌عنوان کنیز می‌برند و بسیاری از ایرانیان را قتل عام می‌کنند. اکنون مردمی فقیر و نادان که بهره‌ای از دانستگی نبرده‌اند، در همان گرگان برای این قاتلان عزاداری می‌کنند. دانایی نجات‌بخش است، وقت آن است که بدانی! من با آمریکا، غرب و روسیه کار ندارم، ما اکنون فقط با خودمان کار داریم. ما از داخل تحریم می‌کنیم و با جنگ از داخل می‌جنگیم و می‌رویم که انتقام بگیریم. هرکس شجاع باشد با ماست. ما همیشه در تنهایی جنگیده‌ایم. این شعف، این آگاهی زیباست. همیشه با آگاهی بجنگ. رمز ما و معجزه‌ی ما این است که وقتی عملیات می‌کنیم گیر نمی‌افتیم. ابله آن پارتی‌سانی‌ست که وقتی عملیات می‌کند به دوست‌دختر یا دوست‌پسر خود اطلاع می‌دهد یا وقتی می‌خواهد یارگیری کند، به یک ابله یا مزدور پیشنهاد مبارزه و پیوستن به براندازان را می‌دهد. ایران را هوش تعریف می‌کند؛ برتری ما در هوش ماست. ما چندفرهنگی و چندزبانه هستیم، همین که تو به یک زبان ایرانی، به پارسی حرف می‌زنی، یعنی فیلسوف هستی. اعتمادبه‌نفس داشته باش. با هوش و هوشمندانه بجنگ، تو نباید دستگیر شوی، چون زحمت من را زیاد می‌کنی و من باید انتقام تو را هم بگیرم. هرکدام از شما که گیر می‌افتد، یک انتقام به انتقام ما افزوده می‌شود و این کار ما را سخت‌تر می‌کند. اگر بدون انتقام بمیریم، یعنی انیرانی هستیم. «موتا» انتقام گرفت، موتا جنگید و کشته شد، می‌دانست که می‌میرد، اما رفت و انتقام گرفت. «رسته‌م» قهرمان

غایب ماست؛ به رسته‌ها اضافه نکنید. «محمد مختاری» قهرمان غایب ماست، از او بزرگ‌تر «پوینده»ی شجاع. از آن‌ها قوی‌تر «سعید سلطان‌پور»، این‌ها از قهرمانان غایب ما هستند. از همه‌ی آن‌ها شعوری‌تر «احمد کسروی» و او هم قهرمان غایب ماست. از همه سیاسی‌تر، «خلیل ملکی»، قهرمان غایب ماست. به این‌ها افزوده نکنید، هوشمندان بجنگید، بازی کنید. هر پارتی‌سانی باید یک لشکر باشد و تولید نیرو کند. تیزهوشانه و قدرتمندانه بجنگد. ما حتی یک قطره خون نمی‌ریزیم، جنگ ما باید تولید هراس کند. قدرت و هوش ایرانی باید تازی‌ها و اسلامیست‌ها را به حیرت دریاورد. ما مستشاران روسی و استعمار کثیف اسلامی را در ایران نمی‌خواهیم. کسانی که می‌خواهند به ما کمک کنند تماشاچی نباشند و وارد میدان شوند. ما نیازی به تشویق نداریم. ما از تشویق، از تماشاگر و از تماشاچی بدمان می‌آید. آن‌هایی که مدام ستایشگر آمریکا بودند، چرا تماشا می‌کنند؟ چرا کاری نمی‌کنند؟ آیا به آن‌ها دستور داده شده که سکوت کنند تا آمریکا معامله‌ی خود را انجام بدهد؟ حقیقت انقلابی‌شان همین بود؟ ما هرچه بیشتر پیش برویم تنهاتر می‌شویم، اما به همان اندازه قوی‌تر هم می‌شویم. نباید از هیچ چیز بترسیم، ما می‌میریم که انتقام بگیریم، چون این مردن عین عشق و زندگی‌ست. نادان نبودن خودش شعف‌ساز است. بزرگ‌ترین عشق، به شعف‌رسیدن است. «قهرمان غایب»، یعنی کسی که به حقیقت رسیده است، یعنی همان «شاعر»؛ شاعر یعنی کسی که به شعور رسیده است. به‌همین علت است که ما در ایران شاعر نداریم. واژه و صفت «شاعر» برای ما معنای خاصی دارد. بدون شهامت، رسیدن به شعور ممکن نیست. برای اینکه به آگاهی برسید، باید شجاع و پرسنده باشید؛ پرسیدن شجاعت می‌خواهد. تو باید بتوانی بپرسی تا روشن فکر باشی. مگر می‌شود بترسی و روشنگری نکنی و روشن فکر باشی؟! یارو نام خود را روشن فکر گذاشته و خواه‌ای بیش نیست، به او اثبات کرده‌ام که عاشورا همان قادسیه است، او این را فهمیده اما باز هم از عاشورا دم می‌زند! از مردم و از بلاهت مردم می‌ترسد و اسم خود را هم روشن فکر گذاشته. اسم خود را کمونیست گذاشته و می‌گوید من مارکسیست‌لنینیست هستم. «مارکس» می‌گوید: «مذهب، افیون جامعه است.» او می‌گوید: «مارکسیست واقعی کسی‌ست که جلوی خرافات بایستد.» ولی کمونیست‌ها، همان مارکس را بدل به مذهب و دین کردند. مارکس وقتی به فرانسه می‌رود و آن‌همه مارکسیست می‌بیند، می‌گوید: «من خیلی خوشحالم که خودم مارکسیست نیستم.» ایده و مذهب برای خدمت به انسان به‌وجود می‌آید. «ایران‌شیسم» در خدمت ماست و سنگرمان است و نمی‌گذارد ما گلوله بخوریم. ما برای ایران‌شیسست نمی‌میریم، اما برای آگاهی و انتقام زندگی می‌کنیم. زندگی ما عین مرگ ماست؛ هر دو با شعف همراه است، وقتی با آگاهی توأمان می‌شود.

یهودیان از «هولوکاست» بحث می‌کنند و می‌گویند هولوکاست قتل‌عام یهودیان به دست هیتلر است. فجیع‌تر و قدیمی‌تر از هولوکاست یهودیان، هولوکاست و نسل‌کشی قادسیه بوده و بعد هم هولوکاست‌هایی دیگر در نهب‌اند و گرگان و تمام شهرهای ایران! هنوز هم دست‌بردار نیستند و ما را قتل‌عام می‌کنند! هولوکاست یهودیان در آلمان تمام شد، اما هولوکاست ایرانیان در تداوم است و تکرار می‌شود. تازی‌ها به اندازه‌ای وقیح هستند که وقتی «سیاوش» را کشتند، قاتل او (حسین) را در تابوت سیاوش، یا همان تابوت رسته‌ها گذاشتند. آن قدر کثافت‌اند که

از ده‌هزار ایرانی‌ای که حسین در گرگان قتل‌عام کرد هرگز حرف نمی‌زنند و جای قادسیه کربلا را علم می‌کنند. در واقع، کربلایی وجود ندارد. کربلا همان قادسیه است؛ یک بیابان (کربلا) که تا این اندازه از آن حرف می‌زنند، بدل به شهر می‌شود و این فاجعه است. هیچ‌چیز زیباتر از غرور ایرانی نیست وقتی که گل می‌کند. ما غیر از غرور و غیر از شجاعت و شهامت و تفکر، هیچ نداریم. تمام کسانی که به جای همکاری با ما، ایجاد حاشیه کرده و توطئه می‌کنند و در تلاش هستند تا بین اقوام ایرانی جدایی ایجاد کنند، خائن به ما و دشمن‌مان هستند. ما مطلقن سکوت نمی‌کنیم.

فیک‌سازی و کیچ‌بازی، تکنیک جدید طاغوت

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۷/۱۱/۰۶

آتش از سنت فقط هیچ باقی می‌گذارد!

ما مستِ دردیم، دلیل عربده‌های شبانه‌ی ما الکل نیست، ما مستِ دردیم و درد همه‌جا هست. درد در رشت هست، از غرب تا شرقِ خزر سراسر درد است. طغیان خزر، توفان خزری در راه است، ما مستِ دردیم و بویی از طاغوت نبرده‌ایم؛ طاغوتِ شاهی، طاغوتِ شیخی! دشمن بزرگ ما ارتجاع است، هرگونه ارتجاعی! ما مستِ دردیم، ما چیپ، کیچ و تقلبی نیستیم. ما مستِ دردیم، چاقو در استخوانمان کار گذاشته‌اند. ما مستِ دردیم؛ خوش‌به‌الکی، شیخ‌زاده، آقازاده و از این سنخ کثافت نیستیم و هرگز نبوده‌ایم. ما مستِ دردیم، دشنه برای درد برداشته‌ایم. درد به‌جای ما دشنه برداشته، کروکی دردهای ما را باز هم درد می‌کشد. ما مستِ دردیم؛ شعر، بیهوده به شعور نبرده‌ایم، آن‌ها فیک می‌سازند. در تویتر و در اینستاگرام، یک نفر به‌جای همه با دویست اکانت ظاهر می‌شود و به‌جای دویست نفر رأی می‌دهد! دویست اکانت، دویست رأی، سایه در هیئتِ انسان! آن‌ها نه در ایست مبارزه می‌کنند نه در حرکت. آن‌ها هیچ نیستند جز پشم! ما خشم به ارمغان آورده‌ایم، حکایت این است، روایت هم. اکانتی را شلوغ می‌کنند و بر بساط آن، تابلوی «ایرانارشیسم» می‌چینند. بعد هم رأی‌گیری می‌کنند و ایرانارشیسم را کنار احمق‌ها قرار می‌دهند. در کنار ایرانارشیسم، رأی به فیک‌ها و خواجه‌ها می‌دهند؛ پشم‌گرد، فرش‌گرد. آن‌ها مخنث‌اند و ما به‌تنهایی میدان برای مبارزه مهیا کرده‌ایم. ما ملاگشی را به ارمغان آورده‌ایم، ملاگایی، پاسدارگشی، پاسدارگایی؛ این اولِ خشم است. سلاح ما «خشم» است. بر سلول سلول انگشتان ما نبض خشم است. ما اهل مساوات و اهل گفت‌وگو با ملا و سردار سپاه و کثافت نیستیم. ما دنبال فرصتیم که تیزی‌بازی کنیم، که تیز فرو کنیم و تیز درآوریم. «ایرانارشیسم» یعنی خشم، سلاح ما خشم است. در هر گوشه که باشیم بذر خشم می‌کاریم. چپ، فقط ایرانارشیسم را می‌شناسد، چپ یعنی ایرانارشیست! حالا توده‌ای، کثافت و مزدور، پرچم چپ بالا ببرد. ما مست الکل نیستیم، ساقی ما درد است. کروکی شعرهای ما را درد می‌کشد. ما باقی به امروز نیستیم، ما از فردا آمده‌گان برای همیشه هستیم. ایران با ماست چون حالا در میدان فقط ماییم. ما هرگز از محبوبیت دم نزدیم؛ ما در تلویزیون، کمر باریک نکردیم، ما رأی نخواستیم، ما لب‌ودهانی نبودیم. ما در میدان، در مبارزه، در عمل، در عملیات، حرف به حرفمان را که جز حروف «آزادی» نیست و نبوده، هجّی کردیم. رفقا ما اهل شعار نیستیم، ما صدای آزادی هستیم، ما همه‌ایم؛ همه‌ی ایران، همه‌ی ایرانی‌ها. فردا پُر از صدای ماست. ما یک حزب نیستیم، بلکه همه‌ی ایرانی‌ها، ایرانارشیسم تمام ایران است، تمام ایرانی که ضداً باب و ضدنفر و ضدکثافت است، چه استعمار سرخ، چه استعمار طاغوتی، چه چینی و چه روسی. ما تقلبی نیستیم و اثبات کرده‌ایم که کیچ نیستیم. ما ثوری و گفتمان نو آوردیم. ما الکی نبودیم و اگر هر حرفی زدیم، چندبرابر عمل کردیم. ما گوشه‌گیر نیستیم و گوشه‌ننشستیم. خواجه‌گی را

عَلَم نکردیم که بعد، از حقوق بشر دم بزنیم. این‌ها شهادت ندارند که دیوان‌نویسی کنند، بعد بچه‌های ما پایگاه بسیج آتش می‌زنند و آن‌ها پارتی‌سان‌ها را تروریست می‌نامند. جالب است! بسیجی، بسیجی طاغوتی، بسیجی پادشاه، به ما لقب تروریست می‌دهد. کثافت، رجّاله، لگّاته ما را تروریست می‌خواند. یک لگّاته با دویست اکانت به‌جای همه رأی می‌دهد. شک ندارم که ایران این‌همه لگّاته و این‌همه رجّاله ندارد. همان قصه و همان قصیده است. جمهوری تروریستی اسلامی، پول نفت را بین بسیجی‌ها پخش می‌کند تا علیه ایران اکت کنند. رفقاً، ما از روز اول اهل میدان بودیم، ما حتی اسم خودمان را در میدان هجّی کردیم؛ حرف به حرف ایرانارشیسم. این‌همه توطئه علیه ما کارساز نشد، حتی از سایه‌ی ما می‌ترسند، برای چه؟ چون پشمکی رفتار نمی‌زنیم، چون هرچه گفتیم چندبرابر عمل کردیم. باورها و آدم‌های مستقل زیادی هستند که بدون اینکه از ما باور دارند و صدای ما را از دور شنیده‌اند. ما در جنگیم و جنگ با کسی شوخی ندارد. جنگ، جنگ است و در جنگ مِهرمانی وجود ندارد. در میدان، ریا وجود ندارد؛ زنی، می‌خوری و کشته می‌شوی! کسی که در جنگ از مِهرمانی می‌گوید، حیوانی بیش نیست، دروغین است، خدعه می‌کند، یا علی ابن ابی‌طالب است یا عمروعاص یا معاویه، همه یک کثافت‌اند. هیچ جنگی برنده ندارد، هر جنگی جز شکست در پی ندارد. ما این را می‌دانیم، ولی این نوعی ناگزیری است. ۱۰ سال است که بدون توقف می‌جنگیم، ولی مدام در صف خودمان طاغوت و ارتجاع و سنّت را راه داده‌ایم. دشمن اول ما سنّت است، دشمن دوم ما ارتجاع یا همان سنّت است، دشمن سوم ما سنّت یا همان ارتجاع است، دشمن چهارم ما سنّت یا ارتجاع است، پنجم، ششم، هفتم، دهم... ما دشمنی جز ارتجاع و سنّت نداریم. سنّت شاهی، سنّت شیخی، فرقی نمی‌کند. بلاهت دشمن ماست. وقتی از سنّت حرف می‌زنیم، از بی‌سوادی، از خرافات، از شیخ، از شاه می‌گوییم، از اسلام کَرکی! بانی اسلام کَرکی چه کسی بود؟ چه کسی بود که قدم در بقعه می‌گذاشت و پول را جمع می‌کرد؟ در کربلا، در نجف، پولی که مردم در کربلا می‌ریزند به چه کسی می‌رسد؟ این کاروانی که سمت کربلا می‌رود پولش به کجا می‌رسد؟ به شیخ، به ملا، بی‌هیچ کم و کاستی. برای حسین گریه می‌کنی و در جیب کلاه‌بردار پول می‌ریزی. پول مشهد به جیب چه کسی می‌رود؟ علم‌الهدی؟ آیا مادرسیّدتر از علم‌الهدی وجود دارد؟ کسی که شهر پردیسی (فردوسی) را بدل به روسپی‌خانه می‌کند. یک‌جایی باید هوشمندانه رفتار کنیم و باهوش باشیم. بقعه به بقعه بلاهت، حرم به حرم حرامی کاشتند، وحشتناک است! کمی تفکر کنیم. کمی زیبایی خرج کنیم. فکر زیباست. کمی انسان باشیم. حتمن دیده‌اید که مثلن مأمورانی از بانک پول خارج می‌کنند، همان مأمورها از حرم‌ها، از امام‌زاده‌ها هم پول خارج می‌کنند؛ گاهی این پول‌ها از پول بانک‌ها بسیار بیشتر است. حتمن دیده‌اید که یارو فرش زیر پایش را می‌فروشد به امام رضا می‌رود که بچه‌اش شفا پیدا کند. همان پول را می‌تواند در بیمارستان خرج کند تا بچه‌اش خوب شود ولی این کار را نمی‌کند، می‌گویند: «امام رضا شفابخش است!» بعد دچار این توهم می‌شود؛ این توهم را خرافه و خرافه‌چی (مُلا) ایجاد می‌کند. یعنی اسلام کَرکیستی، اسلام تجاهل، اسلام دروغ، اسلام کثافت، اسلام کلاه‌بردار، اسلام مظلومان! در واقع اسلام مظلوم‌ساز است، اسلام بنده‌باز، اسلام تجاوز، اسلام کَرکیستی از صفویه در ایران دارد ترک‌تازی می‌کند. در دوره‌ی قاجار و

در دوره‌ی پهلوی اوج گرفت؛ «کَرکی» زیرساخت را درست کرد و تحویل ملایان داد. این جمله که می‌گوید: «کاری به اعتقادات مردم نداشته باشید.» درست نیست، ما آن قدر کار به اعتقاد مردم نداشتیم که نصف کشورمان را در «ترکمنچای» از دست دادیم. دلیلش چه بود؟ هر گروهی، مریدانِ یک ملا بودند، تفرقه در ایران سرتاسری شد و اتحاد از بین رفت و اگر یک سرباز ملی وجود داشت، قدرت سیاسی و اقتصادی نداشت و نهایتن کشور از دست رفت، مثل خزر (اشاره به واگذاری دریای خزر توسط جمهوری تروریستی اسلامی به روسیه!). وفور ملا جز کثافت و بدبختی به ارمغان نمی‌آورد. یک نفر گذشته‌ی شاهی را علم می‌کند، یک نفر گذشته‌ی ملایی را؛ یکی می‌گوید ۶۰۰۰ سال، یکی می‌گوید ۱۴۰۰ سال. همه‌ی این‌ها در گذشته می‌روند و گذشته را بی‌حیثیت می‌کنند. محمد گل بدبویی نبود، گل محمدی؛ این گل ۱۴۰۰ سال پیش بوی بدی نداشت، ولی آن بو در ۱۴۰۰ سال پیش مانده است، این گل حالا پلاسیده شده و بوی کثافت می‌دهد. ما وقتی از ۶۰۰۰ سال پیش حرف می‌زنیم، وقتی از «کوروش» حرف می‌زنیم، با سلطه که کاری نداریم، با «فرهنگ کوروش‌ساز»، با فرهنگ ایرانی، با «آئیرا» کار داریم. همه ایران ایران می‌کنند و ایران را یک مکان می‌دانند، درحالی که ایران یک ایده است؛ «آئیرایی بودن»، «ایرئد بودن»، «هیرئد بودن»، «هیری»، یک ایده است. ما ایده‌مندیم. ایران در مغز و در کوله‌پشتی داریم. ایران ایده‌مند است و همه‌جا هست، همه‌جا ایران است، اگر ما واقعن ما باشیم. ما کیچ و شازده‌چی نیستیم. شازده‌چی نمی‌تواند مخالف باشد. شازده‌چی یک بهانه است، بهانه‌ی استبدادی و استعماری. ما مسلمان نیستیم. مسلمان ایده‌مند نیست. مسلمان یعنی هفده‌بار در روز بندگی کردن. مسلمان خدا ندارد، اهل هیپنوتیزم است، دعا نمی‌کند، گفت‌وگو با خدا را بلد نیست، اصلن ربطی به خدا ندارد. خدا می‌گوید: «با من حرف بزن، من از رگ گردن به تو نزدیک‌ترم با من حال بکن، من بخشنده و مهربانم، با زبان خودت با من حرف بزن، با من نزدیکی کن، من از زنت، از شوهرت به تو نزدیک‌ترم بیا با من عشق‌بازی کن. من عاشق عشق‌بازیم گناه بکن، کیف بکن تا من از لذت تو لذت ببرم. مرا بی‌کار نکن!» فقط اهریمن است که خدا را می‌کشد. خدای انسان‌ساز، خدای انسان، انسان خدا، مغز! مغز انسانی، انسانیت. خدا انسان است و انسان خداست؛ هر انسانی خداست. چه کسی گفته خدا یگانه است؟ مگر انسان یگانه است؟ مگر ما چندمیلیارد انسان نداریم؟ ما این‌همه خدا داریم، خدا انسان است. خدا با تو انس دارد، از تو دور نیست. خدا بسم الله الرحمن الرحیم و مقام معظم رهبری نیست. خدا دور و در آسمان نیست. چرا مسلمان‌ها مدام دنبال خدا در آسمان‌ها می‌گردند؟ خدا در همه‌جا هست! خدا نَفَس است، خدا تویی، خدا نیک‌اندیشی‌ست، خدا اهورامزداست، خدا آئیراست، آئیرایی‌ست. این‌ها خدا را غلط نوشته‌اند. خدای این‌ها «الله» است؛ «آل لا» خودشان می‌گویند «نه»، خودشان می‌گویند: «نه، این نیست!». فلسفه‌ی اسلام این است: «نه، این نیست». یعنی مذاهب ابراهیمی نیست، یعنی «آل» خدا نیست. می‌گوید آل لا یعنی «لا به آل»؛ «آل» خدای کلیمی‌هاست و اسلام، اعتراضی به خدای کلیمی‌هاست. بعد خود خدای کلیمی‌ها در اسلام، منزلت بالاتری پیدا می‌کند. خدا فکر است، نیک‌اندیشی و مهرباندیشی است، «میترائیزم» و «مهرمانی» است. خدا ایده است، ایده‌باوری‌ست. خدا شیء و شکنجه‌بخش و بخشنده نیست، خدا تویی! تویی که بخشنده و مهرمانی، تویی که

انتخاب می‌کنی. تازی‌ها زامبی‌اند و بویی از خدا نبرده‌اند. این‌ها اهریمن‌اند، «آهریمن» من: اندیشیدن، آهری: بد، وحشتناک، اندیشه‌ی وحشتناک. این‌ها نماینده‌ی اندیشه‌ی وحشتناک و زشت‌خویی هستند. ریش و عمامه و ریخت و بوی کثیفشان را نگاه کن. یکی گفت: «آقای عبدالرضایی، ما بعد از فروپاشی ملاشاه، با ملاها باید چه کار کنیم؟ آیا باید همه را گردن بزنیم؟ یعنی تک‌تک ملاها و خانواده‌ی ملاها را باید گردن بزنیم؟ باید مثل اسلام رفتار کنیم و به دختران و پسران‌شان تجاوز کنیم؟» نه، ما ائیرایی هستیم، ملاکشی کار ما نیست. ما ملاها را نمی‌کشیم. ملا کثافت است. پاسدار رذالت است. ما نسبتی با طاغوت نداریم و با جن معامله نمی‌کنیم و بودوباشی با شیخ و با کثافت نداریم. ما همه‌ی آن کسانی را که در بالا استقرار دارند به زیر می‌کشیم! عده‌ای داوطلب‌اند و ترم مبارزه با ملا را علم می‌کنند، شما می‌خواهید با ملا مبارزه کنید، با طاغوت دیگر چه؟ ما از خائن‌ها نمی‌گذریم و کسانی را که به ما خیانت کردند از یاد نمی‌بریم. ما خیانت را فراموش نمی‌کنیم. ما به احترام مردم سکوت کرده‌ایم و به احترام مردم است که گاهی به کثیفی‌ها اجازه می‌دهیم در میدان بچرند؛ رأی‌گیری کنند و اسم ما را کنار خودشان بگذارند. باید تمام مزدوران و خائن‌ان به ایران در دادگاه مجازات شوند و اموالی را که از مردم دزدیده‌اند به مردم بازگردانند. اگر خانواده‌ی خامنه‌ای مجازات نشوند، تا بیست نسل دیگر می‌توانند پادشاهی کنند، بدون اینکه پادشاه باشند. بعد اگر شما دل بسوزانید مثل این می‌ماند که ۴۰ سال دیگر دوباره مجتبا خامنه‌ای را صدا بزنید و بگویید ای ارباب، ای بزرگ، ای بزرگ‌زاده، ای ژن برتر برگرد! ما از این سنخ نیستیم. ما خصم این سنخ ایرانی‌ها هستیم. ما خصم ارباب‌بازها هستیم. جنگ اصلی ما با این‌هاست که فرقی با بسیجی ندارند. مثنی لمین اسم ما را کنار سلطنت طلب می‌گذارند. یارو در نهایت وقاحت می‌گوید مردم باید سلطنت را تعیین کنند. این‌ها طاغوت‌اند، ما وارث مرگ نمی‌خواهیم. ما کشتار تبریز، کشتار جنگلی‌ها، کشتار کردستان و... را فراموش نکرده‌ایم. ما به وارث قتل، به وارث قاتل میدان نمی‌دهیم. محال است که ایرانارشیست‌ها با مسلمان و با گزاره‌چی وهم و با موهوم کنار بیایند. ما از رأی نمی‌ترسیم، ما اصلن معتقد نیستیم که بسیاریم، ما با گلّه و گوسفندان معاصریم، باور نمی‌کنیم که بسیار باشیم، اما هر چه قدر که هستیم، ما را کنار بلاهت نچینید. مسلمان‌چی، کسی که مدام بندگی موهوم را می‌کند نمی‌تواند برانداز باشد. برانداز عصیان‌گر است و می‌خواهد خودش باشد، خودش تصمیم بگیرد و خودش نحوه‌ی زندگی‌اش را طرح کند. برانداز، مدلی و شکمی نیست؛ برانداز، آزاده و کاردبه‌استخوان‌رسیده و اهل طغیان است. برانداز آرام و رام و گلّه‌ی آرام و خواجه‌ی فیلسوف نیست. «مؤسسه‌ی توانا» برانداز نیست. این‌ها بویی از انسان و انسانیت نبرده‌اند. کسی که دروغ می‌گوید، نمی‌تواند برانداز باشد. هر که با جمهوری اسلامی نزدیکی داشته باشد دشمن خونی ماست و اعلام جنگ با ما کرده است. هر که با جمهوری اسلامی و با کثافت، رفاقت و معامله داشته باشد دشمن ایدئولوژیک و دشمن تنی ماست و ما به او رحم نمی‌کنیم.

هرگز در هیچ دوره‌ای، روشن‌فکر ایرانی با ساختار حکومتی همراه نبوده، چون هرگز روشن‌فکر و طبقه‌ی الیت در انتخاب حکومت یا ساختار سیاسی دستی نداشته است. یعنی ایرانی‌ها مدام تحت سیاست بلاهت، بودوباش داشته‌اند. همیشه شیخی یا شاهی آن بالا بوده است. روشن‌فکر که می‌گوییم، یعنی نه چپ، نه راست، نه فلان.

همان‌طور که از اسم «روشن‌فکر» برمی‌آید، یعنی دانشی، شعوری، یعنی کسی که با فکر عجین است. گروه ما را منها بکنید و سهم روشن‌فکرها را اکنون ببینید، صفر است! این‌طور نیست که همه احمق باشند، یا همه عاشق ما نباشند؛ تمام روشن‌فکرها عاشق رفتارزنی ما و مخالفت‌های صریح ما هستند و از شجاعت ما لذت می‌برند، چون کسی را ندارند! آن‌ها می‌دانند که ما حق داریم. اگر همراه نمی‌شوند، یا حسادت می‌کنند و یا ترسو هستند. آن‌ها فقط ما را می‌شنوند. با ولع صدای مرا می‌شنوند و می‌گویند وای تو عجب شجاعتی داری! یک‌جایی هم می‌دانند که ما تند می‌رویم، دلیلش را هم خوب می‌دانند، چون نباید به بلاهت رو داد. اگر به طاغوت رو بدهی سوارت می‌شود. شاید ما بعضی از خواسته‌هایمان را بسیار لیبرو می‌کنیم، خیلی فجیع‌تر از آن‌چه که باید عمل می‌کنیم، چون ناگزیریم! چون اگر به طاغوت، به ارتجاع، به سنت رو بدهی، می‌بازی. به سنت نباید رحم کنی. اگر نشانه‌های سنت را دیدی گردن بزن. هیچ امتیازی به اسلام، به شاهنشاه، به کثافت و به ارباب نده. تحت هیچ شرایطی بلاهت نکن، فریب نخور. نگذار به بهانه‌ی حقوق بشر، دوباره اسلام را حقه کنند. ما طرف‌دار ایده‌ی نو هستیم. ما طرف‌دار کسانی هستیم که برای مردم، مدرنیسم و نومدرنیسم می‌خواهند؛ می‌خواهند مردم را معاصر این جهان و معاصرِ حالا کنند. ما طرف‌دار گروه‌ها و انسان‌هایی هستیم که می‌خواهند دست مردمان ایران را بگیرند و از زیرزمینِ جهان بالا بیاورند. زمین مسطح است، دیگر شرق و غرب وجود ندارد، ما باید بر زمین زندگی بکنیم. برای اینکه در آمریکا کار کنی و حقوق خود را با دلار دریافت کنی، دیگر لازم نیست که حتمن مهاجر و پناهنده در آمریکا بشوی؛ اگر آنجا حکومت، شاهنشاهی، ملامشاهی و کثافت نباشد، می‌توانی در همان تهران، لنگرود یا بندر ماه‌شهر بنشیني و در انگلیس کار کنی، نیازی نیست که خانه‌ی خودت را ترک بکنی. بلاهت، کثافت، اسلام کرکیستی نباید باعث بشود که تو کشورت را ترک کنی، ایران خانه‌ی توست، مال توست، تو می‌توانی معاصر با جهان باشی. تو باید سه‌گونه اهلیت داشته باشی؛ علاوه بر آنکه مال ایران هستی، مال قرن بیست‌ویکم هم هستی، اهل دهکده‌ی جهانی مارشال مک‌لوهان هم هستی، پس باید مواظب باشی و از همه‌ی حقوق استفاده کنی، اما شیخ و شاه نمی‌گذارند. آن‌ها تو را ابله و مسلمان می‌خواهند، می‌خواهند هفده‌بار در روز برای الله هیپنوتیزم بشوی. گاهی می‌گویند: «بعضی از ملاها خیلی خوبند.» چنین چیزی مزخرف است! مثل این است که بگوییم بعضی از شاه‌ها خیلی خوب هستند! «کوروش» به‌عنوان شاه، اصلن و مطلقن خوب نیست، درحالی‌که کوروش به‌عنوان یک حمل‌کننده‌ی فرهنگ، عالی‌ست. ما کوروش را آنجایی دوست داریم که از طریق او به حکمت ایرانی پی می‌بریم؛ به تربیت‌کننده‌گان کوروش. ما غبطه‌ی آن خرد و فلسفه و حکمت را می‌خوریم. ما به سوفیسم آن زمان ایران، یعنی به فلسفه و به فیلسوف می‌بالیم، ما تشنه‌ی شناخت فیلسوفان و فلسفه‌ی آن دورانیم و کوروش یک نشانه است. چپ ایرانی این را نمی‌فهمد. ملای ایرانی سوپرگاو است، نمی‌فهمد. تو چون با نفهمی و نفهم‌ها معاصر هستی، مدام تصویر گنگی از تو به دست می‌دهند. روشن‌فکر، باید باشد. ما باید کاری کنیم، طوری بکنیم که ساختار سیاسی آینده‌ی ایران مردمی باشد ما ضد هر نوع حاکمیت و حکومتی هستیم، اما اگر شکست خوردیم و باز حاکمیت و حکومتی وجود داشت و طوری که ما می‌خواهیم ایده‌آل نشد، نباید از دایره‌ی حکومت بیرون بمانیم.

ما با فرهنگ عامه این‌همانی نداریم، به‌همین خاطر عامه از ما فاصله دارد. هر چه قدر که ساده حرف بزنیم، درست فهمیده نمی‌شویم، چون آن‌ها تریبون و پول دارند. ما ضدطاغوت، ضدگذشته، ضدسنت و ضدارتجاع هستیم؛ چه جمهوری اسلامی باشد و چه هر گروه دیگری که رفتاری نرم و مسلمانی داشته باشد. ما حالمان از اسلام به‌هم می‌خورد؛ اسلام کرکیستی، اسلام خرافه، اسلام کثافت، اسلام بقعه‌بازی، اسلام پول در حرم ریختن و پول را از حرم به جیب ملا ریختن، اسلام صیغه، اسلام هرزگی، اسلام هرزه‌باز! ما حالمان از این‌ها به‌هم می‌خورد. دوستانی که با من طی سال‌ها کار کرده‌اند، تمام روشن‌فکران نسل جدید، یادتان باشد چنان بجنگید که ساختار حکومتی بعدی طوری باشد که شما می‌خواهید، ولی اگر آن‌طور رقم نخورد، بجنگید تا طوری شود که شما می‌خواهید. این مبارزه برای ساختار آینده نباید بر حکومت باشد، شما باید نخبه‌ای در دل حکومت باشید. هر سیستمی که هست شما نباید فاصله بگیرید. این رسم ستیز با حکومت مرکزی، در طول تاریخ، پدر ایران و ایرانی را درآورده است. تمام این سیاست‌ها، ضدایرانی بوده است، باید بجنگی! اگر اکنون ما حکومت را نمی‌خواهیم، برای این است که با اسلام و با کثافت و با ملا به هیچ شکلی نمی‌شود کنار آمد. از همین امروز بجنگید که ساختار حکومتی آینده آن‌طوری بشود که شما بتوانید به مردم کمک کنید. بتوانید شهردار یک‌جایی یا رئیس یک مدرسه باشید. از اینکه کارمند یا شهردار یک شهری باشید فوبیا نداشته باشید. روشن‌فکر باید در اداره‌ی جامعه کمک کند. روشن‌فکر، آموزش‌گر و آموزگار است و باید در متن جامعه باشد. اگر تو در متن جامعه نباشی، شازده، آقازاده و ملا وارد صحنه می‌شوند. هر روشن‌فکری که حذف می‌شود به ازای او صد تا خواجه و مزدور مصنوعی وارد میدان می‌شود، این را دیده‌ام که می‌گویم. من دیدم که با حذف «علی عبدالرضایی»، تقلبی‌ها را ساختند و وارد صحنه کردند، اما باز هم جای خالی علی عبدالرضایی را پر نکردند. هنوز نسل جوان در جلسات پی‌ علی عبدالرضایی‌ست، دنبال همان صداست. هنوز علی عبدالرضایی است که گروه و تشکیلاتی این‌چنینی را می‌تواند تأسیس کند (ابرگروه تلگرامی حزب ایرانارشیست که بیش از ۱۹۵ هزار عضو دارد). نقش روشن‌فکر را دست‌کم نگیرید. اتحاد واقعی و مردم واقعی را فقط روشن‌فکر می‌تواند به دست بدهد، چون معتقد به خرافه نیست.

در سال ۵۷، ملاها یکی از ضعف‌های حکومت شاه را این مسئله عنوان می‌کردند که حکومت شاه باعث فرار مغزها از ایران شده، یعنی حکومت شاه به‌دلیل ظلم و اختناق و وجود دیکتاتورشیپ و سانسور، باعث شده بود که روشن‌فکرها از ایران فرار کنند؛ یعنی یکی از دلایل انقلاب ۵۷ فرار مغزها بود و می‌خواستند این مسئله را با ازبین‌بردن سانسور و با طرح آزادی حل کنند، ولی فرار مغزها ده‌ها برابر شد. حدود ۸۰ درصد از تحصیل‌کرده‌های ایرانی در آمریکا و اروپا هستند. هرچه تحصیل کرده که خود جمهوری اسلامی به دست داده (ملازاده‌ها) هم در کانادا هستند. از طریق «جاستین تورودو» همه به کانادا رفتند؛ هر چه دزد و کثیف! واقعاً چه اتفاقی افتاده است؟ از آب و خاک ایران استفاده می‌کنند، تحصیلات مفت، آموزش مفت، دبیرستان مفت، دانشگاه دولتی مفت و بعد وقتی به یک شعور علمی می‌رسند کشورشان را ترک می‌کنند. ملا این را می‌خواهد. ملا یکی را به اسم فعال سیاسی می‌گیرد و زندانی می‌کند بعد می‌گوید تو می‌توانی از کشور فرار کنی، چون نمی‌خواهد در ایران آدم باشعور

باشد. نمی‌خواهد آدمی که می‌فهمد در کشور باشد. می‌گوید این‌ها همه دشمنان ما در خارج از کشور و نوکران آمریکا هستند. می‌داند که اگر از کشور خارج بشوند، جنگشان کارساز نیست. ملا هرگز فکر نمی‌کرد که این همه رسانه‌ی جمعی مثل اینستاگرام و توییتر و تلگرام و... به وجود بیاید. می‌گوید فضای مجازی هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، درحالی‌که می‌داند فضای مجازی دمار از روزگارش درآورده است. «آگاهی» دشمن بلاهت است و بدبختی ما این است که در طول تاریخ در کشورمان فرار مغزها را داشتیم. مغزها هرگز به داد مردم و از آن فجیع‌تر به داد کشور نرسیدند. مغزها؛ الیتِ جامعه، روشن‌فکرها، همین ایران‌رشیست‌ها، این‌هایی که اکنون دارند در خیابان می‌جنگند، باید تا پای جان بجنگید، ولی اگر حکومت آینده دل‌خواسته‌ی شما و ایران‌رشیستی نبود، معنایش این نیست که با آن دشمنی کنید؛ حکومت آینده هرچه که باشد دارد از پول مردم ارتزاق می‌کند. در واقع آن حکومت هرگونه و هر سیستمی باشد، شما باید همه‌جا نفوذ کنید و تمام ادارات را در دست بگیرید و به روشنگری بپردازید. وگرنه روشن‌فکری که نتواند میدان روشنگری به وجود بیاورد حق ندارد خودش را روشن‌فکر بنامد. کسی که برای خودش می‌نویسد و انتشار نمی‌دهد، کسی که اصلن فکر نمی‌کند و نمی‌نویسد و خودروشن‌فکرپندار است، کسی که دستی در روشنگری ندارد، چطور می‌توانی او را روشن‌فکر بنامی؟ ابلهانه است! کسی که شهادتِ روشنگری ندارد، نمی‌تواند روشن‌فکر باشد. روشن‌فکر یعنی شجاع! کسی که شجاعت ندارد، به‌معنای پشت منقلی یا تریاکی بودن نیست (حالا کسانی هم هستند که تریاکی‌اند اما شهادت دارند، هیچ گزاره‌ای کلی نیست). شخصی به من گفت: «تو گفתי تریاکی‌ها همه خواجه‌اند علی، من شعار نوشتم اما من هم تریاک می‌کشم.» گفتم: «ابله! تو اگر تریاک نمی‌کشیدی جای اینکه شعار بنویسی، سپاه پاسداران یک شهر را به هوا می‌بردی. عاشق به حقیقت می‌شدی، نه عاشق به یک ماده». این را یادمان باشد که ایران مال ماست، آن مردم مال ماست، هم‌وطنان ما کمک می‌خواهند. من دارم می‌بینم، بعضی‌ها نمی‌دانند. بعضی‌ها ندانستن پیامبرشان است و نمی‌فهمند، به این‌ها باید کمک شود. تو باید درست کار کنی، باید معلمی کنی و به مردم آموزش بدهی. ما با هر بلاهتی مخالفیم، از ما مخالف‌تر در تاریخ ایران وجود نداشته است، اما معنایش آن نیست که اگر فضای آزادی شکل گرفت و دموکراسی اتفاق افتاد و تقلب نبود، با آن دربیفتیم. چون معمولن ایرانی‌ها اگر از نظر شعوری بخواهند بالا بیایند حداقل سه‌سال زمان نیاز دارد. فردای براندازی هم ما نمی‌توانیم سه‌سال منتظر باشیم تا نوع ساختار حکومت را تعیین کنیم. شما نمی‌توانید مردم ایران را در کیشی به فیشی تغییر بدهید. تغییر فکری، با جادو به دست نمی‌آید. تغییر زمان می‌برد؛ باید مطبوعاتِ آزاد و احزاب گوناگون در عرصه حضور داشته باشند تا آزادی اتفاق بیفتد. ما آنجا نباید مخالف سیاسی داشته باشیم، آنجا همه باید سیاسی باشند. همه باید شهروند باشند. نباید زندانی سیاسی داشته باشیم. کشوری که حتی یک زندانی سیاسی داشته باشد جهنمی بیش نیست. برای رسیدن به حکومتی انسانی و آزاد، هر کسی باید فضایی در اختیار داشته باشد تا به‌طور کاملن آزاد فعالیت کند. ما با بلاهت معاصریم اما باید یادمان باشد که زیبایی ناگهان اتفاق نمی‌افتد. زیبایی یک‌کاره نیست. انسان یک‌کاره اتفاق نمی‌افتد. باید به سمت انسان برویم. با تغییر حکومت در ایران، محال است که آزادی به سرعت به وجود بیاید، اما باید به سمت آزادی و

دموکراسی برویم. دموکراسی پایگاه و انواع مراکز درون‌کشوری را نیاز دارد، اکنون هیچ‌کدام از این مراکز در ایران برقرار نیست. تا این‌ها شکل بگیرند زمان زیادی صرف می‌شود، پس ما باید به سمت دموکراسی و به سمت شعور برویم و برای اینکه به این سمت‌ها برویم، باید روشن‌فکرها در حکومت و اداره‌ی کشور دست داشته باشند. ما امیدواریم، آرزومندیم که «خودمدیریتی» در ایران اتفاق بیفتد. کاش مردم ایران به این شعور برسند که نباید در کشور حکومت مرکزی مقتدر و اتوریته‌ی مطلق داشته باشیم. ما می‌دانیم که فقط به سمت آزادی می‌رویم. وقتی مردم ایران نمی‌دانند که آزادی و عدالت یعنی چه، وقتی نمی‌دانند که خیر و صلاح آن‌ها در چیست، وقتی که مدام از ملاشاه به سمت شاه می‌روند و از شاه به سمت ملاشاه، وقتی که فریب رسانه را می‌خورند، وقتی که مسحور صحبت مجری تلویزیون «من‌وتو» می‌شوند، چه کار باید بکنی؟ تمام تلویزیون‌های برون‌مرزی در خدمت جمهوری اسلامی اکت می‌کنند و مدام مردم را فریب می‌دهند، در واقع، این‌ها همه مزدورخانه‌های برون‌مرزی جمهوری اسلامی‌اند! عده‌ای لمپن و تروریست را به‌عنوان کارشناس به برنامه‌های خود دعوت می‌کنند تا با خزعبلاتی که از قبل به او داده‌اند مردم را فریب دهد و براندازی را به تعویق بیندازند. تلویزیون، تریبون انتقال فرهنگ است، اما تلویزیون‌های برون‌مرزی جاعش همیشه ضدفرهنگ و ضدایران عمل می‌کنند. مخالفی را که مثلن شاعر است دعوت می‌کنند و او می‌گوید مرگ بر ملایان. در تمام شعرهای خود می‌گوید: «من نجات‌دهنده‌ام، من امامی ته چاه هستم و بقیه دژخیم‌اند، دیو بالای چاه است و دارد مرا می‌خورد.» حسادت هم می‌کند و خود را بهترین شاعر می‌داند، چون هم در تلویزیون شاهی حضور دارد، هم در «بی‌بی‌سی» است و هم می‌خواهد سردبیر روزنامه‌ی مردم بشود، و تو حالت از همه‌ی این‌ها به‌هم می‌خورد. همه‌ی این‌ها ابله هستند. می‌گوید من فیلسوفم، من دانشمندم، من فلانم، بعد می‌بینی که یک مقاله‌ی تحلیلی و روشنگرانه ندارد و وقتی دارد حرف می‌زند، انگار یک ملا در حال حرف‌زدن است، یعنی هیچ فرقی با ملا ندارد. این‌ها اساسن درکی از تفاوتِ دریدایی ندارند. این‌ها همه معضلات بزرگی‌ست که با آن‌ها مواجهیم. خیلی چیزها باید در ایران تغییر کند. وقتی که ما از «انقلابِ ساختاری» می‌گوییم، یعنی راست‌های ما راست نیستند، لیبرال‌های ما لیبرال نیستند، کمونیست‌های ما کمونیست نیستند، سوسیالیست‌های ما سوسیالیست نیستند. وقتی «آنارشسیسم» مد می‌شود، لمپن‌ها و ابله‌ها خود را آنارشسیست می‌نامد و اصلن هیچ‌کس، هیچ‌چیز نیست. بعد فکر می‌کنند آنارشسیسم هم یک ایدئولوژی‌ست، باید از آن تقلید کنی و میمون باشی؛ حالا جای حسین صحرای کربلا به «باکونین» اقتدا بکنیم! یا حضرت باکونین! تمام این موارد را دیده‌ام! گاهی پیام‌هایی به دستم می‌رسند که در آن‌ها نوشته: «باکونین امام ماست.» درحالی‌که باکونین در کنار «مارکس» یا «انگلس» یعنی پیش پا افتاده! جهان مدام به سمت جلو می‌رود، چگونه بازهم از ۱۸۰ سال پیش صحبت می‌کنند؟ یعنی وقتی می‌خواهند کسی را به‌عنوان آنارشسیست انتخاب کنند، به ۱۸۰ سال قبل می‌روند. انگار غرب هم مانند ایران است که سال‌ها هیچ‌چیزی در آن تغییری نکرده باشد که اکنون عده‌ای فکر می‌کنند آنارشسیسم در همان ۱۸۰ سال پیش مانده! آنارشسیسم یعنی همه‌چیز. آنارشسیسم مثل کمونیسم نیست متر و معیار ندارد؛ آنارشسیسم یعنی حکومتِ فردیت در مغز، یعنی تو فردی، یعنی من، من هستم، من وجود دارم؛ من بد، من

خوب، من همه جور، منی که سلیقه دارم و تغییر می‌کنم، یعنی اصالتِ فردیت. «فردیت» در آنارشیسم مهم است، ولی آنارشیسم فقط این نیست، اگر آنارشیسم فقط فردیت بود، لیبرتن‌ها شاهکارترند.

حکومت‌ها، بلاهت، طاغوت و ارتجاع باعث شده است که روشن‌فکرها مدام از ساختارهای سیاسی حکومتی و از اداره‌ی کشور دور باشند. هر اتفاقی که بیفتد، ایرانارشیست‌ها باید در ساخت کشورشان دست داشته باشند. وقتی با یک قدرت در تماس باشید و پولی که مردم به شما می‌دهند در جهت درست مصرف شود، کشور به دروازه‌ی نو می‌رسد. این‌طور نیست که حکومت با کیشی به فیشی بدون هیچ زحمتی عوض شود و همه چیز تغییر کند.

خبرگزاری‌های ایرانی فقط بازجو خبرنگار و خبرنگارهای سانسورچی پرورش می‌دهند. حتی اگر دوست‌دختر یا دوست‌پسرت هم خبرنگار بود از او فاصله بگیر، چون ضربه می‌خوری، چون این‌ها فقط ضدانسانی‌بودن را یاد می‌گیرند و از دم پول‌پرست و ریاکارند. هرگز فکر نکن که حقیقتی را می‌توانی نزد خبرنگار ایرانی پیدا کنی، محال است. اگر خبرنگاری را هم می‌بینی که کمتر دروغ می‌گوید بدان که اگر خبرنگار نبود، تبدیل به یک مصلح اجتماعی می‌شد. خبرنگار ایرانی یعنی کثافت، یعنی فنّ رجّالگی و فنّ لکّاتگی، آن‌ها هرزگی را یاد می‌گیرند. هرزه‌ی مغزی که می‌گویند، یعنی خبرنگار ایرانی! روشن‌فکر باید از این مدل‌ها فاصله بگیرد. روشن‌فکر باید مستقل باشد و به منافع ملی و مردم خودش توجه داشته باشد. روشن‌فکر نباید فقر را تحمل کند، فقر خوب نیست. فقر را ملا به ارمغان آورده است، مستضعف‌بودن خوب نیست. کارگر زیباست یعنی کسی که دارد کار می‌کند، ولی اگر کارگری فقیر باشد خوب نیست. دفاع ما از کارگر به این معنا نیست که او در فقر باقی بماند، ما از کارگر دفاع می‌کنیم تا به مطالبات خود برسد. مثل ما بتواند زندگی کند و با ما برابر باشد. نمی‌خواهیم از او قهرمان بسازیم. ما پی‌احقاق حقوق کارگریم. پی‌آن نیستیم که بگوییم کسی که ماشین و امکانات خوب ندارد، مقدّس و محمدِ صحرای کربلاست. مسلمان‌ها و توده‌ای‌ها مذهبی‌اند و مدام چنین مزخرفاتی را در گوش مردم می‌کنند. ما می‌خواهیم همه در رفاه زندگی کنند و کشور ما پیشرفت کند. در ایران همه جا پر از گسل زلزله است و همه جا زلزله‌خیز. در واقع ایران جهنمی برای زندگی‌ست، اما در همان جهنم، ثروت و عشقی وجود دارد که ما باید آن عشق را پاس بداریم. آنجا مکان و زمین ماست، ما مال ایران هستیم.

هیپنوتیزم مذهب

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۱/۳۱

ایرانی‌ها (مخصوصاً زن‌های ایرانی) علاقه‌ی عجیبی به فال دارند. اگر خانمی ادعا کرد که به فال اعتقادی ندارد، او بیشتر از همه معتقد است. اینکه: «فردا یا پس فردا چه اتفاقی می‌افتد؟» مثلن دعا و نذر چگونه کار می‌کند؟ تو نذر می‌کنی که به خواسته‌ای برسی، اما هرگز به آن نمی‌رسی و بعد می‌گویی: «حتمن بنده‌ی خوبی نبوده‌ام.» ولی اگر اتفاقی بیفتد، می‌گویی: «وای چه معجزه‌ای! خدا بزرگ است! ای حضرت کاتبین!» چطور می‌شود که عده‌ای سگ حسین می‌شوند و به معجزات او ایمان می‌آورند؟ ۱۰۰ نفر از آن‌ها نذر می‌کنند، یکی از روی شانس و احتمال، بیماری مهلکش درمان می‌شود و می‌گوید: «امام حسین مرا شفا داد.» ۹۹ نفری که هیچ اتفاقی برایشان نیفتاد، هرگز نمی‌گویند که امام حسین ما به ما توجهی نکرد، ولی آنی که آدم حساب شده، این را جار می‌زند و بعد مدام از معجزات حسین و محمد، جعفر، قاسم، رقیه، زینب و... می‌شنوید. این‌گونه موارد برگه‌های تبلیغ مذهب است و خیلی خطرناک هستند. باید جلوی این کثافت‌ها را گرفت، چون فریبنده است. چرا فریبنده است؟ مثلن به شما گفته می‌شود این دستورات را اجرا کن و برای چهارنفر هم بفرست و ظرف سه‌روز، یک تلفن مهم به شما می‌شود. از هر صد نفری که این کار را انجام می‌دهند، ممکن است به یک نفر، یک تلفن خارق‌العاده بشود [البته که هر تلفنی به شما می‌شود می‌تواند مهم باشد و بستگی به این دارد که شما دنبال چه هستید!] وقتی این فال به تو می‌گوید: «سه‌روز دیگر» تو مدام منتظری، پس هر چیزی را مهم می‌بینی، پس این‌ها نوعی کلک است، کلک فال‌گیری! آن‌هایی که فال گرفته‌اند خوب می‌دانند؛ تو فقط باهوش‌تر از بقیه هستی و آدم‌ها را بهتر می‌شناسی و یا با توجه به عکس‌العمل آدم‌ها، نزدیک به خواسته‌هایشان حرف می‌زنی. به یادم دارم که در نزدیکی «کافه شوکا» که کافه‌ای در خیابان گاندی بود و پاتوق شاعران و نویسندگان به حساب می‌آمد، کافه‌ای به نام «کافه شبانه» وجود داشت که پاتوق نقاشان بود؛ نقاشان، درونی‌تر بودند. گاهی غروب‌ها بعد از کار، در آنجا قهوه می‌خوردیم و اگر دوستی غیرصمیمی می‌خواست مرا ببیند، می‌گفتم: «به کافه شوکا بیا تا شما را ببینم». معمولن پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها پاتوقم آنجا بود. پس از دیدار با دوستان، بعضی از خانم‌ها می‌خواستند که برایشان فال بگیرم. اغلب هم نقاش بودند و مرا می‌شناختند. به کافه شوکا می‌آمدند که فالشان را بگیرم و هرچه که من می‌گفتم آن‌ها گریه می‌کردند و می‌گفتند همه‌اش درست بوده است. مثلن یک‌بار «بیژن جلالی» (بیژن جلالی، خواهرزاده‌ی صادق هدایت است.) به من گفت: «علی تو چه کار می‌کنی که این‌ها منقلب می‌شوند؟» گفتم: «بیژن نمی‌دانم.» گفت: «این خانم که دوست من است، می‌خواهد فالش را بگیرد، از تو می‌خواهم که فال او را بگیری.» گفتم: «دلت می‌خواهد که چه به او بگویم؟» گفت: «فالش را بگیر.» گفتم: «من که واقعن فال نمی‌گیرم، تو چه می‌خواهی که به او بگویم؟ من می‌دانم که هرچه به او بگویم، می‌گوید عالی بوده است.» و او گفت که فلان چیز را بگو. بعد به کافه رفتیم و پشت

میزی نشستیم. در حال صحبت بودیم و من همان سوژه‌ی بیژن را به شیوه‌ی خودم به آن خانم گفتم. آن خانم حیرت کرده بود و می‌گفت: «فوق‌العاده بود، تنم دارد می‌لرزد، موهای بدنم سیخ شده، وای چه اتفاقی افتاده؟!». بحث روی شیوه است؛ این شیوه، اسمش تبلیغ نیست، اسمش «هیپنوتیزم کردن» است. در هر صورت، وقتی فالی برایت می‌گیرند اگر متوهم باشی باور می‌کنی. به همه تلفن‌های خاصی زده می‌شود؛ پسری با دوست‌دخترش قطع ارتباط کرده، ناگهان پسر زنگ می‌زند و می‌گوید که می‌خواهم با تو ازدواج کنم و آن خانم حیرت می‌کند و می‌گوید: «والای این چه فالی‌ست؟! یا قرآن محمد! قرآن کولاک می‌کند!» مذاهب با تکنیک «فریب» مقدس شده‌اند. هزاران نفر نذر می‌کنند که به مشهد بروند و نذرهای عجیب‌وغریبی هم دارند. از این ۱۰۰۰ نفر، ۹۹۰ نفر، هیچ اتفاقی برایشان نمی‌افتد. از آن ۱۰ نفری که اتفاق می‌افتد، یک‌نفرشان سرطان دارد و از روی شانس یا به‌طور اتفاقی سرطانش از بین می‌رود و می‌گوید: «والای، یا امام غریب، چه کسی گفته که این امام شراب خورده و به‌خاطر یک زن مرده است؟ این امام مقدس است!» آن ۸ نفر هم به‌صورت جزئی، موارد مثبتی برایشان اتفاق افتاده است، ولی آن ۹۹۰ نفر می‌گویند: «ما عجب بنده‌های بدی هستیم. ما چه قدر کثافتیم، ما که مسلمان نیستیم، امام رضا ما را قبول نکرده که هیچ اتفاقی برای ما نیفتاده است.» هرگز نمی‌گویند که امام رضا فریبی بیش نیست، ولی آن یک‌نفری که بین این هزارنفر نتیجه گرفته می‌گوید: «والای، امام رضا معجزه کرده است!» حتی او هم نمی‌گوید من مسلمان خوبی هستم که این اتفاق برایم افتاده است، بلکه می‌گوید امام رضا بزرگ است. شما فقط آن موارد نادر را می‌بینید و آن‌هایی را که هیچ اتفاقی برایشان نمی‌افتد نمی‌بینید، آن‌ها هرگز تبلیغ نمی‌شوند. در مسائل علمی هم این‌گونه است مثلن «مؤسسه‌ی قلم‌چی» که شهرتی کسب کرده، مدام تبلیغ می‌کند که امسال ما ۱۰ رتبه‌ی یک‌رقمی داشته‌ایم. چند رتبه‌ی یک‌رقمی وجود دارد؟ مثلن صدرتبه، از این صدرتبه، ده‌نفر شاگرد قلم‌چی بوده‌اند. بعد بررسی می‌کنی و می‌بینی که حداقل ۲۰ درصد از جمعیت کشور در کنکور قلم‌چی شرکت کرده‌اند، طبیعی است که وقتی شما ۲۰ درصد شرکت‌کننده داشته باشید ۲۰ نفر از آن ۱۰۰ نفری که رتبه‌ی یک‌رقمی می‌آورند، باید شاگرد قلم‌چی باشند. اینکه تازه ۱۰ نفر است. کار عجیب‌وغریبی نکرده است، طبیعی بوده و ربطی به قلم‌چی نداشته است. این‌ها کارهای تبلیغی‌اند و با هدف خاصی پخش می‌شوند. مسلمان‌ها برای تبلیغ مذهبشان چنین کاری را می‌کنند، فلسفه‌ای پشت این کارهاست؛ ملاحی پیام‌های تبلیغی مذهبی‌ای را می‌نویسند و همه‌جا پخش می‌کنند و این‌گونه مذهب خود را تبلیغ می‌کنند. هرچه تعداد شیعه و ابله بیشتر باشد، ملا پولدارتر می‌شود. شما به ملا خمس و زکات می‌دهید؛ نصف آن خمس و زکات به دست آیت‌الله می‌رسد و نصفش به دست سادات؛ این فن کثیفی‌هاست. به آن‌ها فحش و تحقیرشان کنید. شیوه‌ی آن‌ها شیوه‌ی کلاه‌برداری است. اگر امروزه دزدی‌های بسیار بزرگی در کشور اتفاق می‌افتد، با چنین تبلیغاتی شروع شده است. دوستان، چنین مسائلی خودش یک کار سیاسی‌ست، نگویید که ما کاری به اعتقادات مردم نداریم. این اجرای فن خواجه‌گی‌ست. بی‌توجهی شما به این نوع مسائل باعث می‌شود که ایرانی‌ها بدبخت‌تر شوند و ایران‌تان مثل امروز مملو از خرافه باشد. این هم نوعی هیپنوتیزم است و مذهب در هیپنوتیزم بسیار تبحر دارد. سیاست را در کازینو می‌فهمی؛ صحنه‌ای در فیلم هامون

کیمیایی هست که «خسرو شکیبایی» با یک چوب به جان دریا می‌افتد، در واقع کسی که به کازینو می‌رود تا ببرد، حکایت همان شخص است که با چوبی به جنگ دریا می‌رود؛ تو بازنده‌ای چون کازینو پول و حيله‌های نامحدود دارد، آن‌هایی را هم که می‌برند اول خود کازینو بردشان را رقم می‌زند. در بازی‌هایی مثل «پانتوبانکو» که پنجاه‌پنجاه است، کازینو نمی‌تواند زیاد کلک بزند. کارت می‌کشد و همان لحظه می‌خوانی که پانتو هستی یا بانکو، اما در بازی‌ای مثل «رولت» درصد وجود دارد، چون کازینو به‌طور نامحدودی پول دارد و پول شما محدود است. معمولن کسانی که قماربازند حریص هستند، بالا می‌روند که ببرند. اگر فرض هزارتومان داشته باشی و بخواهی ده‌هزارتومان ببری، احتمال دارد که ابتدا صد هزارتومان ببازی و بعد دوباره صد و ده هزارتومان ببری. همین‌که آن ۱۰ تومان را بردی، در هزارتومان، یک‌صدم می‌شود. اگر فرضت بر این باشد، تو همیشه در کازینو خواهی بود، یا کمتر ضرر خواهی کرد یا در حالت‌های خیلی خاص بازنده‌ی بدی نخواهی شد. در واقع کسی که به کازینو می‌رود بازنده است و تو می‌دانی که بازنده‌ای. عده‌ای عرفانشان باخت است، می‌روند که ببازند، مازوخیست‌اند. برایشان حکم جنگ را دارد و کازینوها از همین سیستم روانی انسان‌ها سوءاستفاده می‌کنند. اگر به کازینوهای انگلیس بروید، هرگز انگلیسی‌ها را نمی‌بینید؛ چینی‌ها، ایرانی‌ها و عرب‌ها را می‌بینید که در حال بازی‌اند. آدم‌حسابی‌ها غیرممکن است در آنجا باشند. کازینو جایی‌ست که غریبه‌ها پول‌هایشان را آنجا ببازند. من ضدقمار نیستم و مدتی هم به کازینو می‌رفتم و کارم قمار بود؛ هشت‌بار به یک کازینو می‌رفتم تا یک رمان را بنویسم. اتفاق آن جنونِ باخت و وقتی که لخت می‌شوی تا بیرون بروی، باعث می‌شود اخلاق خودت را هم بهتر بشناسی چون می‌دانی که محدودیت نداری؛ تو می‌روی که ببازی و بدجور هم ببازی. کازینو کشیف‌ترین جای ممکن است. یعنی کسی که قمارباز است انواع فریب‌ها را به کار می‌برد. کازینو با تو کاری می‌کند که مجبور به دروغ می‌شوی. قمارباز یعنی دروغ‌گو و وقتی که دروغ می‌گویی، کم‌کم همه‌کار می‌کنی. از آدم‌های دروغ‌گو دوری کن!

«آهنگر رومی»، استاد محمد در مکه و مدینه

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۲/۲۷

کتاب «المیزان»، نوشته‌ی «سیدمحمدحسین طباطبایی» است و نزد علمای اسلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. المیزان کتابی است که به‌طور جامع و مفصل قرآن را تفسیر کرده است؛ در واقع تفسیری شیعی از قرآن به‌دست داده. القاب مختلفی به سیدمحمدحسین طباطبایی داده‌اند، از جمله حکیم، فیلسوف و مفسر قرآن. محمدحسین طباطبایی، تبریزی و متولد سال ۱۲۸۱ است و سال ۱۳۶۰ (یعنی سه‌سال بعد از انقلاب ۱۳۵۷) فوت شده است. شیوه‌ای که محمدحسین طباطبایی با آن المیزان را نوشته شیوه‌ی «قرآن از روی قرآن» است، یعنی تفسیر قرآن به قرآن. اساس کار تفسیر المیزان به حکم «عِنْدَ الْقُرْآنِ يَفْسِرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» بر قاعده‌ی تفسیر قرآن به قرآن است، بدین معنا که معیار اول برای تفسیر قرآن را خود قرآن قرار داده است. آیات دشوار متشابه را می‌توانید از طریق آیاتی که روشن‌تر است تفسیر کنید. خیلی‌ها معتقدند که تفسیر المیزان تفسیری بسیار درست است. این کتاب جزء دروس حوزه است و همه با احترام از محمدحسین طباطبایی یاد می‌کنند، اما من اینجا می‌خواهم به رندی سیدمحمدحسین طباطبایی اشاره کنم؛ وقتی می‌گویند: «محمد چگونه می‌تواند قرآن را نوشته باشد؟ این اطلاعات را از کجا درآورده، در صورتی که مدام در قریش بوده است؟» قریش در اردن بوده است، اردن هم در مسیر رم است، یعنی مسیر حمله‌ی رم به ایرانیان! در این مسیر و در این چهارچوب‌ها، رومیان بارها با ایرانیان می‌جنگند، گاهی شکست می‌خورند و گاهی شکست می‌دهند. مثلن یک‌بار در «ترابلس» ایرانیان را شکست می‌دهند و هم‌زمان بعد از آن در ارمنستان از ایرانیان شکست می‌خورند. جنگ و گریز این‌ها تا زمان پادشاهی «یزدگرد سوم» مدام ادامه داشته است. ما هفت‌قرن با روم جنگ داشتیم! حکمران روم، آهنگری رومی یا سرداری رومی را مأمور می‌کند تا در اردن به سراغ قبیله‌ای به نام «قریش» برود که از لحاظ خون‌خواری و تازی‌گری زبان‌زد بودند. مأموریت آهنگر رومی در این قبیله این بود که با مردم صحبت کند و جوان‌هایی را که درک بالاتری دارند شست‌وشوی مغزی بدهد. این آهنگر رومی همان «سلمان فارسی» است؛ او بعدها در مدینه، سلمان فارسی شد. او به آدم‌های مختلفی آموزش می‌داد تا به او پیوندند. از آنجا که مختصات پیامبر باید شبیه عیسا باشد (شبهه کسی که خوش‌نام‌ترین است، یعنی دروغ نگوید و مردم به او احترام بگذارند). در این میان محمد آرام‌ترین کسی بود که آنجا وجود داشت. این آهنگر رومی روی محمد کار می‌کند و آموزشاتی را به او می‌دهد. طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید که محمد این آهنگر را زیاد می‌دیده و هم‌چنین می‌گوید که محمد از سلمان فارسی هم درباره‌ی مذاهب بسیار آموخته است، ولی هرگز نمی‌گوید که سلمان فارسی همان آهنگر رومی است. این آهنگر رومی محمد را می‌سازد؛ او را شست‌وشوی مغزی می‌دهد و به او کمک می‌کند که ادعای پیامبری کند. یکی از حدیث‌های مهم محمد که مدام به یاران خود می‌گفت، این است که «اگر یکی از شما به اندازه‌ی سلمان مرا

می‌شناخت، بی‌شک مرا بدبخت کرده بود.» در واقع وقتی می‌خواهد که از وفاداری، صداقت و دوستی صحبت کند، از سلمان فارسی می‌گوید. این سلمان فارسی سرداری رومی بود که از ایرانیان بسیار کینه داشت. در واقع او نفوذی سپاه روم در قریش بود؛ محل قریش دقیقاً در اردن بود. این سردارِ رومی، محمد را آموزش می‌دهد و بعد برای اینکه تأثیرگذارتر بشوند، تصمیم می‌گیرند به مدینه بروند. در مدینه، ارتش روم فاصله‌ی کمتری با آن‌ها داشت. کسانی را آنجا داشتند که می‌توانستند از لحاظ مالی و نظامی به سلمان فارسی کمک کنند. از آنجا که ابوسفیان متعصب و به بت‌هایش وفادار بوده، این‌ها نمی‌توانستند در مکه به‌خوبی جولان بدهند. در نتیجه محمد به مدینه می‌رود. در مدینه دیگر کسی سلمان فارسی را نمی‌شناخت. او تغییر قیافه می‌دهد و در مدینه با اسم دیگری به نام «سلمان فارسی» همراه محمد ظاهر می‌شود و ادامه‌ی تعلیماتش را به محمد می‌دهد. در واقع هر جا که محمد حضور داشته، سلمان فارسی هم با او بوده است. در واقع فرماندهی محمد همان سلمان فارسی است. ایده‌ی حمله‌ی «عمر به ایران» هم ایده‌ی سلمان فارسی بوده است. وقتی که محمد حسین طباطبایی می‌خواهد سلمان فارسی را تحریف کند، نقش او را کمینه می‌کند و می‌گوید سلمان فارسی یک سردار ایرانی بوده که درباره‌ی مذاهب اطلاعاتی داشته است. او این را از اصل قضیه که آن آهنگر رومی ست جدا می‌کند. او مثالی از قرآن می‌زند و از طرف خدا می‌گوید: «ما دانستیم که آنان می‌گویند، بشری این قرآن را به وی درس می‌دهد.» این بشر در واقع همان «آهنگر رومی» بود که در مکه آهنگری می‌کرد. می‌گفت: «زبان آن کسی که قرآن را به وی نسبت می‌دهند، غیرعربی‌ست.» اما آیا محمد زبان دیگری بلد بود؟ می‌خواهد بگوید که زبان مادریش عربی نبوده و عربی، زبان دوم یا سومش بوده است. این سردار رومی هم زبان تازی و هم زبان پارسی بلد بوده و زبان عربی را با لهجه صحبت می‌کرده است، طبیعی است! محمد طبع شاعری هم داشت، سردار رومی ایده‌ها را به محمد می‌داد و محمد به هیئت نثر مسجع، قرآن را می‌ساخت. در ادامه می‌گوید: «گفته‌اند که پاره‌ای از معلوماتش را از سلمان فارسی گرفته است.» توجه کنید، آن دسته از معلوماتی که از مکه دارد از آهنگر رومی می‌گیرد. در مدینه دیگر خبری از آهنگر رومی نیست، ولی کسی که ادامه‌ی معلومات را به او می‌دهد سلمان فارسی است. معنایش این است که سلمان فارسی همان آهنگر رومی‌ست، منتها در لباس و چهره‌ای جدیدتر. چون وقتی که محمد وارد مدینه می‌شود افراد زیادی با او نبودند و نزدیکانش مثل «علی»، می‌دانستند که آهنگر رومی همان سلمان فارسی است. طباطبایی می‌گوید: «گفته‌اند که پاره‌ای از معلوماتش را از سلمان فارسی گرفته که یکی از علمای فارس و دانا به مذاهب و ادیان بوده است.» یعنی می‌گویند که سلمان فارسی، فردی دانا یا مَع بوده که در مورد زرتشت، مسیحیت و تورات به‌واسطه‌ی جنگ‌هایی که با ایرانیان داشته‌اند، اطلاعاتی داشته است. کافی‌ست که انجیل را بدانید؛ انجیل کاملن متأثر از تورات است و تورات هم بسیار تأثیر گرفته از «اوستا» و یا از «گات‌ها». می‌بینید که رابطه‌ی بینامتنی‌ای که سردار رومی (که بدل به آهنگر رومی در مکه می‌شود) و سلمان فارسی در مدینه دارند، دچار این‌همانی‌ست و هر دو دقیقاً یک‌نفرند. ملاها برای سانسور حقایق، می‌گویند که این‌ها دونفرند و اصل روایت را سانسور می‌کنند. این، حقیقتی‌ست که گم شده است. می‌گویند که محمد زیاد سفر نکرده، درست می‌گویند: «وی سفری برای تجارت

به شام (سوریه) داشته است، ممکن است داستان‌های کتابش را از راهبان آن سرزمین گرفته باشد. درحالی‌که سفرهای محمد به شام عبارت بود از سفری با عمویش «ابوطالب»، زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و سفری دیگر با «میثره»، غلام خدیجه. یعنی دو سفر به شام داشته. در واقع دارند راه را گم می‌کنند؛ با مثال‌زدن از سلمان فارسی، ربط محمد را از آهنگر رومی دور می‌کنند. می‌گویند روایت است که همیشه پاتوق محمد در جوار آهنگر رومی بود. چه نسبتی بین محمد و آهنگر رومی بود که تا این اندازه به هم نزدیک بودند؟ رومی‌ها با ایرانیان حدود هفت‌قرن جنگیدند و در نهایت با علم کردن محمد و اسلام، به ایران ضربه زدند. بربرهای صحرای عربستان، اردن و جبل‌عامل، هنوز که هنوز است آن ژن ضدبشری جبل‌عاملی را انتقال داده‌اند و هرچه قاچاقچی که در استرالیا، کانادا و در دنیاست همه لبنانی و در واقع جبل‌عاملی هستند. تمام تروریست‌های حزب‌الله لبنان را که در جنبش سبز برای قتل‌عام مردم آورده بودند، جبل‌عاملی بودند. کثیف‌ترین ژن روی زمین، جبل‌عاملی‌ها هستند. جبل‌عاملی‌ها، اردنی‌ها و مردم آن خطّه، کسانی از جنس قریش بودند، همان استتیک را داشتند و یک‌نفر مأموریت پیدا می‌کند که این قوم بربر را تجهیز و به جان مردم ایران بیندازد. ایران در فنّ کشورداری چنان زبان‌زد بود که نام دیگر بهشت، ایران بود. در واقع محمد وقتی که می‌خواست بهشت را توصیف کند، از زن ایرانی و از امکانات ایران و از خوراکی‌های ایرانی و از جوی آبی که در ایران جاری‌ست می‌گفت. اگر به جوی توصیف‌شده در بهشت توجه کنید، تمام آن توصیف از جوی‌های ایران است. به‌همین دلیل تازی‌ها با حمله‌ی خود به ایران، انگار که به بهشت می‌روند و نگاهی که در جنگ قادسیه داشتند این‌گونه است؛ در قادسیه می‌جنگند تا صاحب بهشت بشوند. محمد به این‌ها وعده داده بود که آن‌طرف مرز بهشت است. برای همین گه‌مسلمانان و قاتلان، به‌عنوان حیواناتی که دارند به بهشت می‌رسند، شجاعانه می‌جنگیدند. آن‌ها بعدها به جان سپاه خسته‌ی رسته‌م افتادند؛ سپاهی که تحت امر شاهی جوان بود که چیزی از جنگ نمی‌دانست. یزدگرد سوم به رسته‌م گفته بود که اگر تو جنگ را شروع نکنی من به جنگ می‌روم. اگر آن شاه جوان به جنگ تاتارها و بربرها می‌رفت کشته می‌شد و این به نحوی یک خیانت از طرف رسته‌م محسوب می‌شد. رسته‌م از جنگ با رومی‌ها برگشته بود، خسته بود و نیاز به استراحت داشت؛ در عین خستگی، سربازانش را به جنگ تازیان می‌برد و آنجا می‌بازند. کار «موتا» هم بعد از این آغاز می‌شود؛ موتا نوعی «دی‌یو» بود. تمام گه‌مسلمانانی که امروزه اسامی ایرانی دارند، به کسانی که اهل بینش و دانش بودند، مثل رسته‌م فرخ‌هرمز و موتا، «دی‌یو» می‌گفتند و کم‌کم این «دی‌یو» بدل به «دیو» شد. در واقع عظمت رسته‌م به جنگ‌آوری‌اش نبود، بلکه به آگاهی‌اش، به سوفیسم و به خردمندی‌اش بود. سیستانی‌ها به گیلانی‌ها بسیار نزدیک‌اند. در سیستان و بلوچستان پلی به‌نام «سرباز» وجود دارد که اهالی آن منطقه اغلب گیلانی‌اند. در واقع رسته‌م فرخ‌هرمز و موتای دیلمی از یک ژن و نژاد بودند و موتا جهت خون‌خواهی رسته‌م به جنگ با تازی‌ها می‌رود؛ او یک پیرمرد بود و شاگردانی داشت و وقتی اهالی «آذرآبادگان» و «خراسان» می‌فهمند که «موتا» با تازیان می‌جنگد، سریع لشکرکشی می‌کنند و به او می‌پیوندند، اما بربرها با همراهی سلاح رومی‌ها و پشتوانه‌ی آن‌ها توانستند در سه نبرد پیروز شوند. اصل قضیه این است و تمام داستان‌هایی که واژگونه می‌شوند، سوژه‌اش

همین است و ما تمام این‌ها را از «دی‌یو» داریم که امروزه به آن «دیو» می‌گویند. در واقع آن «روشنی پایدار» به ما رسیده؛ روشنی مدام دی‌یو، «دی‌یوی موتا»، «رتو موتا». ما اکنون آن روشنی را داریم که نجات‌بخش و آیینی راه ماست. متافیزیکی و جادو نیست که خامنه‌ای آن را به انس و جن ربط می‌دهد. این، جانی‌ست که از هستی ایرانی، از آتش و نه از سحر، بلکه از دی‌یو می‌آید، چون آن برنایی و آگاهی جاودانی است. هرچه قدر که ما را بکشند، آن آگاهی ماندگار است؛ آن آگاهی‌ای که در «قلعه‌ی موتا» (عرب‌ها می‌گفتند «قلعه‌ی الموتا»، بعد «آلموت» شد و پس از صفویه گه مسلمانان برای اینکه این را هم دفرمه کنند، آن را آلموت نامیدند تا ما به خود موتا پی نبریم) وجود دارد! به ما «حشاشین» هم می‌گویند؛ حشاشین هم از طایفه‌ی گیلانی‌ها و دیلمی‌ها هستند، چون هنوز هم گیلانی‌ها را در قزوین دارید، هنوز هم از همان تبار گیلانی در الموت هستند. اگر به «دیزین» بروید، همان گیلانی‌ها را در بالای کوه دارید. یعنی این‌ها را در «دیلمان»، «منجیل» و در «رستم‌آباد» دارید که زبان‌شان هم گیلکی‌ست. آن‌ها هنوز هستند و خانواده‌ی رسته‌م فرخ‌هرمز، همین نزدیکی را با این‌ها دارند. این کل داستانی است که برنایی را از آنجا داریم. تاریخ ما دفرمه شده، یعنی عده‌ای که از کوروش یا رسته‌م سخن می‌گویند، هیچ درکی از رسته‌م ندارند. رسته‌م، یکه‌بزن لات نبود، او برنا، دانایی‌مرد، استراتژیست و مغز متفکر ایران بود. وقتی که می‌گفتند پهلوان پهلوانان، «پهلوانی» نزد ایرانیان هوش و دانایی بود، نه زور بازو، و این چیزی بود که رسته‌م را پیروز می‌کرد و جهان رزم از او هراس داشت. موتای پیر وقتی می‌شنود که رسته‌م را گردن زدند به پیشواز او می‌رود. بقیه‌ی ایرانیان، گه مسلمان و کثیفی و کثافت می‌شوند. حتی مغ‌ها، حتی زرتشتی‌ها به لشکر اسلام پناه می‌برند و به موتا و گیلانی‌ها خیانت می‌کنند و برده‌ی اسلام می‌شوند. آن‌هایی که مقاومت می‌کنند گردن زده می‌شوند، اما پسران موتا در گیلان تا ۲۰۰ سال مقاومت می‌کنند. آن مقاومت هنوز هم هست، برای همین است که اسلام گیلان را دفرمه کرده. اگر به گیلان بروید همه آنجا ضد‌مذهب و ضد‌اسلام‌اند، ولی هزاران کثیفی‌زاده (امام‌زاده) در ۴۱ سال گذشته در گیلان ساخته‌اند، به‌طوری‌که تعداد کثیفی‌زاده‌ها (امام‌زاده‌ها) صدبرابر شده است. آن‌هایی که درباره‌ی تاریخ جنگ‌های ایران و روم خوب مطالعه کرده‌اند، می‌دانند که هم لشکر ایران و هم روم به چه خستگی‌ای رسیده بود. ۱۴۰۰ سال پیش رومی‌ها برای همیشه بر ایران پیروز شدند، در واقع اسلام پیروز شد؛ قادسیه به ۱۴۰۰ سال پیش برمی‌گردد. در صورتی که اکنون در سال ۲۰۲۰ هستیم. اگر ۶۶ سال پیش از میلاد را به این اضافه کنید، ۶۸۶ سال پیش می‌شود؛ ۶۸۶ سال پیش از ظهور اسلام، اولین جنگ ایرانیان در اواسط امپراتوری دوره‌ی اشکانی یعنی سال ۶۶ پیش از میلاد، در دوره‌ی متأخر جمهوری روم (روم جمهوری‌های مختلفی داشته) با رومیان آغاز می‌شود و در طول هم‌زیستی اشکانیان و ساسانیان، ما این جنگ‌ها را با روم داشتیم، هم امپراتوری روم و هم امپراتوری روم شرقی. اتفاق تمام این جنگ‌ها محدود به ایران و روم نمی‌شدند، دولت‌های دست‌نشانده‌ای هم که این دو امپراتوری داشتند، مدام باهم درگیر بودند. در این ۶۸۶ سال، روزی نبود که ایران با روم در حال جنگ نباشد. اگر خودشان هم در جنگ نبودند، مستعمره‌های‌شان در حال جنگ با یکدیگر بودند. این جنگ‌ها یا در «ترابلس» اتفاق می‌افتاد و یا در ارمنستان. ارمنستان ارزشی حیاتی برای ایران داشت، چون در

بلندی بود و از شمال نمی‌توانستند به ایران حمله کنند. وقتی رومی‌ها خسته می‌شوند، به‌ناچار یک استراتژی سوپژکتیو (ذهنی) را انتخاب می‌کنند، یعنی طی پروژه‌ای یکی از اساسی‌ترین دانشمندان خود را که اسم‌های مختلفی برای او گذاشته‌اند، مأمور این کار می‌کنند. بهتر است که از همان «آهنگر رومی» موجود در مکه یاد کنیم، چون تمام کتب تاریخی عربی متفق‌القول هستند که محمد، شاگرد یک آهنگر رومی بوده و باز همه متفق‌القول هستند که محمد در مدینه شاگرد سلمان فارسی بوده و باز همه معتقدند که سلمان فارسی، تغییر نام و تغییر قیافه داده است. یعنی نزدیکان محمد می‌دانسته‌اند که اسلام توسط سلمان فارسی پدید آمده است و او همان آهنگر رومی بوده؛ یعنی همه واقعیت و حقیقت سلمان فارسی را می‌شناخته‌اند.

وقتی آمریکایی‌ها به عراق حمله می‌کنند، اولین کاری که می‌کنند این است که کتاب‌خانه‌ی ملی عراق را به آتش می‌کشند، تا تمام اسناد و مدارک دوران اشکانی و حتی اوایل ساسانی نابود شود. در صورتی که ساختمان ارتش روبه‌روی کتاب‌خانه‌ی ملی عراق قرار داشته، آنجا را به آتش نمی‌کشند و حتی آنجا جلوس می‌کنند، ولی آن کتاب‌خانه را که بزرگ‌ترین مرکز اسناد تاریخی بود به آتش می‌کشند. تمام روشن‌فکران دنیا به‌جز ایرانیان، به‌جز گه‌مسلمانان ایرانی به این فاجعه‌ی عامدانه اعتراض می‌کنند. تمام دانشمندان و زبان‌شناسان و باستان‌شناسان و متفکران دنیا در آن سال به این کار وحشیانه‌ی سربازان آمریکایی (حمله به کتاب‌خانه‌ی ملی بغداد) به‌شدت اعتراض کردند. وقتی شما تاریخ این دوره را می‌خوانی حیرت می‌کنی. در آن کتاب‌خانه اسناد بسیار مهمی وجود داشت که به ایران و تمدن و تاریخ ایران تعلق داشتند. زبان بغداد (زبان تیسپون) پارسی بود و آن اسناد همه به زبان دوره‌ی اشکانی بودند که آمریکایی‌ها مانند داعشی‌ها آن اسناد را به آتش می‌کشند و هر چیزی که از آن دوره‌ی بزرگ هست، هر ساله توسط داعش به آتش کشیده می‌شود. در واقع داعش تمام آثار باستانی و مجسمه‌هایی را که از آن دوران باقی مانده بود و همچنین آثار جنگ «گیل‌گمش» را از بین برد. در جنگی که بین «گیل‌گمش‌ها» و سوئدی‌ها اتفاق افتاده بود، گیل‌گمش‌ها پیروز شده بودند؛ آن‌ها همان گیلانی‌ها هستند؛ گیل‌هایی که اندام گاومیش دارند. گیلک‌ها به گاومیش، گمش می‌گویند، «گیل‌گمش» یعنی «گیلکی که اندام گاومیش دارد». همان‌هایی که بعدها در دوران اسلام به آن‌ها «دیو» گفتند، چون تنومند و بزرگ بودند، اما این تنومندی به هیکل‌شان نبود، بلکه به افکار و روشن‌بینی‌شان بود. از همان زمان است که می‌گویند گیلانی‌ها باهوش‌اند چون ماهی سفید می‌خورند، این دلیل مزخرف است، هوش گیلانی‌ها از همان بنیه‌ی فرهنگی و تاریخ گیل‌گمش می‌آید. اگر از این زاویه نگاه کنید متوجه می‌شوید که چگونه ما در ایران قلب تاریخ را داریم. وقتی «میترائیسم» و «زروانیسم» و «مانی» (سه تا مانی داریم) را می‌خوانید، هیچ اثری از این‌ها نیست و تمام این اسناد نابود شده است. شما باید در روم دنبال آثار مانی و عبادت‌گاه‌های مانوی‌ها بروید و در آنجا هم تحقیقاتی داشته باشید. ناگهان می‌فهمیم که تمام مناسک انسانی و زیبایی که کلیسای مسیحیت دارد، همه از ایران می‌آید! و این‌ها هیچ از خودشان ندارند. جبل‌عامل وحشی و تازی هرگز نمی‌تواند دستاوردی انسانی داشته باشد. تمام مناسک ما به آن‌ها نسبت داده می‌شود و بعد این گه‌مسلمانان باید ۴۱ سال بیایند و بر ما حکومت کنند. فقط این‌ها هم نیستند، در

دوره‌ی پهلوی هم گه‌مسلمانان بودند، در دوره‌ی قاجار هم به طرز کثیفی حضور داشتند. در واقع بعد از سال‌ها «رضاشاه» می‌آید و به داد ما می‌رسد؛ رضاشاه هم چون ریشه‌های شمالی و آن خون ایرانی در رگ‌هایش جریان داشته، سعی می‌کند که ایران را نجات بدهد، اما پسرش تمام کارهایی را که پدر کرده بود به کثافت می‌کشد؛ بوسه بر پیشانی ملاکاشانی می‌زند و حکومت را در دست می‌گیرد و ما دوباره حکومت اسلام را داریم. اگر از این زاویه نگاه کنید و درباره‌ی جنگ‌های تاریخی‌ای که بین روم و روم شرقی و امپراتوری ایران اتفاق افتاده بخوانید، حیرت می‌کنید که رومیان ۶۸۶ سال با ایرانیان جنگیدند و هرگز نتوانستند بر ایرانیان پیروز شوند. ۵۳ سال پیش از میلاد، حمله‌ی «کراسوس» رومی را داریم و وقتی که کراسوس با آن عظمت به ایران حمله می‌کند، شکست می‌خورد. این‌ها برای جنگ از «رود فرات» می‌گذرند! رود فرات را که عرب‌ها مال خود کرده‌اند، از نقاط مرکزی ایران بوده. «میان‌رودان» را که به «بین‌النهرین» بدل کرده‌اند از نقاط اساسی ایران بوده است. در واقع ایران واقعی در «اراک» (عراق) است. اراک امروز، ایران کوچک شده است؛ «ارئی». در کتاب‌خانه‌ی ملی بریتانیا تمام این مدارک وجود دارد و با خواندن آن‌ها از بزرگی‌تان حیرت می‌کنید و بعد متوجه می‌شوید که مشتی بربر و تازی و کثیف چگونه شما را تحقیر می‌کنند. این‌ها مهتر شما هستند و برای شما منبرنشین می‌کنند و شما به‌مثابه‌ی گوسفندانی پای این منبرها هستید، در صورتی که نیاکان ما هیچ اهمیتی به این بوزینه‌ها نمی‌دادند. ما در فن مملکت‌داری و کشورداری به حدی رسیده بودیم که دنیا از عظمت ما حیرت می‌کرد. بعد از اسلام همه‌ی این‌ها دفرمه می‌شود و سیستم پادشاهی‌ای که بعد از اسلام داریم، بلاهت و کثافت مطلق بوده است. بی‌هیچ استثنایی فرمی از انسان در این‌ها پیدا نمی‌شده است. در ایران پیش از اسلام، پادشاهان محافظت‌کننده‌ی شهرها بوده‌اند و روح شهرها را در دست داشته‌اند. در آن دوران پادشاه یک‌نفر نبوده، بلکه گاهی یک کمیته یا یک انجمن بوده است. مثلن ما «مجلس مَهستان» را در دوره‌ی اشکانیان داشتیم. ما آن‌زمان پارلمان داشتیم. تمام این فرهنگ‌های پارلمانی‌ای که امروزه وجود دارند، یا عده‌ای می‌گویند دموکراسی مستقیم از یونان آمده، مزخرف است، چون تمام‌شان از دوره‌ی اشکانی می‌آیند. خود یونانی‌ها در «ایونیه» (شهری در مرز ترکیه و ایران که در آن دوران متعلق به امپراتوری ایران بوده است) درس می‌خواندند. در سال ۵۶ پیش از میلاد، «لیسینیوس کراسوس» شکست می‌خورد و آن موقع روم، حکومتی سه‌نفره داشت. در واقع عظمت ایران به‌گونه‌ای بود که آن‌ها با توطئه‌ی اسلام و کثیفی‌گری و با انگل‌انداختن درون ایران، توانستند بر ما پیروز شوند و آن انگلیزاسیون در هیئت انگیزاسیون هنوز در ایران ادامه دارد. یعنی ایرانیان تا نتوانند انگل را از خودشان جدا کنند، تا از اسلام به‌مثابه‌ی انگل رهایی پیدا نکنند، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. جنگ بزرگ ما با کثیفی‌گری و با فکر کثیف است. فکر کثیف مترادف با اسلام است. اساسن اسلام یک حيله‌ی رومی در جهت نابودی تمدن ایرانی‌ست و آن تمدن ایرانی است که باید «ایالات متحده‌ی ایران» را بسازد. حالا مشتی کثیفی از این ایده‌ی من که درباره‌ی آن بسیار سخنرانی کرده‌ام، دارند سوءاستفاده می‌کنند. ایده‌ی من درباره‌ی یک برنامه‌ریزی طولانی درباره‌ی آینده است که چگونه با تحقق تمدن ایرانی، ما می‌توانیم به یک عظمت سمنتیک برسیم. در واقع تمام «ایران بزرگ» یعنی نیمی از دنیا را داشته باشیم بدون اینکه اعمال

زور و قدرت بکنیم. یعنی خراسانِ بزرگ، اِراک (عراق)، کردستان بزرگ، آذربادگانِ بزرگ، سیستان و بلوچستانِ بزرگ و... شکل بگیرد. همه‌ی این‌ها یک زیرمجموعه از تمدن ایرانی هستند. اگر هر کدام از این‌ها از تمدن ایرانی کم بشود، چیز بزرگی از آن کم شده است. این طور نیست که بگوییم که یک قوم، این را تولید کرده است، من از گیلان صحبت می‌کنم، چون بر آن اشراف دارم اما تمام این داستان‌ها را اقوام ایرانی داشته‌اند؛ مثلن همین لرها چندین تغییر سیستم داده‌اند. باید یک‌بار به‌طور مفصل بحث کنم که چگونه «ایر» بدل به «ایل» شد، این «ایلامی» که اکنون دارید، در واقع «ایرجی» هستند. شهرستان‌های «ایزج» و «دیزج»، «ایرجی» هستند. «ایرج» یکی از پسران پدر ایران است. این «آئیرایی» که می‌گویم، از ایرج هم می‌آید و ریشه‌های جنوبی به‌بسیاری دارد و این، گسترش یافته است. این ازدواج‌ها، این مخلوط انسانی، قدرتی به ایرانیان داده که هرچه می‌گذرد، ما را از آن دور می‌کنند. تمام کسانی که علیه ایران اکت می‌کنند، گه‌مسلمان، آیت‌الله‌زاده و یا کثیفی‌زاده‌اند که دم به ساعت از نابودی ایران و از اسلام حرف می‌زنند. همه‌شان ریشه‌ی گه‌مسلمانی دارند. خاتمی را نگاه کن، می‌گوید که من موافق «فدرالیسم» در ایرانم، چرا این را می‌گوید؟ چون گه‌مسلمان است. آدم حساسی‌ها که چنین حرفی را نمی‌زنند، چون فدرالیسم برای کشورهای گسسته است، نه برای کشوری یک‌پارچه چون ایران. ما خود ایران اکنونی را ایالتی از ایرانِ بزرگ می‌دانیم. همین که از کوچکی و تکه‌پاره کردن حرف زدند، به ایرانِ بزرگ فکر کنید. ایده‌ی ما ایرانِ بزرگ و ساختار بزرگ است، چون ما بخش گم‌شده داریم. در واقع تمدنِ ایرانی، بدون برهم‌نمایی کل کردستان نمی‌تواند شکل بگیرد، ما اگر آذربادگان را نداشته باشیم، چیز بسیار بزرگی کم خواهیم داشت؛ اصلن بدون آذربادگانِ بزرگ، ایرانِ بزرگ را نمی‌توانید تشکیل بدهید و آن تمدن نمی‌تواند شکل بگیرد. مگر بدون گرجستان و بدون ازبکستان می‌شود؟ اصلن محال است که تمدن ایرانی بدون خراسان بزرگ شکل بگیرد، و این معنایش این نیست که ما کشورگشایی کنیم، بلکه ما فرهنگ‌گشایی می‌کنیم. ما از یک فرهنگ و از یک ایده‌ایم، ما گه‌مسلمان و حرام‌زاده و کثیفی و بت‌پرست نیستیم و فکر کثیف نداریم؛ «الله» یک بت است، شیطان‌شان هم یک بت است، در صورتی که ما وقتی از «اهریمن» حرف می‌زنیم، از اندیشه‌ی بد می‌گوییم. «اهورامزدا» یک وجود عینی نیست، اندیشه‌ی نیک است. در هیچ‌جا نمی‌بینید که «مهر»، «مانی» یا «زرتشت» خود را پیامبر نامیده باشند؛ این‌ها خردمندند. خرد از «سوف» می‌آید، «سین»، «واو»، «ف» که اسلام این را هم به متافیزیک ربط داد. سوفی ما یعنی «دانشمند»، یعنی کسی که آئیرایی است، این «دانشمند» از «دان» و از «دئنا» می‌آید. در واقع این‌ها علمی و دانشین هستند، مثل رسته‌م فرخ‌هرمز که دانشی‌ترین بود و دانش جنگ داشت. به دلیل به آتش کشیدن کتب تاریخی و باستانی ایرانی، پردیسی (فردوسی) نتوانست از دانش جنگ رسته‌م بگوید. «رُستم» در واقع «رُستَم» و «رُستَهَم» است. رسته‌م از «مَرته‌م» می‌آید؛ «تَهَم» یعنی «دانه‌ی خودرو» و «رسته‌م» یعنی «اتحاد دانه‌های خودرو»، وقتی این دانه‌ها به رُستن می‌رسن؛ به برآیند مطلق از رشد، از انسان، از کمال می‌رسند که ما نام آن را «رسته‌م» می‌گذاریم. رسته‌م همان ابرقدرت دوم است و این‌ها بر اساس فلسفه‌ی ایرانی شکل گرفته که متأسفانه هیچ ایرانی‌ای نسبت به آن آگاهی ندارد. تمام این‌ها از «دی‌یو» ریشه می‌گیرند. بدون اشاره و احاطه بر دی‌یو،

هرگز این آگاهی اتفاق نمی‌افتد. گه‌مسلمان‌ها اسم دی‌یو را «جن» یا «انس» می‌گذارند، چون شناختی ندارند و عقب‌مانده و از ژن پلیدند. در واقع خطّه‌ی خیر مرکزی با ایران کوچک (اراک) است. اِراک هرگز عربی نبوده، نمی‌تواند عربی باشد. این‌ها بحث‌های مهمی هستند که مِلاها و یا همان راهزنانِ جبل‌عاملی وارد فرهنگ ما کرده‌اند. این‌ها موضوعات بسیار خطرناکی هستند. این سیدها، معمولن جبل‌عاملی و اردنی و از آن منطقه هستند، خوی کثیفی‌گری دارند و کثافت‌اند. زبان عربی، زبان بسیار جذّابی است، ولی اختلاط زبان عربی با زبان پارسی غیرممکن است چون پارسی یک زبانِ Arian، از جمله زبان‌های Arian European است که به‌خاطر کثافت‌کاری هیتلر، به Indian European بدل شده است. در صورتی که زبان تازی‌ها «خیشومی» (سامی) است، زبان عربی، زبان «عبری». این، چیزهایی‌ست که مردم ایران و جوان‌ها نمی‌دانند. این علم، علمی باطل‌شده و مدفون است، باید بر آن اشراف پیدا کنید!

گرامی‌داشت زنان در تمدن ایرانی!

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۸/۰۷

اگر از لحاظ در زمانی بنگرید، در هیچ تمدنی چون تمدن ایرانی زنان را گرامی نمی‌داشتند. همه‌ی تعجب من از فمینیست‌های مسلمان است، از کسانی که ادعای فمینیستی دارند، اما مدام سنگ «زنان اسلام» را به سینه می‌زنند؛ امثال «نوشین‌های خراسانی» و مدرسه‌های فمینیستی جعلق! اغلب تیول‌های فمینیستی ایرانی نیستند و به شدت عربی‌زاده‌اند. سراسر زبان عربی را کاوش و اسامی عربی را نگاه کنید، همه‌ی اسم‌ها مردانه‌اند. مثلن «حسین ابن علی»، اما «حسین ابن فاطمه» نداریم. اگر بگویید حسین ابن فاطمه یعنی به حسین توهین کرده‌اید! «محمد ابن آمنه» نداریم و «محمد ابن عبدالله» داریم! «علی ابن ابی‌طالب» داریم، «فاطمه ابن محمد» نداریم و «فاطمه ابن خدیجه» نداریم. در واقع خالق و خدای اصلی یک انسان مادر اوست، اما در کل زبان عربی، به دلیل زن بودن مادر، نام او را از نام شخص حذف می‌کنند. اساسن اسامی زن را در پسوندهای عربی نمی‌بینید. اینکه می‌گویند «بهشت زیر پای مادران است.» در صورتی بهشت زیر پای مادر قرار می‌گیرد که فرزند پسر به دنیا بیآورد، اگر مادری فرزند دختر به دنیا آورده باشد، باید زنده‌به‌گور شود و در جهنم هم او را راه نمی‌دهند! معمولن می‌گویند: «اندیشه در زبان اتفاق می‌افتد.» وقتی خود زبان ماهیتی ضد زن داشته باشد، چگونه می‌تواند اندیشه‌ای در آن شکل بگیرد که ضد زن نباشد؟! می‌گویند: «شعر اتفاقی ست که در زبان می‌افتد.» اگر کلیت یک زبان ضد زن باشد، مگر می‌شود شعری در آن زبان اتفاق بیفتد که ضد زن نباشد؟! تفکر و اندیشه هم همین است، زبان است که تولید اندیشه می‌کند. اگر فرض کنید که اسلام یک اندیشه باشد، وقتی خود زبان عربی و اسامی عربی مردانه هستند؛ اسلام به عنوان اندیشه‌ای که در قرآن و زبان عربی اتفاق می‌افتد، چگونه می‌تواند فمینیست باشد و زن را رعایت کند و برای زن باشد؟! علاوه بر زبان عربی، زبان انگلیسی هم این گونه است؛ مثلن در زبان انگلیسی می‌گویند «جیم ریچاردسون» که در واقع «ریچاردسان» است یعنی پسر ریچارد، می‌گویند «جولیا پیترسون»، پیترسون یعنی پسر پیتر، هرگز نمی‌گویند «جولیاسون» یا «سیلیوسون»؛ همیشه این «سان» باید پسر باشد، مثلن نمی‌گویند «ریچاردگرل»! اگر به نام خانوادگی اکثر خانواده‌های انگلیسی نگاه کنید، «سان» را خواهید دید؛ مثل ریچاردسون، پیترسون، رابرتسون؛ هرگز نمی‌گویند «رابرت گرل» یا «ریچاردگرل»! شما خانم هستید و «جولیا» نام دارید، اما «جولیا پیترگرل» نمی‌شوید، بلکه نام شما «جولیا پیترسون» خواهد شد. ریچاردسون! شما زن هستید و «سان» نیستید، حتی وقتی زن باشید فامیلی شما مردانه است! حدود ۳۰ درصد از اسامی انگلیسی این گونه هستند. چرا این زبان چنین ماهیتی دارد؟ در واقع هر جا که «مذاهب ابراهیمی» استیلا دارند این گونه است، مذاهب ابراهیمی ضد زن هستند و زن را مصرف می‌کنند. مگر جز این است که «مسیحیت» از دل «جیوش‌ها» بیرون می‌آید و جیوش‌ها و «تورات» ضد زن هستند؟! با اینکه مدام «انجیل» را مدرن می‌کنند، ولی باز هم آن خصلت ضد زن بودن

را دارد، چون این ماهیتِ زبان است. تنها زبانی که زن در آن حضور دارد، «زبان پارسی» است. اسامی نازنین ایران باستان را نگاه کنید؛ «سیمین دُخت» به معنی «دخترِ سیمین»، «آبان دُخت» به معنی «دخترِ آبان» که همسر «داریوش بزرگ» بود، «مِهین دُخت»، «میهن دُخت»، «ایران دُخت»، ببینید چه زیباست! ما «انگلیش گِرل» را به عنوان یک نام نداریم، اما «ایران دخت» را داریم که معنای آن «دخترِ ایران» است. بعد ما زبان پارسی را که مبنای دین ایرانی و زبانی انسان محور است کنار نهاده ایم! محال است یک زبان انسان را رعایت کند و زن را رعایت نکند، شما چطور می توانید زن و زندگی را رعایت نکنید و ادعای زبانیّت داشته باشید؟! «زبان» گفتنی است که می گوید و ما این همه قدرت و اعجاز را در زبانی که به مثابه ی یک دستگاه فلسفی به ما ارث رسیده به کناری وانهادیم و مسلمان شدیم و تن به کثافت دادیم! این بلاهت چگونه ممکن است؟ مگر از سر ضعف! در واقع وقتی قادسیه چی ها به ایران حمله می کنند، شمشیر را بالای گردن می گذارند و می گویند یا بگو «اشهد ان لا اله الا الله» یا گردنت را می زنیم؛ یعنی ما ملتّ مجبوری بودیم، اما آیا امروز شما مجبور هستید مسلمان باشید؟ پدران شما بعد از جنگ قادسیه مجبور بودند بگویند «اشهد ان لا اله الا الله»، آیا شما امروز مجبورید این را بگویید؟ چرا هفده بار در روز «الله» در رکوع و سجده به شما تجاوز می کند؟! چرا به زن و دخترتان که عشق و زیبایی شما هستند اجازه می دهید به رکوع و سجده بروند و الله به آن ها تجاوز کند؟! بعد می گویند: «من ناموس دارم.» این چه ناموسی است که آن را در اختیار الله قرار می دهید؟! از هستی زن آن ملا و پاسداری که همسرش را مجبور می کند نماز بخواند و هفده بار در روز خود را تسلیم الله کند چیزی باقی نمی ماند. همه ی هدف آن ها این است که به زن حمله کنند و زن را تحت سیطره و فشار قرار دهند. در هیچ زبانی اسامی ای چون «سیمین دخت» و «آبان دخت» ندارید، فقط در زبان پارسی باستان این گونه است، بسیار تلاش کرده اند تا این زبان را هم نابود کنند. این اسامی از دل تاریخ درآمده اند و چیزی نیستند که مد شده باشند، حتی فمینیست ها هم چنین اسامی ای را برای دختران خود انتخاب نمی کنند. اسامی ای چون ایران دخت و آبان دخت زیباست و باید رایج شوند، این ها زبان را به تعادل می رسانند و آن خصلتِ مردانه ی اسامی را سلب می کنند، زبان باید به توازن برسد. آیا این حرف ها را یک فمینیستِ مسلمان و تیول فمینیستی ای که مدام از اختیاری بودنِ شرم می گویند می زند؟ آن ها مبارزه می کنند که شرمندگی اختیاری باشد! یعنی یک زن اختیار داشته باشد از اینکه «پستان» و «کُس» دارد شرمند باشد یا نه! خیلی احمقانه است! یارو برای حجاب اختیاری می جنگد و ۲۰ سال زندان می گیرد! او از سرِ بدبختی و نادانی می جنگد. در واقع تیول فمینیستی او را وادار می کنند که برای حجاب اختیاری بجنگد، یعنی او می جنگد که هروقت دلش خواست از زن بودن خودش شرمند باشد و دچار حجب شود. بعد جمهوری اسلامی او را دستگیر می کند و کتک می زند و ۲۰ سال هم حکم زندان می دهد، اسم شان هم «مبارز» می شود! این چه مبارزه ای است؟! مبارزه که در بلاهت اتفاق نمی افتد، بگو من می جنگم برای پوشش اختیاری! شما باید دقیق توجه کنید؛ «ایرانارشیست» و «برانداز» باید این نگاه ریز را داشته باشند، در نویسش قانون اساسی تازه، این نگاه جزئی نگرانه و دقیق باید مستتر باشد، زبان نباید مردانه باشد. برای اینکه ساخت زبان مردانه نباشد باید زنانی بیایند و در ملأ

فحش بدهند و ما ببینیم که فحاشی زنان چگونه است؟ خانم محترمی به من می گوید که مثلن به فلان بسیجی بگو «پدرجنده!» «پدرجنده» یعنی پدر آن بسیجی با همه سکس می کند و چنین چیزی برای آن فرهنگ مردانه افتخار است! افتخار مسلمان‌ها این است که مردی شش زن داشته باشد! کسی که شش زن صیغهای دارد در واقع جنده است، ولی پدرجنده که به او فشار نمی آورد! اگر به او بگویم پدرجنده، باد به غبغب می اندازد چون با این واژه ضربه‌ای به او وارد نشده. به خاطر اینکه شما کار فرهنگی و زبان‌شناسی نکرده‌اید و شاعران و نویسندگان و روشن‌فکران شما همه گه‌مسلمان و کم‌مسلمان بوده‌اند، همه‌ی کارها را که یک‌نفره نمی‌توانم انجام بدهم! آیا ما باید به دنبال براندازی باشیم یا پی فرهنگ‌سازی؟ در ایران باید قدرت سیاسی داشته باشید تا بتوانید اعمال قدرت فرهنگی و اقتصادی کنید، تا آنجا قدرت سیاسی در دستتان نباشد نمی‌توانید کاری بکنید، این‌ها مهم هستند و برای همین است که ما می‌جنگیم؛ این‌طور نیست که اگر فرهنگی را عوض کنید همه‌چیز عوض شود، اصلن تا قدرت سیاسی نداشته باشید، فرهنگ عوض نمی‌شود. هزاربار مثال زدیم وقتی که انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد، «خامنه‌ای» یک جعلی بود، او در انجمن‌هایی که «اخوان ثالث» حضور داشت گوشه‌ای پشت در می‌نشست. او نوچه‌ی «محمد مختاری» بود و وقتی محمد مختاری را کشتند گفتند که او آدمی گمنام بود، در صورتی که خامنه‌ای جزء نوچه‌های امثال اخوان ثالث و محمد مختاری در مشهد بود و هیچ‌کس به او اهمیتی نمی‌داد! حالا همان آدم به قدرت سیاسی رسیده و قدرت سیاسی او را به قدرت اقتصادی رسانده و اکنون بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه دارد. او شاعرانی چون «علی معلم دامغانی» را به بیت می‌برد تا برای او شعرخوانی کنند و چون خامنه‌ای قدرت سیاسی دارد، آن‌ها مثل مرید و برده زیر پایش می‌نشینند؛ علی معلم دامغانی یک مثنوی می‌خواند و خامنه‌ای به او می‌گوید در فلان بیت از شعرت فلان کار را بکن! علی معلم دامغانی یک قاتل است، ولی به اندازه‌ای دانش شعر کلاسیک دارد که خامنه‌ای نتواند به او نقدی وارد کند! خامنه‌ای قدرت سیاسی دارد، به همین دلیل دامغانی باید از او اطاعت کند! برای همین است که بین مسلمانان هیچ شاعری وجود ندارد، هیچ شاعری نمی‌تواند مسلمان باشد، هر شاعری که مسلمان باشد فقط می‌تواند برده باشد و برده هرگز نمی‌تواند شاعر باشد! شاعر یعنی غرور، مگر برده می‌تواند شاعر باشد؟! هر لمپنی یک کتاب مزخرف منتشر می‌کند و خود را شاعر می‌نامد، مگر می‌شود؟! هر احمقی که نمی‌تواند روشن‌فکر باشد، روشن‌فکر یعنی روشنگر، یعنی شما باید قبول شجاعت کنید و بر اساس شجاعت روشنگری کنید، باید جان و روح خود را در تبعید و زیر تبر ببرید، هر ابله‌ی که نمی‌تواند روشن‌فکر باشد. در ایران اگر کراوات بزنی روشن‌فکر می‌شوی! همه را روشن‌فکر می‌نامند، در حالی که این‌طور نیست! شعور، آگاهی و دانش به تو شجاعت می‌دهد. چه کسی می‌ترسد؟ کسی که نمی‌داند، آنکه می‌داند، نمی‌ترسد و آنکه نترسد شروع به روشنگری می‌کند، چون باید دانش خود را پرورش دهد و آن را تبلیغ و ترویج کند، پس باید صدا باشد؛ صدا در بین گه‌مسلمانان یعنی پذیرش خطر و ریسک. صدایی که از سر آگاهی حرف بزند مگر اینکه علیه اسلام باشد، یک گه‌مسلمان شهید می‌شود تا کسی علیه اسلام حرفی نزند. پس یک روشن‌فکر باید ریسک کند و کار ما ریسک کردن است. تک‌تک ایرانارشیست‌ها روشن‌فکرانی هستند که مدام در ریسک‌اند، چون با گه‌مسلمانان طرف هستند.

گه مسلمانی که علی ابن ابی طالب، محمد ابن عبدالله، ابوسفیان ابن حرب و... است، همه‌ی آن‌ها با پسوند مردانه و مرگ هستند! برای همین است که پرهیزگار و مرگ‌اندیش‌اند و گورشان بت‌کده است. گور خمینی را نگاه کنید؛ به اندازه‌ی یک شهر در قبر خمینی طلا ریخته‌اند، این پول را از کجا آورده‌اند؟ این پول حق مردم ایران است، نانی‌ست که از شکم مردم دزدیده شده، کل آن طلاها باید ذوب شوند و به مردم برگردند. بر قبر خمینی فقط می‌شود یک مستراح ساخت! آن گور باید هزاربار خراب شود. هشت نسل قبل و بعد از خمینی باید نابود شوند، تا دیگر در تاریخ ما کسی جرأت نکند نام خود را خمینی، خامنه‌ای یا خاتمی بگذارد، این مزدورشیپ قابل تحمل نیست و وصله‌ی کثیفی‌ست که در تاریخ ما باقی مانده است. فرانسوی‌ها آن قدر مدرن شده‌اند که در کلیساها عروسی می‌گیرند و کنسرت برگزار می‌کنند و می‌رقصند، ما هم باید از چنین انقلاب‌هایی درس بگیریم و تجارب انسانی‌شان را به کار بگیریم. به‌طور مثال در مساجد مهمانی بگیریم. در کلیساهای فرانسه حتی کشیش هم رقصنده است! انقلاب فرانسه به این زیبایی منجر شده، روی دیوارهای کلیسا مدام یادگاری‌هایی از انقلاب فرانسه است. این جملات باید در ذهن‌تان بماند و بعد از براندازی، جملات زیبای ما در مساجدی مثل «گوهرشاد» باید دیده شود، وجود هر مسجدی در محله، نمایه‌ای از عقب‌ماندگی آن محله است، مگر آن‌هایی که بناهای تاریخی هستند و باید آن‌ها را تغییر کاربری بدهیم. باید به این مساجد زیبایی بدهیم، پیام‌های ما، این ستیز انسانی ما علیه بوزینه‌گری و اسلام، این گزاره‌های ماندگارمان را باید بر دیوارهای مساجد بنویسیم و تاریخ به یاد داشته باشد که ما چه روزهای صعبی را گذراندیم؛ که چگونه به «سارای» تجاوز شد، که چگونه «فوکو» را کشتند، که چگونه تن پاره‌پاره‌ی «چکاوک» را در «لويزان» رها کردند، وای!

من عمر علمی‌ام را فدای ۴۲ سال بلاهت نمی‌کنم!

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹

تازی‌ها عده‌ای بیابان‌گرد و چادرنشین بودند. خصلت چادرنشین‌ها این است که هر جا که چادر بزنند آنجا را مال خودشان می‌دانند؛ این خصیصه‌ی بی‌ریشه‌هاست، هر جا را که چادر زدند برای خودشان می‌دانند و ناگهان ادعا می‌کنند ما صد هزار سال اینجا بوده‌ایم و متعلق به اینجا هستیم. به او می‌گوییم در این شهر از هفت قرن گذشته مردم زبان هندواروپایی داشته‌اند، اما نمی‌فهمد چون او گه‌مسلمان است و با نفهمیدن بزرگ شده، «نفهم» صفت اوست، هیچ‌کاری با او نمی‌شود کرد. برای اینکه او بفهمد، باید اسلام را از او زدود. آدم بدی هم نیست، یا می‌خواهد نقش آدم خوب را بازی کند. از حقوق بشر چیزهایی شنیده و بعد می‌گوید که «بله ما تجربه‌ی قرون وسطی را داریم، باید تجربه‌ی مسیحیت را پیاده کنیم.» ولی قرون وسطی و مسیحیت در کلیسا حبس شد و در آن بسته شد. بعد از قرون وسطی در فرانسه «لائسیته» را داشتیم؛ لائسیته یعنی هر چیزی را که مسیحیت قدغن کرده بود آزاد شد، هر چیز خرافی و سنتی‌ای را که در مغز مردم فرو کرده بود بیرون کرد. لائسیته این نیست که عده‌ای می‌گویند «جدایی دین از سیاست» و... این‌ها مثنی بی‌سوادند که دروغ می‌گویند حتی خودشان هم نمی‌دانند گه‌مسلمانند! لائسیته یعنی هر چیزی را که مذهب و خرافات درست کرده و بدل به قانون و فرهنگ شده باید از بین برود، نه اینکه فقط جدایی دین از سیاست باشد، نه! سکولاریسم برای جامعه‌ی خرافه‌زده درست مثل زهر است. عده‌ای ابله اصلاح‌طلب می‌گویند ما یک حکومت دمکراتیک سکولار می‌خواهیم! ما معضل بزرگی داریم و جنگ ما جنگی ۴۰ ساله نیست، بلکه فراتر از این‌هاست! امثال من از ۱۰۰ سال پیش (قبل از انقلاب مشروطه) جنگ‌شان را آغاز کرده‌اند؛ جنگ آن‌ها با اسلام و خرافات بوده. امثال من از لحظه‌ی قادسیه جنگ‌شان را شروع کردند. چرا مردم به من «موتا» می‌گویند؟! چون ما با اسلام می‌جنگیم و اسلام مثل یک بیماری مهلک همه‌گیر شده و مردم به بیماری‌شان هم آگاه نیستند؛ گرد، لر، ترک، گیلک و... همگی بیمارند! فرقی هم نمی‌کند، همه دارند ضرر می‌کنند. اسلام باعث شده مردم مازوخیست بشوند و به خودشان هم رحم نکنند. کسی که با پرهیزگاری به خودش رحم نکند و لذت زندگی را از خود دریغ کند، بی‌شک به خود و دیگران هم ضربه می‌زند. اگر کسی به خود بها ندهد سادیست می‌شود. برخی‌ها قربان صدقه‌ی من می‌روند مثلن می‌گویند: «نوکر تم موتا!» چرا باید یک نفر به‌خاطر اینکه به من احترام بگذارد خودش را حتی زبانی، در حد یک نوکر بداند؟! چنین چیزی حتی در حد اشاره و در حد شوخی هم درست نیست، این ادبیات کثیف است، این ادبیات اسلامی‌ست و تمام این‌ها باید برچیده شوند. انسان خودش را غلام نمی‌داند. مثلن می‌گویند: «من سگ ارباب حسینم!» این وحشتناک است. ملاها دوست دارند این‌گونه بگویند؛ هر چه احمق‌تر بهتر چون او بیشتر سوارتان می‌شود، مثل «کلب‌حسن». ملا و اسلام عاشق کلب‌گفتن شما هستند، در عین حال که ضدکلب است و می‌گوید سگ نجس است، اما از شما سگ

می‌سازد، چون فقط سگ حیوان فوق‌العاده وفاداری‌ست. ملا شما را در توهم نجاست رها می‌کند و خودش بیشترین بهره را از شما می‌برد. ما برای ۴۰ سال گذشته نمی‌جنگیم، در اصل ما از بعد از قادسیه در حال جنگیم و تمام پدران من، تمام هفده‌موتا با اسلام می‌جنگیدند و تمام موتاهای بعدی هم باید با اسلام بجنگند. جنگ ما جنگی نژادی نیست، جنگی انسانی‌ست. ما معتقدیم که هرکسی باید بازی دلخواه خود را انجام بدهد، نه به این معنا که اگر کسی مسلمان است و بخواهد مسلمان بماند، باید گردنش را بزنیم؛ او هم مثل خود مسلمانان برود در مسجد زندگی کند. در فرانسه بعد از قرون وسطی، مسیحیت و کشیش در کلیسا حبس شده؛ ما بارها این قرون وسطی را داشتیم اما آیا ملا در مسجد حبس شده؟! فرانسوی‌ها پایان یک ایدئولوژی را اعلام کردند، اما ما اعلام نکردیم چون اگر اعلام کنیم، باید یک حکومت واقعی لائیک داشته باشیم. ما بی‌ریشه نیستیم، اسلام می‌خواهد این بی‌ریشگی و به اصطلاح بی‌پدرومادری را به ما تلقین کند، اما ما در فرهنگ خود و در فلسفه شناسنامه داریم، هنوز هم در تمام زبان‌ها به فیلسوف می‌گویند «فیلاسوفی» یعنی «علاقه‌مند به سوفی و علاقه‌مند به حکیم ایرانی». من به ایرانی‌بودنم افتخار می‌کنم. فقط یک نخبه است که می‌فهمد اصل به چه معناست. خودت باش، به اصل خودت برگرد، اصل که باشی دیگر خائن‌ها و توده‌ای‌ها لال می‌شوند و از تو می‌ترسند. وقتی به اصلتان برگردید، گه مسلمانان و کموسلمانان لال خواهند شد. بگذار به تو حمله کنند، واقعی و تند و تیز باش، به کسی رحم نکن. نباید به اصول خدشه وارد بشود. اگر به شما گفتند: «انقلاب کنید و بعد آن اسلام بد را کنار بگذارید، ولی این اسلام، در این گوشه باشد.» قبول نکنید. اسلام کثیف است. اسلام مسیحیت نیست، اسلام از یک سوراخ کوچک هم نفوذ می‌کند، ملا کثافتی‌ست که همتا ندارد، او از هر طریقی پی ضربه‌زدن است، برای همین باید تمامش کنید. من این‌همه عمر نازنینم را گذاشته‌ام که نسل‌های فردا نجات پیدا کنند. من آدم جنگ‌های کوچک نیستم و جنگ من جنگی ۱۴۰۰ ساله است نه ۴۰ ساله. من وقت می‌گذارم که بلاهت و اسلام از ایران رخت بربندد!

دوری از مذهب

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۷/۱۱/۲۵

از مذهب و از ایدئولوژی، از «one way»، تحت هر شرایطی فرار کن! حتی اگر آن راه بهترین راه دنیا باشد. «one way» یعنی اسارت، «یکراه» یعنی جمود، بدبختی، یعنی زندان! آن‌ها کاری به جنگ ما ندارند، اصلن مهم نیست که پارتی‌سان‌ها چه قدر شجاع هستند. مهم نیست که شما چه کارهای بزرگی انجام می‌دهید؛ آیا کاری که می‌کنید در راه اعتقاد آن‌هاست؟ آیا در خدمت روسیه هستید؟! شما مثل پلنگ دره‌ی دیزاشکن در کمین هستید که ضربه‌ای اساسی به روسیه بزنید. برای آن‌ها مهم نیست چه قدر خواهان ارزش و منزلت برای ایران و ایرانی هستید. باید ببینند چه قدر در راه کعبه و چه قدر در خدمت الله کثیف و خون‌خوار هستید. اگر در خدمت الله باشید، برای ملاها عزیز خواهید بود. ملا حق را نمی‌شناسد، فقط خودش را می‌شناسد که خودش هم باطل است. مستر باطل، مستر اهریمن، این نقطه‌ی تقاطع کموسلمان و گه‌مسلمان است، هر دو ایدئولوژیستند، هر دو تا وقتی که در خط آن‌ها باشی با تو هستند، یکی الله‌ش در قرآن نشسته و یکی روسیه خدای اوست. از نفرت و نغله‌ها فاصله بگیر! هر فکری در خدمت توست، هیچ فکری مقدس نیست، هیچ اندیشه‌ای درست نیست، چون ساخته‌ی دست انسان است، پس اشتباه است! هر چیزی که انسان بسازد کامل نیست، محال است که انسان چیزی بسازد و کامل باشد. «ناب» غیرممکن است؛ عده‌ای هستند که می‌گویند شعر ناب، مثلن حافظ شاعر شعرهای ناب است، این مسخره است، چون شعر در زبان اتفاق می‌افتد و زبان ساخته‌ی دست بشر است، پس به‌همین دلیل زبان نمی‌تواند ناب باشد و شعر هم در زبان اتفاق افتاده، پس ناب نیست. تو مدام می‌توانی به این ناب نزدیک شوی. مثل حکایت ماست؛ هیچ‌کسی تعریفی را که ما از «آنارشسیسم» داریم، ندارد! می‌گویند: «برای رسیدن به آرمان‌شهر آنارشسیسم باید تلاش کنیم.» کلن آنارشسیست‌ها از این منظر اشتباه می‌کنند، چون آرمان‌شهر اتفاق نمی‌افتد! ایده‌های آنارشسیستی یک مقصدند که ما سعی می‌کنیم به آن‌ها نزدیک شویم، هرگز به آن مقصد نمی‌رسیم؛ در واقع مقصد نرسیدن است، اما تو به آن بودوباش نزدیک می‌شوی و این خیلی مهم است. ما برای آزادی می‌جنگیم. فکر می‌کنید که در حکومت بعدی آزادی خواهید داشت؟! البته که نه! ولی مثل امروز نخواهد بود. ما داریم به سمت آزادی حرکت می‌کنیم، برای همین باید ماهیت «آزادی» را بشناسیم. ما برای دموکراسی می‌جنگیم، آیا در حکومت بعدی و در این فضای گه‌مسلمانی، دموکراسی عالی‌ای خواهید داشت؟! البته که نه! ولی ما ناگزیریم به سمت اوضاع بهتر حرکت کنیم. یعنی اگر بیست بخواهی، باید برای هزار بروی تا بیست بگیری. من می‌گویم تو همه‌چیز را بخواه، به‌طرز فجیعی خواهنده باش. در این خواست تو اتفاق به سراغت می‌آید. در واقع هر چیزی را اول تخیل کن، اگر تخیل کنی به آن می‌رسی! چگونه می‌توانی چیزی را بخواهی که حتی نمی‌توانی آن را تخیل کنی؟ اسلام خیلی کوچک‌تر از آن است که من با آن موضع داشته باشم. من دلم برای خودتان می‌سوزد! توی

گه‌مسلمان که می‌گویی: «ما تمام حرف‌های شما را قبول داریم، اما ای کاش شما ضداً اسلام نبودید.» تو هم مثل یک پاسداری و نمی‌فهمی و مدام پی بهشت رفتنی! فرق ما با پاسدارها و ملاها و گه‌مسلمان‌ها و انیرانیان توده‌ای چیست؟ آن‌ها همه مذهبی هستند، ولی ما مذهبی نیستیم. آن‌ها اهل «one way» هستند، مسیر و مقصدشان مشخص است، ولی مقصد ما زندگی ست. مقصد همین لحظه است، می‌خواهیم این لحظه را شاد و مفید کنیم، چون اسلام تمام لحظات ما را به کثافت کشیده است.

مسلمان اعتراض نمی‌کند!

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۱۱/۱۸

هروقت که برنامه‌ای پیش می‌آید و به اسلام و خرافات حمله می‌کنیم، عده‌ای در صفحه‌ی شخصی من اعتراض می‌کنند! تمام افرادِ خواهج‌ای که در صفحه‌ی شخصی من از فرط بی‌عرضه‌گی و ضعف اعتراض می‌کنند، همه بسیجی و پاسدار هستند از حکومت پول می‌گیرند. تحت هیچ شرایطی باور نکنید یک آدم عادی که حتی مسلمانی عادی‌ست، ممکن است اعتراض بکند. یعنی هرکسی که حتی در خلوت خودش نماز می‌خواند، نمازش را مخفی می‌کند. اگر پیشترها در ایران مردم مسلمان بودن را جار می‌زدند، امروزه پنهان می‌کنند. از نظر ما کسانی که برای خودشان مسلمانند، آدم‌های شریفی هستند. کثیف‌ترین آدم‌ها کسانی هستند که اثر مهر روی پیشانی‌شان می‌زنند تا کاسبی کنند. هیچ‌کسی را ندیدم که بسیجی، پاسدار یا ملا نباشد، در واقع مال مردم را نخورد و بعد بیاید از اسلام دفاع کند. شک نکنید هرکسی که می‌گوید کاری به اسلام نداشته باشید یا چه کار دارید به اسلام؟! مزدور است! این تجربه‌ی ۲۰ ماه گذشته‌ی من است. هروقت که وارد این حیطه شدیم، مزدورها در قالب مخاطبان عادی وارد شدند! بعد وقتی عکس پروفایلشان را می‌بینی، عکس بهشتی و خمینی و خامنه‌ای و دیگر کثیفی‌ها را گذاشته‌اند. کسی که مؤمن و مسلمان عادی‌ای است، غیرممکن است در گروه ما اعتراض کند، چون همه می‌دانند که مشکل اصلی در ایران اسلام است. همه می‌دانند که اسلام ضدایران است. به زن ایرانی کنیز و به یک غلام ایرانی «موالی» گفته می‌شود، نه به یک رومی یا مصری. نکته این است! توجه کنید! به بردگان احمقی که لیاقت ایرانی بودن ندارند می‌گویند موالی! فکرش را بکن! آن کثافتی که قلاده به گردنشان می‌بندند و واقواق می‌کنند، خود را «سگِ عباس» می‌نامند. آن‌ها کثافت و منفورهایی هستند که آبروی ایرانی را می‌برند. به کربلا می‌روند، بعد مردم آنجا این‌ها را تماشا می‌کنند و می‌گویند کاروان ایرانی‌ها آمدند؛ یک گله حیوان آمدند! نزدیک کربلا که می‌شوند واقواق می‌کنند. حتی پیرهای خرفتی که در حال مرگ هستند هم بین این واقواق‌کنندگان هستند و واقواق می‌کنند. همه‌شان هم بی‌سوادند! بی‌سواد، فقر و فقیر، خوراک ملاست. ملا این‌ها را شکار می‌کند. ملا عاشق بی‌سوادها و ابلهان است. چنددهه‌ی پیش حضور روشن‌فکرها در سیستم آموزشی جامعه باعث قطع کاسبی ملاها و جلوگیری از تجاوز هرچه بیشتر آن‌ها به کودکان و زنان شد، چون ملاها در روستاها مکتب‌خانه داشتند و به کودکان تجاوز می‌کردند؛ بعد آدم‌های روشن‌فکری با طرح «سپاه دانش» به آنجا رفتند، مدارس مدرنی را تأسیس کردند و به تدریس پرداختند. با چنین تغییراتی، ملاها دیگر حق نداشتند با فریب مردم در مکتب‌خانه‌ی خود، به کودکان و زنان تجاوز کنند. ملاها در مکتب‌خانه‌ها هم پول می‌گرفتند و هم تجاوز می‌کردند! در نتیجه علت اصلی نفرت ملاها از روشن‌فکرها این است که روشن‌فکرها جلوی کاسبی کثیف ملاها را گرفتند. ملاها گاهی هم به مادر خود تجاوز می‌کردند. با روی کارآمدن روشن‌فکرها، ملاها را از روستاها راندند. این، عقده‌ی فجیع ملاها

است که بعد از انقلاب فجیع‌تر هم شد، طوری که در اکثر شهرها مثل قم و مشهد و... کارخانه‌ی ملاسازى باز شد. تولید یک ملا در هر شهری، برابر با تولید کثیفی و یک هرزگی‌ست. در واقع در آن شهر انحراف و بلاهت ایجاد می‌کند، چون این‌ها کارشان تبلیغ بلاهت و تبلیغ ایده‌ی ضدآیرانی‌شدن است. یعنی از ایرانی، ضدآیرانی می‌سازند، مانند تمام کسانی که برای یک قاتل (علی، محمد، حسن، حسین و...) واق‌واق می‌کنند، یا کسی که خود را سگِ عباس می‌نامد! این‌ها یعنی چه؟ این دیگر چه مرضی است؟ ما برای این مسائل است که می‌جنگیم، برای اینکه مردم ما را تحقیر می‌کنند، تخمیر اندیشیدن! مردم ما را هیپنوتیزم کرده‌اند، نمی‌فهمند، در شرایط دیگر اگر همین فیلم‌ها (فیلم سینه‌خیز رفتن عده‌ای نادان که قلاده به گردن بسته‌اند و واق‌واق می‌کنند و خود را سگِ عباس و سگِ تازی‌ها می‌نامند). را ۱۰ سال بعد از براندازی برایشان بگذاریم، حیرت می‌کنند و از بلاهتشان پشیمان خواهند شد، یارو یک کانال تلگرامی دارد و به من می‌گوید: «علی، می‌شود به اسلام کمتر گیر بدهی؟» می‌دانم که او حکومتی است، می‌گوید: «علی، می‌شود کمتر به اسلام حمله کنی؟ مردم دوست ندارند.» کدام مردم؟! بهتر است در کانال‌های تلگرامی یا صفحات اینستاگرامی‌تان نظرسنجی‌ای مانند: «آیا از اسلام متفرید یا خیر؟» بگذارید، بعد متوجه خواهید شد که تمام مردم از اسلام نفرت دارند! همه از خون و مال و جان مردم ارتزاق می‌کنند و درست شبیه به زالو هستند. با تمام بلاهت به من می‌گویند: «کاری به اسلام نداشته باشید، می‌شود خواهش کنم چیزی در این‌باره ننویسید؟» آلودگی و کثافت و بلاهت سرتاسری شده. با دروغ و فریب مردم را فقیر کردند و زندگی مردم را به لجن کشیدند؛ به‌طور مثال، مکه در اردن است و مردم این‌همه سال به عربستان می‌روند و در آنجا پول خرج می‌کنند. اگر مسلمان هم هستی، این شیوه‌ی مسلمانی نیست بلکه دروغ‌گویی‌ست. همه‌چیز دروغ و ریاکاری است. اصلن نمی‌دانم دیگر چه کلمه‌ای استفاده کنم. این حسّ شب تاسوعا و عاشورا و کل محرم را باید به لجن بکشیم و تخریب کنیم. هیچ‌چیز بهتر از زندگی نیست، اما اسلام ضدزندگی‌ست و مدام در خدمت مرگ است. این‌هایی که سگ می‌شوند و واق‌واق می‌کنند، همان کسانی هستند که تروریست می‌شوند و کودک‌کشی می‌کنند. یک ملا به آن‌ها خط می‌دهد و آن‌ها هم دنبالش می‌روند و بدون آنکه فکر کنند آدم می‌کشند. ببینید شما چه قدر حرص دارید، مدام به صفحه‌ی شخصی من پیام می‌دهید، خواهش می‌کنید که ملّاه را قتل‌عام کنید و من نه می‌گویم. اما این‌ها از آدم‌کشی لذّت می‌برند. اگر یک احمقی به یک ملا بگوید که می‌خواهم فلانی را بکشم، به‌خصوص اگر آن ملا از آن شخص بدش بیاید، فوراً می‌گوید برو و انجامش بده، او را بکش! این‌ها هیچ اصل و اصولی ندارند. خبرنگار العقبیه‌ی سعودی (وبسایت تروریستی العربیه) با خودش مصاحبه می‌کند و می‌گوید با موتا مصاحبه کرده‌ام! (این وبسایت که متعلّق به خبرگزاری العربیه است، سال گذشته مصاحبه‌ای جعلی را علیه موتا منتشر می‌کند و ادعا می‌کند که با موتا علی عبدالرضایی مصاحبه کرده، درحالی که هرگز چنین مصاحبه‌ای وجود نداشته و برای آنکه چهره‌ی ملّی‌گرای موتا را بین براندازان تخریب کنند، چنین حربه‌ی کثیفی را به کار می‌برند). آن‌ها اهل سنت هستند و تازه ادعای پرهیزکاری هم می‌کنند. همه یک‌چیز هستند و کثافت و رذالت و دروغ در آن‌ها ریشه دوانده. آن‌ها مصاحبه را می‌زنند بعد مسلمان‌های اصلاح‌طلب هم در گویانیوز منتشر می‌کنند.

آن مسلمان‌های سنی‌ای که مریدان اوجالان هستند هم آن مصاحبه‌ی جعلی را منتشر می‌کنند. بیشترها که ترک‌ها در ارومیه به آن‌ها فشار می‌آوردند، آن‌ها مدام حمایت ما را می‌خواستند! پیش من می‌آمدند، گله می‌کردند که اکنون به ما حمله کرده‌اند، از ما حمایت کن. بعد همان‌ها آمدند و آن مصاحبه‌ی جعلی عربی را منتشر کردند، بسیار ضعیف و رذل‌اند، چون با سپاه تروریستی پاسداران کار می‌کردند. هیچ‌کس جرأت و شهامت ندارد در میدان بایستد و بگوید من این هستم! کثافت‌ها اسم این دروغ و ریاکاری و چندچهرگی را سیاست می‌گذارند. می‌گویند سیاست این است و نباید از دروغ ایراد گرفت، سیاست این است که آدم دروغ بگوید، یعنی چه؟ تو شهامت نداری و ضعیفی، کسی که دروغ می‌گوید ضعیف است. اگر بحث سیاست است، سیاست یعنی چه کسی برآورد و پیش‌بینی می‌کند و راه درست را انتخاب برمی‌گزیند. همه مدام از نظریات و تحلیل‌های من استفاده می‌کنید و همیشه پی این هستید که من یک اشتباه کنم تا به من ضربه بزنید، درحالی‌که هرچه تاکنون گفته‌ام دقیقن اتفاق افتاده، عین یک معجزه‌گر! و بعد حیرت می‌کنید. نه! من اهل اعجاز نیستم، من از فردا آمده‌ام و همه‌چیز را می‌دانم. ما ایرانارشیست‌ها از فردا آمده‌ایم.

سیتانیسم

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۱/۱۴

پرسش: در حزب ایرانارشیست بارها بحث‌های روشنگرانه‌ای در مورد ضدیت مذهب با انسان مطرح شده است، یکی از عناوینی که دوست دارم از زبان و نگاه شما مورد بررسی قرار بگیرد مبحث «سیتانیسم» و «آنتوان لاوی» است. نظر «موتا علی عبدالرضایی» در مورد آنتوان لاوی و سیتانیسم در مقابل مذهب چیست؟ آیا چنین تشکلی هم برای رعایت انسان آمده بود؟

پاسخ علی عبدالرضایی: من در مورد «سیتانیسم» در کالج شعر بسیار بحث کرده‌ام. نام آخرین مجموعه‌ی شعری که منتشر کرده‌ام هم «لیلاو» است؛ لیلاو درباره‌ی شیطان است. در واقع در مورد زن اول آدم (لیلث) است. البته همه‌ی این‌ها قراردادی‌ست، یعنی میتولوژی آدم و حوا کاملن مزخرف است، ولی بر اساس این میتولوژی، فرهنگ دینی شکل گرفته و فرهنگ دینی، بخشی از فرهنگ انسانی معاصر را تشکیل می‌دهد و همه‌ی این‌ها دلایلی هستند که ما نسبت به «سیتان» یا به قول شما نسبت به «سیتانیسم» بی تفاوت نباشیم. از «لیلث» آغاز می‌کنیم؛ در واقع نگاه من درباره‌ی شیطان عربی یا سیتان انگلیسی و ابلیس، با نگاه مذاهب ابراهیمی بسیار تفاوت دارد؛ من بیشتر نگاه «مهر» و «مانی» و «زرتشت» را در مورد شیطان قبول دارم، یعنی «اهریمن»، «اهر» یعنی «بد» و «من» یعنی «اندیشه». اینکه اهریمن را اندیشه‌ای بد می‌دانند و شیطان را نه یک شیء بیرونی، بلکه یک اندیشه یا ذهنیت به حساب می‌آورند، من این را قبول دارم. اندیشه‌ی بد و نه آنکه شیطان برای فریب تو آمده. درباره‌ی لیلث هم تحلیل‌های من در صفحات اینترنتی حزب ایرانارشیست وجود دارند که می‌توانید آن‌ها را دنبال کنید و بشنوید. در این باره بسیار سخنرانی کرده‌ام. در تورات، به زن اول آدم اشاره می‌شود و می‌گوید که لیلث زن اول آدم بوده است! این لیلث به آدم تمکین نمی‌کند و آدم پیش خدا شکایت می‌برد و خدا به لیلث می‌گوید که تمکین کن، لیلث هم درخواست خدا را رد می‌کند و بعد خدا لیلث را از بهشت اخراج می‌کند. این ماجرای شیطان است که این‌گونه لعنت می‌شود و تا امروز داستان‌های بسیاری برای او ساخته‌اند. در واقع لیلث، زنی کمرباریک و باهوش بوده و برخلاف آدم عمر ابدی پیدا کرده، چون آدم چاپلوس خدا بوده است. یعنی وقتی داستان‌های خودشان را هم بررسی کنید از کاراکتر لیلث خوشتان می‌آید. لیلث روشن فکر و فمینیست بوده، نه آن موجود نفله‌ای به نام «حوا» که خدا از دنده‌ی چپ آدم به دنیا می‌آورد؛ مثل این زن‌های حزب‌اللهی که چادر را روی کله‌ی خود می‌اندازند و قوز می‌کنند. لیلث جذاب است، شجاعت دارد و ضعف ندارد. لیلث می‌داند که پستانش زیباست و آن را پنهان نمی‌کند، می‌داند که خوشگل تر و خوش‌هیكل تر است. من درباره‌ی استتیک شر بسیار سخنرانی کرده‌ام و در کتاب «شرلوژی» هم به این مباحث بسیار پرداخته‌ام. به نظر من «سیتانیسم»، نوعی فریب است و من با این فریب مشکل دارم. مجموعه‌قوانینی که «آنتوان لاوی» صادر می‌کند بسیار متأثر از «مارکی

دوساد»، «نیچه»، «مارکس»، «داروین»، «مارک تواین» و... است. شیطان پرستی لاوی مدام خودش را نو می‌کند. یک جایی سمت «نیچه» می‌رود، یا یک جاهایی سمت «دلوز» و چون خودش را نو می‌کند، به امروز نزدیک تر است بنابراین سنتی و کهنه نیست. شیطان پرستی یا سیتانیسمی که وجود دارد، در یک چیز خلاصه نمی‌شود و نوعی شیطان پرستی فیلسوف محور داریم؛ در واقع برخورد کردن با مفهوم شر، نه خدای شر! ما خدای شر را در افکار مانی و در زرتشت داریم، مثل اهریمن. فرق زرتشت با مذاهب ابراهیمی این است که شیطان بندهی خدا نیست. شیطان خودش خداست و قدرتش کمتر از اهورامزدا نیست. اهریمن همان قدرت اهورامزدا را دارد گاهی بیشتر و گاهی کمتر، بنده و وابسته‌ی آن نیست. در مذاهب ابراهیمی شیطان بندهی خداست، چنین چیزی منطقی نیست و احمقانه است. در واقع شیطان یک زن است، شیطان لیلیث است. به همین دلیل من این تفکر سیتان یا سیتانیسم را که برگرفته از اعتراضی علیه مذاهب ابراهیمی است قبول ندارم. با نتایجی که آنتوان لاوی می‌گیرد و براساس آن فلسفه‌ی خود را تعریف می‌کند، طبیعی است که مثلن یک انسان مدرن، بخشندگی را به خسیس بودن ترجیح می‌دهد. انسان مدرن، واقعی بودن را به خیالی بودن ترجیح می‌دهد. این‌ها بحث‌هایی است که لاوی مطرح می‌کند و مثلن یک دین جدید است. این ربطی به فلسفه‌ی شیطانی ندارد. می‌دانیم چیزی که کلیسا و مسجد را زنده نگه داشته خود شیطان است. لاوی شیطان را بهترین دوست کلیسا می‌داند، این‌جا خود لاوی هم کلیسای شر را تأسیس می‌کند. یعنی موافق کلیساست! ما مخالف کلیسا و مسجد هستیم، چون اگر چیزی به اسم شیطان نباشد، مسجد هم دوام نمی‌آورد. مردم را مدام از شیطان می‌ترسانند، مثل همین خامنه‌ای که مدام مردم را از شیطان بزرگ (آمریکا) می‌ترساند تا خودش دوام داشته باشد. به همین دلیل است که من با چپ اسقاطی ایرانی (چپ روسی) مشکل دارم، چون آن‌ها هم شیطان بزرگ را تعریف می‌کنند! تا وقتی که شما شیطان بزرگ را تعریف می‌کنید، پس به خدا و جمهوری اسلامی نیاز دارید. مسجد هست، چون شیطان هست. پس همان قدر که شیطان پرست می‌شوید و سیتانیسم را تدریس می‌کنید، از آن طرف هم به تدریس خدا پرستی می‌پردازید. ما با دو موهوم طرفیم، با دو احمقانه، با این فرق که موهوم سیتانیسم از دستاوردهای مدرن استفاده می‌کند، مثل اصلاح طلب‌ها که از دستاوردهای انسانی ما استفاده می‌کنند، اما افکار شیطانی خودشان را جلو می‌برند و خودشان را بزرگ می‌کنند. باید عمیق تر نگاه کنیم. من اساسن با سیتانیسم یا کسانی مثل آنتوان لاوی، هیچ سنخیتی ندارم و این‌ها را رد می‌کنم، ولی معنایش این نیست که ما نباید به شناخت شر برسیم، چون بخش بزرگی از اخلاق انسانی را همین «شرشناسی» تشکیل می‌دهد. تعریف شما از شیطان این است که شیطان بد و زشت است؛ چنین تعریفی چرت و پرت است. شیطان اتفاقن بسیار زیباست! باید شر را بشناسی تا بدانی چگونه با شر مقابله کنی. اگر شیطان را بزرگ تصور کنید، خدا را بزرگ تصور کرده‌اید. اگر اهریمن را بزرگ تصور کنید، اهورامزدا را بزرگ تصور کرده‌اید، یعنی مدام با خرافه سروکار خواهید داشت. این جاست که من از ایدئولوژی متنفرم. هر چیزی که در ذهن تو ملکه می‌شود، مقدمه‌ای برای تولید کردن یک چیز فجیع دیگر می‌شود. در فلسفه‌های شیطانی، بعضی از قوانین شیطانی، شخصی است؛ مثلن می‌گویند: «هرگز چیزی را که به تو تعلق ندارد بر ندارد.» کسی که رفتاری انسانی

داشته باشد، اموال دیگران را نمی‌دزدد، اگر چیزی را که مال من نیست بردارم، حق دیگری ضایع می‌شود. می‌گوید: «هرگز چیزی که مال دیگریست بردار، مگر آن چیزی را که داشتن آن چیز برای دیگری سخت باشد و او می‌خواهد که آن را به تو تقدیم کند.» طبیعی است، این که قانون نمی‌شود. یکی از یازده قانون شیطان، همین قانون است. دیگری می‌گوید: «کودکان را آزار نده!» این‌ها، قوانین انسانی و حقوق بشری هستند. این‌ها خودشان را مدرن می‌کنند، می‌گویند: «حیوانات یا آن‌چه را که غیرانسان است، آزار نده!» این هم مال امروز است و بد نیست. یکی دیگر از آن قوانین می‌گوید: «وقتی در سرزمینی قدم برمی‌داری کسی را آزار نده.» این که بد نیست، یا مثلن می‌گوید: «وقتی مهمان کسی هستی به او احترام بگذار و اگر نمی‌خواهی احترام بگذاری هرگز به خانه‌اش نرو!» این هم انسانی‌ست، در مقابل بعضی قوانین آن هم مسخره است؛ مثلن می‌گوید: «هرگز نظرات را قبل از اینکه از تو بپرسند بازگو نکن!» یعنی من وقتی باید حرف بزنم که از من بپرسند! چنین چیزی احمقانه است. مثلن خلاف عیسا صحبت می‌کند، آنجا که عیسا می‌گوید: «اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، آن طرف صورتت را پیش ببر!» درحالی که این قوانین می‌گوید که اگر این طرف صورتت را زدند، جوباش را بده و لت‌وپارش کن که البته چیز بدی هم نیست و من به این معتقدم. همه‌ی این‌ها درست است و ما به آن باور داریم ولی بیشتر جنبه‌ی تبلیغی دارد. باور داریم چون انسان مدرنی هستیم، چون سیتانیسم با پیشرفت علم خودش را نو می‌کند. اساسن شیطان پرستی این کار را می‌کند، مگر آن شیطان پرستی نوع دینی که آن هم شبیه شیطان پرستی آنتوان لاوی است. شیطان پرستی دینی، همان خداست و جنبه‌ی خدایی دارد. مثل مذاهب ابراهیمی که الله یا ال («ال» خدای یهودی‌ها)، الله مسلمان‌ها جنبه‌ی بالایی دارد؛ در شیطان پرستی هم «سیتان» تبدیل به یک متافیزیک می‌شود و احمقانه است. شیطان پرستی دینی با شیطان پرستی آنتوان لاوی خیلی مشکل دارد، ولی خود آنتوان لاوی هم آنجایی که کتاب انجیل شیطان را می‌نویسد و کلیسای شیطان را تأسیس می‌کند کاری مضحک انجام می‌دهد. می‌خواهم بگویم که این‌ها هم نوعی ایدئولوژی‌سازی‌ست. ما نمی‌توانیم دستاوردهای انسان امروزی و حقوق بشر را نادیده بگیریم. بخشی از حقوق بشر عالی است، ولی من فکر می‌کنم که باید دوباره نوشته شود. حقوق بشر به قدر کافی فمینیست نیست. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به قدر کافی هوای همجنس‌گراها را ندارد. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به قدر کافی به آزادی اقتصادی توجه نکرده است. این حقوق بشر باید یک‌جایی تازه بشود، ولی اگر از من بپرسند که دین تو چیست؟ می‌گویم: «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» چون نتیجه‌ی درک انسانی است. به‌خاطر همین، رفتن به سمت سیتانیسم یا سیتان به‌عنوان در تضاد با خدا و کلیسا و مسجد، احمقانه است. اگر از چیزی متنفر بودی، هرگز سراغ متضاد مطلق آن نرو. اگر چیزی بد است، معنایش این نیست که مخالف صددرصدی آن خوب است. در واقع از لحاظ جامعه‌شناسی، از لحاظ وضعیت انسان در دهکده‌ی جهانی مارشال مک‌لوهان، آنتوان لاوی چیزهای عالی‌ای را به‌روز کرده و بعد قوانینی گذاشته که از نظر شیطان پرست‌ها بد است و زمانی که تو می‌خوانی، از نظر تو هم بد است. ده چیزی که خوب هستند و تو هم خوب‌بودنشان را باور داری، مثل همان ده فرمان موساست. همه به ده فرمان موسا باور دارند، چون کلیات است. برخی چیزها، دستاورد انسان امروز است؛ نژاد پرستی بد است،

معنایش این نیست که تو مادرت را دوست نداشته باشی. خیلی‌ها تعریف نژادپرستی را تغییر می‌دهند. تو اگر ایرانی‌ها را بیشتر از مردم بقیه‌ی کشورها دوست داشتی، یا مثلن ترک بودی و ترک‌ها را بیشتر از گیلک‌ها دوست داشتی، معنایش این نیست که تو نژادپرستی، این‌ها را قاطی کرده‌اند. نژادپرستی در جایی اتفاق می‌افتد که تو اعمالش می‌کنی، مثلن، پس از این‌همه زلزله و بدبختی‌ای که حکومت جمهوری اسلامی در ایران رقم زد، خامنه‌ای هرگز به مردم کمک نکرد، ولی همین که گفت چهارهزار گاو به ترکمن‌صحرائی‌ها بدهید، این‌جا دارد تبعیض قائل می‌شود؛ این دلیل دارد و درباره‌اش می‌توان کلی بحث کرد. نه اینکه از ترک‌ها خوشش بیاید، بلکه دارد شارلاتان‌بازی درمی‌آورد و به یک‌جای دیگر پیام می‌دهد. ما پارتی‌سان‌های جذّاب و جالبی در تبریز و ترکیه داریم که عالی‌اند ولی در کل، این جنگ «پان» را که با ما ایجاد می‌کنند، خودش یک پیام دارد که بقیه آن را نمی‌بینند، ولی کسی که متفکر است این‌ها را می‌بیند. خامنه‌ای فکر می‌کند خیلی زرنگ است، ولی دارد دیده می‌شود. اگر ما از او حرف نمی‌زنیم، نمی‌خواهیم به آن فاصله‌ی احمقانه‌ی جهان‌سومی بیفزاییم. همه‌ی این چیزها برای ما معنی دارد. چرا به خوزستانی‌ها این‌همه ظلم می‌شود؟ در سوسنگرد آدم می‌کشند و در اخبار سعی می‌کنند فیلم‌ها را طوری تنظیم کنند که مردم عربی حرف بزنند و باز هم جنبه‌ی نژادی به آن بدهند. شخصی به من گفته بود چرا ویدیوهای اعرابی را که این‌همه مارا قتل‌عام کرده‌اند منتشر می‌کنید؟ چون آن‌ها به هر زبانی که صحبت کنند ایرانی‌اند چون خوزستانی‌اند؛ خوزستانی حتی اگر با زبان فرانسوی هم حرف بزند، شهروند ماست! هر حقی که برای خودت قائلی، باید برای او هم قائل باشی، اگر او را می‌کشند انگار که مرا کشته‌اند. نباید فرقی برای تو بکند. فقط دارد عربی حرف می‌زند، اما در اصل او خوزستانی‌ست و قرن‌هاست که دارد آنجا زندگی می‌کند، صاحب آنجاست. اگر زبان مادریش عربی‌ست و برای شوآف به غیر از این زبان حرف بزند، عین آقای سیاوش کسرای می‌شود. اگر زبان مادری تو عربی است، باید از زبان عربی دفاع کنی، اگر این کار را نکنی وطن‌فروشی. تو باید از زبان مادریت دفاع کنی تا بتوانی از خاک و وطن و کشورت دفاع کنی. بترس از آن عربی که با تو کنار می‌آید و از زبان عربی دفاع نمی‌کند. منظورم عرب ایرانی است؛ این‌ها را ما به آن معنا عرب نمی‌خوانیم. این‌ها خوزستانی‌هایی هستند که زبان‌شان عربی‌ست، چون بر تاریخ‌اند. خوزستان ۶۰۰۰ سال تاریخ ایلامی دارد. خوزستان جای بی‌شناسنامه‌ای نیست و این مردم مال آنجا هستند و به هر زبانی که صحبت می‌کنند، پشت آن زبان یک انتخاب است و باید از آن زبان دفاع کنند. ما به زبان عربی‌شان احترام می‌گذاریم و تا جایی که نیاز باشد زبان‌شان را یاد می‌گیریم، ولی معنایش این نیست که اگر این زبان، زبان اصلی و برآیند ما را خراب می‌کند جلوی آن مقاومت نکنیم. وقتی که از استعمار عربی حرف می‌زنیم، معنایش این نیست که از زبان عربی خوزستانی‌ها دفاع نمی‌کنیم، جان هم برایشان می‌دهیم. ما نمی‌توانیم سعودی‌ها را تحمل کنیم. من برای یک عرب خوزستانی جان می‌دهم، ولی اگر یک عرب خوزستانی، مزدور باشد و با سعودی‌ها همکاری بکند، دشمن من می‌شود و دیگر با او شوخی ندارم. اگر مثلن یک گلیک، حکومتی باشد و به شهروندی عرب (خوزستانی) که تحت ظلم است فشار وارد کند، من از آن عرب دفاع می‌کنم. ما قبل از اینکه گلیک و ترک و لر و کرد و... باشیم، همه ایرانی و شهروند ایران

هستیم. در نتیجه برای من یک عرب خوزستانی، هزاربرابر به یک ترک حکومتی یا یک گیلک حکومتی یا کرد حکومتی یا یک لر حکومتی می‌ارزد. انسان مهم است. من طرفدار کسی هستم که برای انسان ارزش قائل است. وقتی که ضدّ عرب جاهلی حرف می‌زنم، اگر از نبرد نهایند و از نبرد قادسیه می‌گویم، به خاطر این است که این‌ها واقعیت‌هایی تاریخی هستند. اگر من ادعای روشن‌فکری دارم، باید ملتّم واقعیت را بدانند. باید نتیجه‌ی مطالعاتم را به آن‌ها گزارش بدهم، معنایش این نیست که دروغ بگویم. من با نشانه و دلیل حرف می‌زنم. بخش بزرگی از اعراب، حسین صحرای کربلا را فریب می‌دانند. وقتی می‌خواهند ایرانی‌ها را مسخره کنند، داستان‌های کربلا را مثال می‌زنند و مسخره می‌کنند و حق هم دارند. از بت‌پرستی ما می‌گویند، مثلن این که پولمان را برای امام رضا خرج می‌کنیم، بت‌پرستی و کثافت‌کاری است. ما اشتباهاتی مرتکب شده‌ایم که باعث شده آن‌ها ما را تحقیر کنند، ولی آگاه نیستند که تحقیرشان به واسطه‌ی خودِ اسلام است. این را به‌عنوان بخشی از اسلام به ما غالب کردند، ماجرا بسیار پیچیده است. زیرکی کسی مثل «آنتوان لوی» این است که شیطان‌پرستی را نو می‌کند، شیطان‌پرستی او هیئت مدرن و پست‌مدرنی دارد، چون از «نیچه» و «مارکی دوساد» و بسیاری از متفکران این عصر بهره می‌گیرد. اگر به فیلم‌هایشان نگاه کنی، حیرت‌خواهی کرد. به‌سرعت خود را نو می‌کنند، ولی معنایش این نیست که ما سیتانیسم را به‌عنوان یک مکتب فلسفی‌ای که انسانی است قبول بکنیم. ما جلوی‌ش نمی‌ایستیم همان‌طور که مثلن ضدّ مسیحی یا ضدّ مسلمان نیستیم، ضدّ شیطان‌پرست هم نیستیم. ما ایران‌رشیست‌ها بر این قضایا هستیم، چون ایدئولوژیک رفتار نمی‌کنیم. ما موافق امر مدرن و انسانی هستیم، آن‌چه که بیشتر موجب رعایت انسان بشود. هر چیزی را که در ذهن‌تان ملکه کنید بدل به شرّ می‌شود. ما شرّ‌پرست‌ها را هم داریم، آن‌هایی هم که شرّ‌باورند، چیزهای جالبی دارند. باید در باورهای‌شان بروی و بینی که چگونه عمل می‌کنند. گاهی شما حرفی می‌زنید و خلاف آن عمل می‌کنید، مثل مسلمان‌ها. من معمولن انسان‌ها را به ادعاهایشان نمی‌سنجم، بلکه وقتی وارد عمل می‌شوند برای من معنا پیدا می‌کنند. با تمام این تفاسیر، مفهوم شرّ چیزی که به شما گفته‌اند نیست! شرّ همه‌جا هست. ما از شرّ دفاع نمی‌کنیم، ما اهورایی هستیم، ولی من به‌شدّت تأکید دارم که شرّ را باید شناخت. ایرانی‌ها شرّ و زیبای شرّ و فلسفه‌ی شرّ را نمی‌شناسند. شرّ در یک تعریف کلاسیک از شیطان خلاصه نمی‌شود. ما نشانه‌شناسی شرّ داریم. شناخت شرّ اصلن آسان نیست. اگر شرّ، زیبای شرّ و مؤلفه‌های شرّ را نشناسی، نمی‌توانی درباره‌ی سرمایه‌داری حرف بزنی. به‌همین دلیل است که توده‌ای‌های ما همه سوراخ‌اند، نه اینکه آدم‌های بدی باشند، بلکه احمق‌اند. چپ‌های کمونیست نه اینکه آدم‌های بدی باشند، ممکن است بسیاری از آن‌ها آدم‌های آرمان‌خواهی باشند و کارهای مهمی هم بکنند، ولی می‌بینید که هیچ قدم مثبتی برای کارگر بر نمی‌دارند چون به اندازه‌ی کافی عمیق نیستند و درکی از مکان و زمان ندارند.

«فروید» چگونه «پدر»، «پسر» و «روح‌القدس» را به Me و Momi و Dadi بدل کرد؟!

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴

برخی از دوستان برانداز می‌خواهند ریشه‌های انزجار مرا از «گه‌مسلمانیت» بدانند؛ تمام ضربه‌هایی که ما می‌خوریم از گه‌مسلمانان است، ریشه‌های آن را نگاه کنید! هر جا که اشتباهی رخ می‌دهد شیوه‌ی آن شیوه‌ی گه‌مسلمانیت است. مشکل گه‌مسلمانی چیست؟ مشکل آن است که در دوآلیسم، در آن دوتایی «خداشیطان» گیر کرده، برای همین در همه‌جا دوقطبی می‌سازد. «یهودیان» نیز این‌گونه‌اند، آن‌ها هم دچار دوآلیسم هستند. در مذاهب ابراهیمی و در زرتشت و مانی نیز دوآلیسم وجود دارد؛ تنها در «میترائیسم» وحدانیت نیست، بلکه نیکی‌گری و رعایت انسان و امر انسانی مورد توجه است. در واقع مهرآئینی، خوب‌بودن و نیک‌اندیش‌بودن است. در آن اندیشه هرچه که هست نیکی‌ست، شما انسان به‌وجود می‌آید که نیکی پخش کنید و آدم باشید. ریشه‌های حقوق بشر نه در اندیشه‌های «کورش» بلکه در میترائیسم است و «مسیحیت» تنها مذهبی‌ست که بیشترین نصیب را از میترائیسم برده است. در آیین زرتشتی «هورامزدا» و «هریمن» را دارید، برتری زرتشتی‌ها نسبت به «اسلام» و «یهودیت» این است که در آنجا شیطان یک خدای واحد و شرّ است و هورامزدا هم خدای نیکی و خدای واحد است. اسلام از زرتشتی‌ها کثیف‌تر است، چون در اسلام شیطان بنده‌ی خداست، در واقع همان دوآلیسم بدل به یک دیکتاتورشیپ می‌شود. برای همین است که «دوآلیسم اسلامی» بدل به «ولی‌فقیه» و «الله» می‌شود و در همان دوتایی دفن می‌گردد. یعنی زوج مرتبی است که به‌جای اینکه به جمع وصل شود و گسترش پیدا کند، بر خلاف زرتشتیان به «یک» برمی‌گردد، آن یک وحدانیت، یک دیکتاتوری است که شما را وادار به بندگی می‌کند، ارباب بزرگ، الله، ولی‌فقیه، سایه‌ی خدا، شاه، ملاشاه! همه‌ی این‌ها ریشه‌های درماندگی ماست. یارو خود را برانداز می‌داند و نمی‌فهمد چون گه‌مسلمان است! مسیحیت این دوآلیسم را از «تثلیث» آغاز می‌کند؛ «پدر»، «پسر»، «روح‌القدس»! و «فروید» جای این تثلیث را با «Me» و «Momi» و «Dadi»، «پدرم»، «مادرم» و «من» عوض می‌کند؛ یعنی یک تثلیث دوباره را وارد می‌کند. انسان دهکده‌ی جهانی مارشال مک لوهان، فروید را نقد کرده و او را عقب‌مانده می‌داند، درحالی‌که روانشناسی جدید از فروید بهره‌ها برده، اما فروید را زیر پا له کرده است. فروید جای تثلیث پدر، پسر، روح‌القدس، «Me» و «Momi» و «Dadi» را می‌آورد. یکی از کسانی که بحث‌های جالبی علیه فروید دارد «ژیل دلوز» است. فروید مثلث «Me» و «Momi» و «Dadi» را مطرح می‌کند و این شروع «مدرنیسم» است. در واقع اگر می‌گویند: «در قرن بیستم، نیچه، فروید و مارکس سه متفکر تأثیرگذار بودند.» به این دلیل است که هر کدام از آن‌ها یک پایه و مبنا بودند؛ یکی در زمینه‌ی اقتصادی و فلسفه‌ی سیاسی مبنا بوده، یکی دیگر در روانشناسی، که بر همه تأثیر گذاشته و دیگری نیچه است که سراپا تأثیرگذار است و از همه‌ی این‌ها

اصیل تر و قدرتمندتر که هنوز انسان به پیامبری او ایمان نیاورده، کسی مثل «مارکی دوساد» است. مارکی دوساد عظمت همه‌ی این‌هاست، در واقع تفکر مارکی دوساد است که پدیدآورنده‌ی فکر کردن، مدرنیسم و انسان است. ما این تجارب را نداشتیم، ۱۴۰۰ سال در گوش ما بلاهت کردند. فروید این کار را شروع می‌کند، هزاران نقد به او می‌شود، ولی او از بستری به بستری دیگر حرکت می‌کند؛ در واقع در «Dadi» پدر و در «Me» پسر هست و فروید با زیرکی «Momi» را جایگزین روح‌القدس می‌کند. «Momi»، یعنی مادر، خالق، پدیدآورنده، انسان‌ساز. روح‌القدس به جای «Momi» می‌نشیند. مامی یعنی زن و زن در مذاهب ابراهیمی دروازه‌ی گناه و همان شیطان است، ولی در فلسفه‌ی مدرن زن به جای روح‌القدس می‌نشیند، برای همین است که کشیش‌ها و ملاها متعصب‌اند، چون آن‌ها روح‌القدس باز و الله خواهند! ولی این‌جا «Momi»، به معنای مادر و پدیدآورنده و «موتا» است! «موتا» یعنی مادر، یعنی آموزگار! «Dadi» و «Momi» و «Me» که جای تثلیث قرار می‌گیرند و حالا جنگ ما با همین سه‌تایی است که بدل به یک خانواده شده‌اند. این‌جا «Momi» و مادر در نهایت بدل به زن می‌شوند و در واقع ما یک نوع فرابرابری خواهی را داریم و گذر از تبعیض جنسیتی همین‌جا اتفاق می‌افتد. ظاهرن فروید یک یهودی ضدّ زن است، اما می‌بینید مبنای «Me» و «Momi» و «Dadi» زن را در غرب آزاد می‌کند. از طرفی همین سه‌تایی همه را استعمار هم می‌کند؛ خانواده! جامعه‌ی گه‌مسلمانی جامعه‌ای فرقه‌ای است، در واقع جامعه‌ی وامانده در «Me» و «Momi» و «Dadi» است که معنای خانواده می‌دهد، و شما جامعه را هم بر اساس خانواده نگاه می‌کنید، تشکیل نژاد و محله و ایل می‌دهید، یعنی هنوز تفکر ایلی دارید. هنوز در قرن بیست‌ویکم وقتی از «فدرالیسم» حرف می‌زنید از «اتنیک فدرالیسم» می‌گویید، جالب است! عاشق لندن و نیویورک هستید چون «چندفرهنگی» است، اما از آن‌ها چیزی یاد نمی‌گیرید و وقتی می‌خواهید به کشورتان رسیدگی کنید، برعکس تجربه‌ی لندن و نیویورک عمل می‌کنید. مدینه‌ی فاضله‌ی شما نیویورک و لندن است، اما شهر خود را از چندفرهنگی بودن تهی می‌کنید. می‌خواهید در ارومیه فقط ترک یا کرد باشد و آنجا را تک‌فرهنگی کنید! این همه احزاب جمع می‌شوند تا کاری کنند، آن وقت از اتنیک فدرالیسم حرف می‌زنند! خیلی مسخره است! نمی‌گویند ما خواهان کشوری فدرال هستیم، یعنی اتنیکی رفتار می‌زنند. دلیل این کار چیست؟ دلیل آن جامعه‌ی وامانده در «Me» و «Momi» و «Dadi» و خرافه است. در اوج پیروزی طاقت شعف و شادی ندارند، چون مازوخیست هستند. زمانی که باید برای پیروزی و عدم شرکت مردم در انتصابات (انتخابات) جشن بگیرند، از وپروس «کرونا» و هراس از آن حرف می‌زنند (در انتصابات سال ۱۳۹۸، ۹۶ درصد از مردم ایران آن را تحریم کردند و در آن شرکت نکردند و تمام بنرهای انتصابات کاندیداها را به آتش کشیدند و پاره کردند. این امر رسوایی صددرصدی حکومت را رقم زد، اما هیچ تریبون و کانالی به این پیروزی بزرگ نپرداخت و آن را به‌طور کل سانسور کردند. مزدوران تمام تمرکز را روی تبلیغ وپروس کرونا و تولید هراس گذاشتند و از این طریق به حکومت کمک کردند.)، یک گه‌مسلمان شبیه «علی جوانمردی»! امثال جوانمردی زیاد است، آن‌ها آدم‌های بی‌سواد و ابله مانده در حوزه‌ی «Dadi» و «Momi» و «Me» هستند. آن‌ها برای جامعه‌ی انسانی ارزشی قائل نیستند، فقط به فکر «Dadi» و «Momi»

و «Me» هستند. اما این تفکر چه بلایی بر سر شما می‌آورد؟ شما را از خواست تهی می‌کند، وقتی اهل «Dadi» و «Momi» و «Me» شوید، اهل خانواده‌ی خود می‌شوید و این باعث حذف امیال و خواسته‌های انسانی شما می‌شود، چون بسیاری از این خواسته‌ها و مطالبات مخالف مثلث «Dadi» و «Momi» و «Me» هستند. در نتیجه همین مثلث خانواده‌ی شماست. این خانواده تمام خواسته‌های شما را تحت سلطه قرار می‌دهد، یعنی جامعه‌ی کذایی شما ارتجاعی می‌شود، در نتیجه خانواده و قوم و نژاد عقب‌مانده و تفکر گه‌مسلمانی شما می‌شود! در واقع شما هیچ درکی از ساکنان دهکده‌ی جهانی مارشال مک‌لوهان و درکی از نومدرنیسم ندارید. نومدرنیست‌ها می‌خواهند زمین را از زیر پای این مثلث بیرون بکشند، این مهم است تا این جریان ریزومی شود و نه درختی! ما باید کاری کنیم که زمین از زیر پای این مثلث خارج شود، تا این مثلث بدل به بدنی بی‌عضو شود. این نکات خیلی مهم است. می‌خواهم بگویم ماشینی به نام «Desire Production» که به معنای «تولید خواست» است، در جهت خلاف سرمایه و خلاف جهت جامعه‌ی «Dadi» و «Momi» و «Me» و خلاف ایل و مذهب و سنت و سیاست عمل می‌کند، چون تولید خواست می‌کند. «Desire Production» ماشینی است که بدن عضو دار را تولید می‌کند. من «کیر» دارم و کیر تولید خواست می‌کند و می‌خواهد سکس داشته باشد، ولی «پول» بدنی بی‌عضو است و چون عضو ندارد خواستی تولید نمی‌کند. تقابل پول با آدمی! انسان عضو دارد؛ دهن، شکم و... دارد، پس غذا و آب می‌خواهد، چون طالب است و طلب می‌کند، در نتیجه اجرای خواست می‌کند؛ در واقع بدن عضو دار برای هر عضو، خواست مربوط به آن را طلب می‌کند. جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی ایرانی یک بدن بدون عضو است، انسان‌ها عضو آن جامعه نیستند، این بدن ولی‌فقیه و اسلام و خرافات است و چون مردم از اعضای آن محسوب نمی‌شوند، در نتیجه خواستی ندارند؛ چنین جامعه‌ای، جامعه‌ای یکنواخت است. تقسیم‌بندی مردم به لر، کرد، ترک و... بیهوده است، همه گه‌مسلمان هستند چون خواست ندارند، تنوع خواست در جامعه‌ی ایرانی وجود ندارد. به بدن خود نگاه کنید! وقتی تشنه می‌شوید آب می‌خواهید، آب و غذا یک خواست است. شما «کس» دارید و می‌خواهید سکس داشته باشید، این یک خواست است؛ تک‌تک اعضای شما تولید خواست می‌کنند. اینکه من از جامعه‌ی گه‌مسلمانی انزجار دارم به این خاطر است که خواست شما را می‌گشود و شما را دچار پرهیزگاری می‌کند. شما پرهیزگار هستید، یعنی از همه‌چیز دوری دارید. در واقع شما بی‌نیاز نیستید، بلکه علیه خواست خود اعتصاب می‌کنید، چون «خواست» تولید شعف می‌کند. شما آن را سرکوب و اندوه‌بار می‌کنید و در اوج پیروزی، یک غم را جایگزین می‌کنید! شما در انتصابات ۱۳۹۸ پیروز می‌شوید، اما به جای شادی، کرونا را جایگزین می‌کنید، جالب است! اگر بدن شما صاحب عضو باشد، عضو تولید خواست می‌کند، این امید و آرزو نیست، خواست انسانی است و این بدین معنا نیست که ما به دنبال خواست باشیم؛ خود خواست مهم نیست، یعنی «لذتِ خواستن» اهمیت دارد. در واقع لذت مهم است، این بحث اساسی ماست و در حزب ایران‌ارشیست این سیاست را باید دنبال کنیم. ما چگونه می‌توانیم از شر این مثلث خلاص شویم؟ ما سیطره‌ی مثلث «Dadi» و «Momi» و «Me» را داریم که سبب کاهش و سرکوب خواست شده. جامعه‌ی غرق‌شده (جامعه‌ی «Dadi» و «Momi» و «Me») جامعه‌ی بی‌خواست

است، چون پرهیزگاری دینی باعث سرکوب خواست‌ها شده و این هنر است! آدم پرهیزگار یعنی کسی که خواست‌های خود را سرکوب کرده، او بی‌نیاز نیست و خواست دارد، اما آن را سرکوب کرده. انسان پرهیزگار یک بیمار روانی‌ست، یک مازوخیست! ولی در اسلام او محترم است، الله به او وعده‌ی حوری در بهشت کبریا می‌دهد. این چیزها مهم است، اما آن بسیجی و پاسدار و ملا این حرف‌ها را نمی‌فهمند و شما هم نمی‌توانید به او بفهمانید، چون او ابتدا باید الفبا را یاد بگیرد تا بتواند حرف‌های ما را بفهمد. او وحشی‌گری را می‌فهمد، چون یک تازی‌ست، یک قادسیه‌چی! او می‌خواهد از هرطرف گردنت را بزند و تو هنوز به این فکر می‌کنی که با این زامبی انسان‌نما چگونه انسانی رفتار بزنی! و هنوز به‌دنبال «مبارزه‌ی مدنی» هستی! پس جامعه‌ی ایرانی تحت استعمار مثلث خانواده است، مثلث ایل، مثلث سنت، مثلث «Dadi» و «Momi» و «Me». در واقع مثلث مثل یک کلاه می‌ماند که صاحب اعضای مختلفی است، این مثلث فقط کلاه شماس است، زیر آن بدن و اعضا قرار دارند و ما باید کاری کنیم که زمین بدن ما نباشد، چون اگر زمین بدن ما باشد ما بی‌بدن می‌شویم؛ در واقع ما باید زمین را از زیر پای خود بیرون بکشیم، ما بدنی صاحب عضو می‌خواهیم، بدن بی‌عضو یعنی شماتت، یعنی تن‌دادن به گه‌مسلمانی! به «جلق‌زدن» توجه کنید! جلق‌زدن معاشقه‌ی بین دو بدن است، یک بدن با عضو که خود توست و یک بدن بی‌عضو، آن بدن بی‌عضو در تخیل شما شکل می‌گیرد و آن «توهم» است. مثل گه‌مسلمانی که یک توهم است، چون عینی و انسانی و زیستی نیست. در واقع اغلب اعمال انسانی در فرهنگ گه‌مسلمانی، ورفتن با بدن بی‌عضو است، درست مثل جلق‌زدن! در واقع در ایران، ما در بسیاری از جهات انسانی جلق می‌زنیم، چون با بدن بی‌عضو سروکار داریم. اخبار جامعه‌ی گه‌مسلمانی را نگاه کنید! ربطی به واقعیت ندارند، همه جلق می‌زنند، حقیقت و واقعیت برایشان مهم نیست. ناگهان یک‌شبه توهم مبتلاشدن به ویروس کرونا تمام کشور را در بر می‌گیرد، همه شبیه هم هستند، گه‌مسلمانی! حتی شمایی که مرا می‌شنوید و فکر می‌کنید ایرانارشیست هستید هم گه‌مسلمانیید، باید از آن فرار کنید! خیلی مهم است که از چنبره‌ی «Dadi» و «Momi» و «Me» فرار کنید. شما باید روی عاطفه‌ی کثیف و احمقانه‌ی خود پا بگذارید. آیا می‌توانید باورهای مادرانه و پدرانه‌ی خود را که نوعی پرهیز را در خود مستتر دارند بکشید؟ آیا می‌توانید انسان بی‌خواست و بی‌عضو باشید؟ تا چه زمانی می‌خواهید با بدن‌های بی‌عضو خود را سرگرم کنید؟ انسان یک ماشین حامل «Production Desire» است؛ این نکته‌ی بسیار مهمی‌ست، یعنی شما باید ببینید که چگونه می‌توانیم بر این‌ها غلبه کنیم. می‌گوید: «عمری سر کردم در تمنای عشق و ندانستم که در ترک تمناست عشق!»، توجه کنید این یعنی چه؟ این مثل «Want» به‌معنای «خواستن» است. «Want» با کمبود سروکار دارد، کسی که می‌خواهد، کمبود را تعریف می‌کند، یعنی چیزی کم دارد که می‌خواهد، از آن طرف «نخواستن» هم مذهبی است. پس کسی که می‌خواهد و فعل «Wanting» را صرف می‌کند، در واقع او هم ناقص است، نخواستن هم احمقانه است، چون هر دو گروه غافل‌اند؛ اصل در «منطق حس» است. منطق حس، لذت خواست را هجی می‌کند، در واقع زندگی، شناورشدن در لذت است. در حوزه‌ی ادبیات، زیبایی کتاب «آلیس در سرزمین عجایب» نوشته‌ی «لوئیس کارول»، در مقایسه با کتاب «اولیس» اثر «جیمز جویس» در این است که

آلیس در سرزمین عجایب عمق ندارد و زیبایی آن در حس بی‌عمقی و در لمس زیبایی است، چون زیبایی در سطح وجود دارد و این سطح بدون عمق همان بدن بی‌عضو است. دوباره تکرار می‌کنم، «پول، بدن بی‌عضو است.» ولی پول زیبایی سطحی دارد و شما می‌توانید با پول به هر آنچه می‌خواهید برسید. انسان یک بدن باعضو است، چون اعضای آن موتورهای تولید خواست هستند. بدن بی‌عضو یعنی چه؟ بدن بی‌عضو یعنی الله! بدن بی‌عضو تعریف یک «آبر او» و تعریف یک «آبر هو» می‌کند؛ یک آبرغایب، یک خدا! بدن بی‌عضو خطرناک است. حس روی پوست قرار دارد و به سمت بی‌بدنی حرکت می‌کند. من وقتی شعر می‌نویسم، نمی‌نویسم! انگار دارم لمس می‌کنم، کلمات را لمس می‌کنم و شعرم نوشته می‌شود. من شعر را نمی‌نویسم، به دنبال کلمه نمی‌گردم، من فقط کلمات را لمس می‌کنم، پوستم شعر را می‌نویسد، نه انگشت‌هایم، پوستم شعر را لمس می‌کند. من موسیقی را نمی‌شنوم، موسیقی از طریق پوست وارد می‌شود. «رقص» ارتعاش پوست با سطح هواست، برای همین وقتی عده‌ای ابله شبیه هم می‌رقصند من تعجب می‌کنم. همه چیز در ایران تقلیدی است، زن‌ها و مردها شبیه «خردادیان» می‌رقصند! هیچ کس شخصیت منحصر به فرد ندارد، جامعه‌ی بی‌شخصیت، جامعه‌ی گه‌مسلمانی! و این وحشتناک است. مثل سریال‌های صداوسیما یا سینمای پارسی! شما همواره «تیپ» می‌بینید، تمام سریال‌ها یک ملا یا حاجی‌بازاری دارند و همه شبیه به هم هستند! همه باید چند زن داشته باشند، یک حاجی‌بازاری را نمی‌بینید که آدم باشد و عاشق شود. جامعه‌ای که در آن تفکر نباشد، مثل بدن بی‌عضو شخصیت و خواست و تنوع ندارد و لذت‌محور نیست. این جامعه پرهیزگار هم نیست، بی‌شخصیت است. اگر چه آن چه می‌خواهد چرند است، اما همان را هم ندارد، جالب است نه؟! نگوئید این بحث موتا ربطی به موضوع ندارد، کمی در قضایا عمیق‌تر شوید! ما با ایدئولوژی‌ها مشکل نداریم، ما با قدیم و با عقب‌ماندگی و بدبختی مشکل داریم. ما با نفت و با سوخت فسیلی مشکل داریم، با آدم‌های فسیل‌شده و تفکر فسیل و با ایدئولوژی فسیل مشکل داریم. ما ضد «پیروپاتالیسم» هستیم؛ من از پدر و از مادر متنفرم، ما ایران‌ریشیست‌ها از فردا آمده‌ایم! این‌ها استعاره‌اند، باید این‌ها را درک کنید. برخی ابله هستند و به معنا می‌زنند، من نمی‌خواهم شما به سراغ معنا بروید، اول استعاره‌های دور یک معنا را کشف کنید. هر موضوعی یک سری استعاره دارد، به درک استعاره برسید، بعد به کشف معنا. ما ذهنیت پیچیده می‌خواهیم، ذهنیت پیچیده ذهنیت برنده است؛ گه‌مسلمان اصلن نمی‌فهمد ذهنیت چیست، چون اصلن ذهن و مغز ندارد، او پیشاپیش تسلیم است! می‌گویند «روشن‌فکر مذهبی!» مگر می‌شود هم گه‌مسلمان باشید و هم روشن‌فکر؟! گه‌مسلمان یعنی کسی که مغز ندارد و روشن‌فکر کسی است که مغز دارد و این دو در تضاد هستند. «جیمز جویس» نویسنده‌ی عجیبی است؛ هنوز کتاب «اولیس» او که سال‌ها پیش توسط «منوچهر بدیعی» ترجمه شده، در ایران منتشر نشده است. در ایران همه عاشق اولیس هستند، اما به نظر من «شب‌زنده‌داری فینگن‌ها» شاهکار اوست که هم حجیم‌تر از اولیس است و هم اینکه به پارسی ترجمه نشده. من از هیچ روشن‌فکر و منتقد ایرانی‌ای اسم این کتاب را نشنیده‌ام. در واقع شب‌زنده‌داری فینگن‌ها هم مثل اولیس ساختار جمله‌ای ندارد، فقط می‌توانید متن را با صدای متن بفهمید، در واقع تنها با صدا می‌توانید آن را درک کنید. کتاب شب‌زنده‌داری فینگن‌ها ساختار هذیان دارد و

از «دلیریوم» ساخته شده، هرچه دیوانه‌تر و چندگانه‌تر باشید بیشتر می‌توانید از «عقده‌ی اودیپ»، از سلطه‌ی ارتجاع از «Dadi» و «Momi» و «Me» و از سرمایه‌داری گذر کنید. هذیان یعنی پیچیده‌بودن! چرا ما تکنیک‌های جنون را در خیابان پیاده می‌کنیم؟ یک‌جایی شما خواست‌هایی دارید که این خواست‌ها در ناخودآگاه شما گردآوری شده و شما نمی‌دانید، شما نیستید، شما از قهرمانان قیام آپانگان (قیام آبان ۱۳۹۸) در محله‌ی «ستارخان» نیستید! سه تن از این جوانان در آستانه‌ی اعدام هستند، چون بر اساس یک خواست انسانی دچار «دلیریوم انقلابی» شدند، می‌گویند دلیریوم هذیان است! اما این‌طور نیست، در واقع این حقیقتِ ناخودآگاه شماست که برای مردم برمی‌خیزد و ناگهان کل ستارخانِ تهران را نمایندگی می‌کند. در آپان «نیکیتا اسفندیاری» چهارده‌ساله کشته می‌شود و چون دختر بود جامعه‌ی گه‌مسلمانی او را عزیز و بزرگ جلوه می‌دهد، اما او دیگر نیست، برای اوپی که نیست خود را می‌کشند. «قاضی صلواتی» سه جوان را به اعدام محکوم می‌کند، سه نفر که حاوی دلیریوم بودند و برای کسی مهم نیست و همه منتظر مرگ‌شان هستند، جامعه‌ی گه‌مسلمانی و کثافت! اصلن چنین چیزی برای خبرنگاران اهمیت ندارد، درحالی‌که این سه نفر پدیدآورنده و لیدر قیام آپان بودند. از یک‌طرف جوانان دستگیرشده را زیر شکنجه کشتند و به‌بهانه‌ی «قربانی کرونا» دفن کردند و از طرفی برای ترس‌افزایی، دست به اعدام عده‌ی دیگری می‌زنند؛ از هر سمت دارد ترس وارد می‌شود، قضیه وحشتناک است! وقتی کتاب شب‌زنده‌داری فینگن‌ها را می‌خوانید، هجوم زبان، صدای صداهای صداها و این هذیان‌های انسانی را می‌بینید. آیا این ملاحا، این وحشی‌ها در درون خود، در انسان خود انسان ندارند؟! آیا کسانی که هفده‌بار در روز به سجده می‌روند و کلمات نامفهوم ضدانسانی‌ای را می‌گویند، لحظه‌ای به انسان فکر می‌کنند؟! در واقع هرچه شما چندگانه‌تر و دیوانه‌تر می‌شوید، به انسان خود نزدیک‌تر می‌شوید، وقتی به انسان خود نزدیک می‌شوید، از عقده‌ی ادیپ و سلطه‌ی ارتجاع و سنت و سوخت فسیلی فاصله می‌گیرید و به خلق (تولید) می‌رسید و خلق، قیمت دارد. خالق، کالای تازه تولید می‌کند و همه خریدار کالای تازه هستند. «خانواده» کالای تازه نیست، سرمایه‌داری تازه نیست، از عصر سنگ‌ها سرمایه‌داری بوده و همیشه عده‌ای بودند که به شیوه‌ای تکراری کلاه‌برداری می‌کردند. سرمایه‌دار هرگز خلاق نیست، سرمایه‌دار فقط کلاه‌بردار است، مثل دزدان جمهوری اسلامی (اختلاس‌چی‌ها). ای ملا و ای خبرنگار، چیرگی بر ضعیف‌ها و بی‌سوادها و توسری‌خورها هنر نیست! فریب‌دادن هنر نیست. اینکه بتوانید مردم را نجات دهید هنر است، اینکه به آن‌ها شجاعت ببخشید هنر است. گه‌مسلمان، ترساندن هنر نیست. از جان این مردم چه می‌خواهید؟ آیا به‌خاطر ده‌هزاردلاری است که سپاه به شما می‌دهد؟! ما در عصری نیستیم که کشورها بر ما تسلط داشته باشند؛ ما هم‌زمان قربانی شرکت‌های سهامی (Corporation) هستیم، حتی شرکت‌های وابسته‌ی روسی که در ایران حق اکتشاف معادن را گرفته‌اند در واقع یک Corporation هستند و تمام این شرکت‌های سهامی یک رسانه دارند. شرکتی مثل «میتسوبیشی» یک Corporation است، از پایگاه اتمی گرفته تا اتومبیل و تلویزیون و... را تولید می‌کند. رسانه و تیم فوتبال دارد. در واقع این‌ها سایه دارند، زمین را می‌بلعند و خبرنگارها از آن‌ها تبعیت می‌کنند. «فاکس‌نیوز» یک عضو از یک Corporation سرمایه‌داری و

رسانه‌های شرکتی است! تصور نکنید که این خبرنگارها هویت مستقل دارند، خبرنگارها بدن‌های بی‌عضوند، در واقع ممکن است خود، عضو بدن دیگری باشند، یعنی حتی در جایی که کار می‌کنند آنجا بخشی از یک Corporation باشد، مثلن «صدای آمریکا» جزئی از یک Corporation است، یک Corporation به اسم «دولت آمریکا»! چون آن هم یک شرکت است. اکثر اوقات صاحب سهام‌های این Corporation سازمان‌ها هستند و ناگهان می‌بینید که هشت نفر نیمی از سرمایه‌ی دنیا را دارند! این وحشتناک است، این حکایت همان گه‌مسلمانی است. جایی مثل «آمازون» ده‌میلیون دلار برای کسانی که قصد تحقیق پیرامون علل آلودگی زمین و پیش‌گیری از گرم‌تر شدن زمین را دارند هزینه می‌کند. زمین که گرم‌تر شود آب‌ها پیش‌روی می‌کنند و سرزمین‌های بسیاری به زیر آب می‌روند و اگر همین‌طور ادامه پیدا کند و زمین یک‌درجه‌ی دیگر گرم‌تر شود، نیمی از بنگلادش به زیر آب می‌رود و در این صورت شصت‌میلیون نفر آواره و بدل به پناهنده خواهند شد، این موضوع تولید معضل می‌کند و تعادل دنیا را برهم می‌زند. این‌ها همه بحث‌های انسانی‌ای هستند. حالا بدن بی‌عضو، بدنی که تولید خواست ندارد، وقتی با این پدیده‌ها برخورد می‌کند، می‌گوید تقدیر چنین خواسته! زمین را به کثافت می‌کشند و می‌گویند خدا خواسته! می‌گویند: «دزدی کنید تا امام زمان ظهور کند!» وقتی از جامعه‌ی گه‌مسلمانی حرف می‌زنیم، تازه از یک جامعه‌ی پیشا «Dadi» و «Momi» و «Me» حرف می‌زنیم، یعنی جامعه‌ی گه‌مسلمانی، جامعه‌ی پیشادوآلیستی‌ست. ما جامعه‌ی زرتشتی را قبول نداریم، چون دوآلیستی است، اما همین جامعه خیلی بهتر از جامعه‌ی گه‌مسلمانی‌ست، چون اهریمن بنده‌ی اهورامزدا نیست، ولی در قرآن شیطان بنده‌ی خداست! حالا شیطان کیست؟ «لیلیث» زیبا، زن اول حضرت آدم! به نشانه‌شناسی و اسطوره‌شناسی این‌ها توجه کنید! اسطوره‌شناسی مذاهب ابراهیمی انسان را به وحشت می‌اندازد، چرا این نگاه خبیث باید عالم‌گیر شود؟! خیلی وحشتناک است. اساسن من نسبت به ایده‌ها گارد ندارم و عاشق ایده‌ها هستم و تقریبین تمام مذاهب را خوانده‌ام؛ مدتی حکمت هندی و انواع عرفان‌های یهودی و سرخپوستی و عارفان و سوفیست‌های هندی را دنبال می‌کردم، از «چوپرا» گرفته تا «سای بابا» و «اوشو»! به همه‌ی این‌ها و حتی قالتاق‌های سیاسی آن‌ها هم توجه داشتم. این کار به شما بعد می‌دهد و می‌فهمید که اساسن زندگی بر مدار غلط می‌چرخد، به خاطر اینکه هیچ‌کس خودش نیست، هیچ‌کس قبول مسئولیت نمی‌کند، چون آدم‌ها بدن دارند. آدم‌ها سعی نمی‌کنند زمین را از زیر پای خود بکشند، چون تا وقتی زمین هست، زمین بدل به بدن شما می‌شود و ناگهان می‌بینید در زیرزمین جهان زندگی می‌کنید، چون زمین زیر پا را بدن خود قرار داده‌اید. هرکدام از شما یک هستی (Being) هستید، یک New Being. در واقع این «بوده» اگر خودش نباشد، بدل به وانموده می‌شود، تکراری می‌شود مثل تمام گه‌مسلمانان! شما چه قدر با پدرتان یا با همسایه‌ی خود فرق دارید؟! همه مثل هم هستید، ولی آن کسی که دارد اعدام می‌شود خواست خود را هجّی کرده؛ در قیام آپانگان (قیام آبان ۱۳۹۸) دلیریوم به سراغش می‌آید، هذیان انقلابی! هذیان، آواز انقلابی است. در هذیان خودت نیستی، آن شور انسانی است. بعد عده‌ای می‌خندند و می‌گویند: «فدای ما شد.» اما این جوانان نمی‌میرند، آن‌ها تولید زیبایی می‌کنند. ما برای مرگ آن‌ها گریه نمی‌کنیم، متأسفیم

که عده‌ای زامبی چون «قاضی صلواتی» به آن‌ها حکم اعدام می‌دهند. ما فقط متأسفیم، چون این‌ها نمی‌میرند، قهرمان را مگر می‌شود کشت؟! در واقع این‌ها قبولِ مسئولیت و قبولِ نجات کردند و خواستند خود را نجات دهند و بر دیگران منت نمی‌گذارند. کسی مثل قاضی صلواتی را با «محمد رجبی»، «سعید تمجیدی» و «امیرحسین مرادی» قیاس کنید! این‌ها ماندگارند، این‌ها انسان را هجی کردند و خواستند از «Dadi» و «Momi» و «Me» بگذرند. این‌ها خواستند جامعه را تعریف کنند، در واقع می‌خواستند بدنِ عضودار تولید کنند، اعضای که خواست دارند. مرادی، رجبی، تمجیدی و نیکیتا اسفندیاری هر کدام یک عضو هستند، چون آن‌ها خواست را هجی می‌کنند. جامعه‌ای که خواست و ایده و شخصیت‌های متنوع نداشته باشد و تنوع‌طلب و مملو از خرده‌فرهنگ‌ها و چندزبانی نباشد، جامعه‌ای بسته و محدود و گه‌مسلمانی‌ست. برای همین از کسانی که به بیرون کردن گُردها از گیلان فکر می‌کنند، اما خودشان در لندن که جامعه‌ای چندفرهنگی‌ست زندگی می‌کنند، حالم به‌هم می‌خورد. آن‌ها حتی وقتی به سراغ فدرالیسم می‌آیند از اتنیک فدرالیسم حرف می‌زنند! در واقع فدرالیسم در ایران مصداق ندارد، چون ایران کشوری یک‌تکه است و فدرالیسم برای تجمعِ تکه‌پاره‌هاست، مثل گرجستان، ارمنستان، پاکستان و...، فدرالیسم در این کشورها قصد متحدکردن این تکه‌پاره‌ها را دارد، اما ما متحد هستیم و یک کشورییم. فدرالیسم در صورتی خوب است که بتوانیم «جمهوری آذربادگان»، «عراق» و یا «گرجستان» و... را به کشور خود متصل کنیم و این‌جاست که ما «ایالات متحده‌ی ایران» را خواهیم داشت. خیلی زیباست اگر بتوانیم «کردستان» را با خود متحد کنیم، کردستان ایالت بزرگ ماست و شاید بتوانند کارگردانی ایران را در دست بگیرند یا هر جای دیگری که اهل ابداع و انسانی‌تر است و بتواند آزادی و ثروت بیشتری تولید کند. سرمایه و پول، بدنی بی‌عضو هستند، عضو داشته باشید و نه عذرا!

راهیان مشهد تا کربلا

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۷/۰۶/۰۱

پیاده‌روی کربلا یک حرکت مذهبی و فرهنگی نیست بلکه حرکتی به‌شدت سیاسی‌ست که پشت آن یک تجارت هم هست. از تجارت فجیع‌تر، جامعه را تخمیر می‌کنند. حرکتی ورزشی است که به‌ظاهر پیاده‌روی می‌کنند، ولی طی این پیاده‌روی دعای ندبه می‌خوانند، جمعیتی که حتی نمی‌فهمند چه چیزی را تکرار می‌کنند، در این منجلابی که هستیم قدم می‌زنند و دعا می‌خوانند و از مشهد راهی کربلا هستند. در کربلا «احمدالحسن» حضور دارد. از آنجا که ما منابع نفت و گاز داریم، پس چندقدم از ترکیه و پاکستان جلوتر هستیم. احمدالحسن می‌گوید: «نگران فقر نباشید، اگر فقر جدید نبود امام زمان مژده‌ی آمدن نمی‌داد!» این یعنی چه؟ یعنی اگر دزدی‌ها اتفاق افتاده و قیمت دلار بسیار بالا رفته و ایرانیان به بدبختی دچار شده‌اند، خیلی خوب است، چون این شرایط و دزدی‌ها باعث شده که امام زمان مژده‌ی آمدن بدهد! و اخطار می‌دهند: «مردم مواظب باشید، ممکن است سفیانی‌ها حمله کنند» عزیزان، این‌ها اعتقادات موهومی‌ست که از مساجد برمی‌خیزند، این اعتقادات با ما کار دارند. از مشهد تا کربلا پیاده‌روی می‌کند، به احمدالحسن پل می‌زند و بعد می‌گویند: «بدبختی و فقر خیلی خوب است. چه‌قدر خوش‌رستگاریم که خامنه‌ای را داریم و ما را به این بدبختی رسانده و چه‌قدر خوب است که امام زمان می‌آید، که با شمشیر در مقابل بمب اتم خواهد جنگید و همه‌ی ما را به کشتن خواهد داد و ما رستگار می‌شویم چون به بهشت می‌رویم! مرگ دلخواه، مرگ ابلهانه، سفر به سمت شهادت از مشهد تا کربلا نزد اسطوره‌ی شهادت (حسین صحرای کربلا)؛ همان که یک بطری شراب و زنی کمرباریک دستمان می‌دهد اگر شهید بشویم.» این یعنی زندگی ممنوع، این یعنی ما رنگ خوشی را نخواهیم دید، این یعنی غرب به نخست‌وزیر پاکستان می‌گوید که همسرش در مراسم تحلیف یک نقاب بر چهره داشته باشد و صورت خود را بیوشاند؛ اگر قبلن روسری به سر داشت، اکنون بسیار فجیع‌تر و باید با نقاب در این مراسم حاضر شود. ای قهرمان کریکت، فقط باید دو چشم همسرت دیده شود، برقع‌پوش باش و نقاب بزن که ما در ایران دختران خیابان انقلاب نداشته باشیم. تا به دختران خیابان انقلاب بگویند: «بانوی اول پاکستان را ببینید که چه‌قدر مدرن است، فقط دو چشمش دیده می‌شود، ببینید چه‌قدر مسلمان‌اند، یاد بگیرید.»

در ترکیه «اردوغان» را داریم که همه ماجرای او را می‌دانند؛ اردوغانی که بخشی از کشور ما را مدهوش کرده است، اردوغانی که در آذربایجان (آذربایجان) غربی توطئه می‌کند؛ اردوغانی که کسی با وی کاری ندارد، اما او در امور داخلی کشور ما دخالت می‌کند؛ اردوغانی که پانترکیسم را در ترکیه تولید می‌کند و آموزش می‌دهد و به آذربایجان غربی و شرقی منتقل می‌کند. اردوغانی که اغفال می‌کند، کسی که به «علی‌آف» وعده می‌دهد، اردوغانی که در امور کشور ما ایجاد اخلال می‌کند، ولی کسی نیست که به وی اعتراضی کند، چون کار مسلمانان می‌کند.

اردوغانی که پناه آخر خامنه‌ای جَلّاد است. اردوغانی که به عفرین حمله می‌کند و کسی جلوی او را نمی‌گیرد. اردوغانی که چون مثلن مسلمان است، دریای خزر را تصاحب می‌کند و باعث سقوط ارزش پول خود می‌شود. اردوغان یک دلال است که معامله و ریسک می‌کند؛ ممکن است ابتدا ضرر کند، ولی در نهایت به نفع او تمام می‌شود. چرا اردوغان از ایران حمایت می‌کند؟ چرا اردوغان از تحریم آمریکا علیه ایران حمایت نکرد؟ این همه بدبختی داریم و جوانان ما در خراسان معطل خرافات و بلاهت می‌شوند. رئیسی تروریست برای این جوانان سخنرانی می‌کند تا به سمت کربلا حرکت کنند. خزر را کول کردند و دزدیدند و این جماعت ابله می‌خواهند بروند کربلا را نجات دهند و در همان حال دعای ندبه بخوانند که خزر آزاد بشود. این بلایی است که اسلام سرمان می‌آورد. فریب‌مان می‌دهند و ما را به بدبختی می‌کشد. این‌ها در دل ایرانی‌ها دانه پاشیدند تا اسلام بروید و مدام جلوی چشم‌مان باشد. این طرف زن برقع‌پوش ببینیم، چون تلویزیون‌ها این تصویر را برای نشان دادن به دنیا لازم دارند. این‌ها جهانیست که ما با آن معاصریم و این غبنیست که بر جهان ما می‌رود. در جهان ما روشنگری مرده است. در دنیا، روشن فکر به بسیاری داریم، روشن‌فکرهایی که رمان و داستان بخوانند، شعر بنویسند، اما اینان روشن‌فکرِ الکی هستند، مثل زنانی که با عمل جراحی به زیبایی دست پیدا می‌کنند؛ بارها عمل جراحی بینی می‌کنند، ولی با این حال زشت می‌شوند. در ایران همه چیز ظاهری شیک دارد، هر چیزی که ابلهانه باشد در ایران شیک است. خیلی‌ها لباس‌های گران‌قیمت و مارک می‌پوشند، چون احمق هستند. جنس و کیفیت یکسان را به دلیل اینکه مارک خاصی دارد به ده‌برابر قیمت می‌خرند و پز می‌دهند که جنس را گران‌تر می‌خرند و برند است. دین واقعی این حرف‌هاست، مبارزه‌ی واقعی درک و انتشار و تبلیغ این حرف‌ها و برقراری دیالوگ با مردم است. دین از دانایی است؛ برای اینکه مردم را دینی کنید به آن‌ها دانایی بدهید، مردم را دنیایی کنید نه مذهبی، «مذهبی» یعنی احمق. «مذهب» یعنی ایدئولوژی، یعنی محل عبور، «ذَهَب» بر وزن مَفْعَل. مذهب یعنی «فقط یک راه» که منجر به یک خدا و وحدانیت بشود. اگر هم منظور مذهب یک خدا باشد، چرا فقط یک راه؟ هزاران راه وجود دارد، لااقل مذهب می‌تواند ادعا کند که کوتاه‌ترین و بهترین راه را ارائه می‌دهد، ولی چرا یک راه؟ مگر خدا مقصد نیست؟ به خدا که از هزاران طریق می‌توان رسید و به هزاران مقصد از هر طریقی می‌توان رفت. مثلن برای رسیدن به کلکته راه‌های متعددی وجود دارد، ولی مذهب می‌گوید فقط یک راه وجود دارد که این ادعا همه‌چیز را خراب و جامعه را دوآلیستی می‌کند؛ کسانی که آن راه را انتخاب می‌کنند و کسانی دیگر که مسیر دیگری را در پیش می‌گیرند، همه‌ی آن‌ها به غیر تبدیل می‌شوند. جامعه‌ی مذهبی جامعه‌ی غیرساز و غیرخودی‌ساز است، چیزی که در جمهوری اسلامی به شدت قابل مشاهده است. ما چگونه می‌توانیم بدون اینکه به اسلام و اعتقاد کسی برخورد، از این فضای سمنتیکِ دوآلیستی خیر و شری و دوتایی گذر کنیم؟! این اعتقاد همه‌جا هست. هرکاری که بکنیم همین اسلام وجود دارد و اسلام دلیل بدبختی ما و دلیل بدبختی جوانان ماست؛ وقتی که باید اعتراض کنند و به فکر خزر (اشاره به ماجرای فروش دریای خزر به روسیه) باشند، از دل مشهد به کربلا پیاده‌روی می‌کنند؛ به‌خاطر اینکه به بهشت بروند، چون این فرهنگِ شهادت است و ماه محرم نزدیک است. قرار است تا اربعین به کربلا برسند و

مزخرفات این‌چینی را مدام پررنگ می‌کنند. این هیپنوتیزم جامعه‌ای به‌خواب‌رفته است. شما ایران‌ارشیست‌ها مانند خطیبی هستید که در یک گورستان با یک میکروفون برای مرده‌ها سخنرانی می‌کند؛ ولی این کار را بکنید چون ممکن است همه نمرده باشند و کسی در یک گور زنده باشد و صدای شما را بشنود. این عمل بی‌فایده نیست، من این را «نیپیلیسم کنشمند» می‌نامم. هر آدم نیپیلیستی باشعور است، ولی عده‌ای «نیپیلیست منفعل» هستند که خودکشی می‌کنند. عده‌ای هم معنا‌ساز هستند و به این فضای فجیع بی‌معنایی معنا می‌دهند. برای شما حرف می‌زنند و تجربیات خود را به اشتراک می‌گذارند. می‌خواهند جهان و معنای تازه‌ای بسازند، مبارزه را تعریف می‌کنند؛ مبارزه‌ای که ما را به ارگاسم می‌رساند. در ایران به‌راحتی همه را برای پول بیشتر فریب می‌دهند و می‌گویند «بدبختی خیلی خوب است، ناراحت نباشید اگر مردم فقیر شده‌اند.» می‌گویند: «آمریکا کار اشتباهی کرده که ایران را تحریم کرده و مردم فقیر می‌شوند، ولی فقر نشانه‌ی ظهور است!» اینان می‌گویند بگذارید ملاها و ما چپاول کنیم تا امام زمان ظهور کند. اصلن چرا خامنه‌ای و پسرانش گدا نشوند؟ چرا حسن روحانی و دخترش دولتی باشند و دخترش در انگلیس زندگی و عشق و حال کند و مردم فقیر بشوند؟ چرا این‌ها که منتظر ظهور هستند فقیر نشوند؟ تمام بدبختی‌ها برای ایرانیان است. ملاها و سیدات و کثیفی‌ها از شما نیستند، این‌ها خودشان سیدسالار هستند، این‌ها همان حکومت غاصبانند. بعد برخی از دوستان می‌گویند ما نباید به مسجد حمله کنیم! اتفاقن ما باید به مسجد حمله کنیم و تمام حسینیه‌ها و تازی‌خانه‌ها (بقعه‌ها، امام‌زاده‌ها، مساجد، حوزه‌های علمیه و پایگاه‌های بسیج و سپاه و...) را به کوکتل و آتش بسپاریم. از هر شیوه‌ای که می‌توانید باید مردم را آگاه کنید. حرف بزنید و آگاه کنید، فریب ندهید، راست بگویید؛ عکس‌هایی از دارایی‌های خانواده‌های سران تروریست حکومتی منتشر کنید، تمام اموال آن‌ها از مردم ایران دزدیده شده و باید پس گرفته شوند. مثلن عکسی از کفش چندهزاردلاری روحانی یا عصا و انگشتر بنفش خامنه‌ای، انگشتری که معادل ثروت شش خانوار است. این‌گونه باید روشنگری کرد. دروغ‌هایی را که به مردم گفته شده آشکار کنید. باید بگویید که سیاوش خیلی پیشتر از حسین بوده و قبل از حسین ایرانیان سیاوشان را داشتند و به تاسوعا و عاشورا «سیاوشان» می‌گفتند. از ظرفیت‌هایی که در شما وجود داشت داستان‌های دیگری ساختند و به عرب‌ها نسبت دادند. به مردم بگویید که همه‌ی داستان‌هایی که در مورد مهدی می‌گویند مربوط به سوشیانت است که هزاران سال قبل از آن می‌زیسته. این شمشیر ذوالفقاری که به علی نسبت می‌دهند، شمشیر مهر است و علت اصلی‌ای که برخی از ترک‌ها و کردها مولاعلی را می‌پرستند به‌خاطر مهر است، چون این مناطق همه معتقد به میتراثیسم بوده‌اند و اسلام مهر را طی دوران مختلف حذف کرد و علی قاتل و انیرانی و ایران‌کش را به جای آن نهاد. مردم کردستان، ترکیه‌ی فعلی، آسیای صغیر و آسیای میانه همه میتراثیست بوده‌اند و این شمشیر ذوالفقار، شمشیر مهر بود. این شمشیر نشانه دارد، اگر از اهل تننن بپرسید می‌گویند همه‌ی این‌ها مزخرف است. اصلن آن‌ها می‌گویند علی در مسجد کوفه خطبه‌ای ایراد کرده که گفته من محمد، عیسا و موسا هستم؛ این همان خطبه‌ی معروف مهر است که گفت: «همه من هستم». به مردم نشان دهید که چه کسی هستند و از کجا آمدند. مناسک کلیسا و کتاب‌های باستانی و

نتیجه‌ی تحقیقات خود را نشان دهید. بگویید موسیقی کلیسا از کجا نشأت گرفته، بسیار قبل‌تر از عیسا در مراسم میترائیست‌ها و بعد در مراسم مانوی‌ها و بسیاری از آیین ثانوی‌ها که از مانوی‌ها گرفته شده است. ایرانیان این مباحث را نمی‌دانند، چون ۱۴۰۰ سال فریبشان داده‌اند و دروغ شنیده‌اند. اگر همه‌ی حقیقت را یک‌جا به مردم بگویید بالا می‌آوردند؛ اینرسی مهم است باید رعایت شود، نباید اشتباه کمونیست‌ها را مرتکب شوید! باید شعوری و آهسته مردم را با خود همراه کنید که بفهمند شما خود مردم هستید، تا مردم بفهمند که شما فقط چند کتاب بیشتر خوانده‌اید، مردم بفهمند که شما اسلام را بیشتر از آنان می‌شناسید. می‌گویند قرآن معجزه است؛ همین دعا‌هایی که نوشته‌اند نظیر: «الهی قلبی محجوب و نفسی معیوب و عقلی مغلوب و طاعتی قلیل و...»، ببینید قافیه‌ها چه زیبا نگاشته شده‌اند. اگر شاعر باشید چه از لحاظ قافیه، رایم و ریتم نثر متوجه می‌شوید که این را یک انسان نوشته است. حال این را با قطعه‌بندی قرآن از هر لحاظ مقایسه کنید، این دعا از قرآن زیباتر است، اما می‌گویند معجزه‌ی پیامبر است، چون هیچ شاعری نمی‌تواند به عربی چنین چیزی بنویسد! نمی‌فهمند، چون اینان برای مردمی حرف می‌زنند که عربی نمی‌دانند و زبان‌شان پارسی‌ست، پس این مردم فریب می‌خورند. برای این معضل، یک ایرانارشیست ناگزیر است که در مراسم محرم به وظیفه‌ی خود عمل کنید، وظیفه‌ی شما پیامبری و پیام‌رسان بودن است. شما پیامبر ایرانارشیست هستید باید مردم را آگاه و با خود همراه کنید، مگر نمی‌گویید همه‌ی کارهای ما ریزومی است؟ مگر نمی‌گویید ما باید به‌طور عملی یار داشته باشیم؟ مگر نمی‌گویید می‌خواهید در سایر گروه‌ها با هسته‌ها آشنا بشوید؟ کسی نمی‌تواند هسته‌ی دیگر آن شهر را برای شما معرفی کند، ممکن است یکی از این هسته‌ها جاسوس باشد و شما را لو دهد. پس اصلن این ریسک برای چیست؟ اگر شما یار بیشتر می‌خواهید، یار خودتان را بسازید. شما یاد گرفته‌اید بهتر از من سخنرانی کنید. مگر در گروه حزب براندازان و حزب ایرانارشیست به‌خاطر حرف‌های من عضو نشده‌اید؟ مگر حرف‌های من شما را در این گروه جمع نکرده است؟ پس شما هم با حرف‌هایتان گروه‌های دیگری بسازید. مسلمان‌ها می‌گویند زکات علم نشر آن است؛ اگر چیزی از من آموختید به کسان دیگر بیاموزید و آن‌ها را گروه کرده و خود لیدر آن گروه بشوید. کار فرهنگی و کار شعوری و انقلابی انجام دهید، شما که در پی مقام و قدرت نیستید. شما که هیچ‌چیز برای خودتان نمی‌خواهید و همه‌چیز را برای همه می‌خواهید، پس شروع کنید! نگویید مسجد را تحریم کنیم، چون اگر به مسجد برویم مسلمان می‌شویم، نه! شما مسلمان نمی‌شوید چون به آگاهی رسیده‌اید. محال است که بتوانند شما را مسلمان کنند، شما حتی نمی‌توانید ادای مسلمان‌ها را در بیاورید، چون شما به حقیقت رسیده‌اید، پستی آن‌ها برای شما رو شده است، پس بقیه را به حقیقت برسانید. شما پدر و مادر می‌شوید و بچه‌های شما نیاز به آگاهی دارند. «بشری بیبی» همسر قهرمان کریکت مسلمان نیست، ولی به او می‌گویند اگر می‌خواهی همه‌ی مردم را فریب دهی و با خود همراه کنی به همسرت بگو یک نقاب و برقع بپوشد تا مردم تصور کنند همان پیامبر ظهور کرده است. به داستان‌های محمد از زبان خودشان گوش بدهید که محمد چند همسر داشته، چه قدر جنگ و قتل‌عام کرده و چه چیزهایی درمورد تقسیم غنائم گفته است. او گفته است که اگر یکی مسلمان نبود باید به زن و دختر و پسرش تجاوز کرد؛ پسر و

دخترش باید غلام و کنیز بشوند. می‌گویند محمد آخرین پیامبر است! مثل این است که بگوییم اگر یکی ایرانارشیست نبود، باید به زنان و فرزندان او تجاوز کنیم. اگر ما چنین کاری کنیم تمام مسلمانان می‌گویند ما ضدانسان و ضدحقوق بشریم، ولی اگر یک مسلمان این کار را بکند خیلی عادی است و این‌ها هرروز در جمهوری اسلامی به زنان و دختران ما تجاوز می‌کنند و کسی هم اعتراضی نمی‌کند. می‌گویند دختری که حکم اعدام گرفته، برای اینکه به بهشت برود باید به او تجاوز کنند. فکرش را بکنید؛ دختری کمونیست که حکمش اعدام بود در زندان به او تجاوز می‌کردند و می‌گفتند که اگر باکره از دنیا نرود، به این ترتیب وارد بهشت می‌شود و بعد اعدامش می‌کردند. این جنون‌آور است! برای همین است که همه‌چیز به مسیر خطایی رفته، جامعه آلوده، قاتل و کثیف است. به‌خاطر این است که جامعه بدوی و زامبی‌وار پیش رفته است. هر نیروی انتظامی، هر پلیسی مریض و قاتل است و نیاز به روان‌درمانی دارد. کاملن مشخص است که خامنه‌ای احتیاج به روان‌درمانی دارد، او یک مریض و روانی مطلق است. ببینید چه‌قدر ظاهرشان را حفظ می‌کنند، ولی جایی که تعادلشان به هم می‌خورد خوی شکنجه‌گریشان بروز می‌کند. زمانی مردم به اصلاح‌طلبان رأی می‌دادند و آن‌ها هم از مردم و خدمت‌گزاری و مردم‌سالاری می‌گفتند، اما در قیام فرودستان (قیام دی ۱۳۹۶) مردم گفتند: «اصلاح‌طلب اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا» و همین اصلاح‌طلبان به اصول‌گراها بدل شدند. فرمان مرگ مردم را صادر کردند و به مردم آشوب‌طلب و ضدانقلاب گفتند. اگر مردم بیشتر ادامه می‌دادند القابی بسیار بدتر می‌گرفتند. این‌ها حتی به خواهر و برادر خودشان هم رحم نمی‌کنند؛ مثل کسی که میلیاردها تومان سرمایه دارد، ولی حق زن برادرش را نمی‌دهد و مدعی است که می‌خواهد یک کشور را پس بگیرد. به‌جای اینکه یک ملت را آزاد کند، بهتر است که اول خودش را آزاد کند! ظلم و مگر شاخ و دم دارد؟ خانم بشری بیبی را ببینید که نقاب زده، او بانوی اول پاکستان است. پاکستان کشوری با پنج ایالت پنجاب و ایالت سرحد شمالی، کشمیر عزیز، کشمیر زنان چشم‌کشیده و کمرباریک، کشمیر شعرهای پارسی، ایالت سند، ایالت ناز و تان سه حرف آخر بلوچستان. زمانی پاکستان بیش از پنج ایالت بود، بنگلادش هم متعلق به پاکستان بود، اما در سال ۱۹۷۰ بنگلادش جدا می‌شود. انقلابی درمی‌گیرد و بنگلادش جدا می‌شود. آن‌ها هم مسلمان و با هم در حال رقابت هستند که بیشتر بر سر زنان بزنند؛ همه در زن‌گوشی در حال سبقت از هم هستند. درباره‌ی این چیزها باید حرف زد و نوشت، چون معضل ما این چیزهاست. چرا پاکستان؟ به همان دلیل که ترکیه. چرا پاکستان؟ چون دختران خیابان انقلاب. چرا پاکستان؟ چون جمهوری اسلامی خیلی سود داشت، چون سگی که در خاورمیانه بسته بودند (سردار سلیمانی) در حال خالی کردن جیب شیخ‌های عرب بود، چون آمریکا خیلی بدهی داشت و باید بازپرداخت می‌کرد. آمریکا ناگزیر است که ۴۰۰ میلیارد دلار به عربستان سلاح بفروشد، سلاحی که در همان منطقه برای کشتن مردم منطقه استفاده می‌شود. سلاحی که آمریکا به عربستان می‌فروشد، کجا باید استفاده شود؟ در ایران، عراق، افغانستان، یمن و همان کشورهای منطقه. یعنی در خاورمیانه عده‌ای زامبی و تروریست را به اسم لشکر قدس به‌وجود می‌آورند و از این طریق شیخ‌های عرب را تهدید می‌کنند، آن‌ها هم ناگزیرند که سلاح بخرند. عربستان سلاح زیادی از آمریکا و روسیه خریداری کرده است، از

روسیه سلاح ضدّ موشک خریداری کرده که اگر ایران حمله‌ی موشکی کند بتواند دفاع کند. ایران از روسیه موشک خریده و عربستان هم سلاح ضدّ موشک روسی! خیلی جالب است! چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون همه‌ی این‌ها مسلمانند و دغدغه‌ای جز حفظ اسلام ندارند، تا امام مهدی ظهور کند. امام مهدی کیست؟ همین احمدالحسن که می‌گوید: «فقر خوب است. چون شما فقیر، بی‌فرهنگ و بی‌سواد ماندید و تحمل کردید، باعث شدید امام زمان ظهور کند.» یعنی اینکه هنوز چیزی از شما باقی‌مانده که چپاول کنند، به‌این ترتیب شما را هیپنوتیزم می‌کنند تا بتوانند شما را بیش از پیش غارت کنند، تا جانی برای شما نماند. من دلم برای طبقه‌ی فرودست می‌سوزد، حالم از طبقه‌ی روشن‌فکر ایرانی، از بی‌شعور ایرانی، از این‌همه کانال مزدور به‌هم می‌خورد که چرا این صداها را (فایل‌های صوتی روشن‌گرانه‌ی موتا علی عبدالرضایی که آگاهی‌بخش و انسان‌ساز هستند.) پخش نمی‌کنند تا مردم بفهمند قضیه چیست. من چندین بار در جلسات ادبی‌ای سخنرانی کردم و به من لقب «اژدهای خاورمیانه» را دادند! یعنی وقتی حرف می‌زنید آن‌ها می‌فهمند چه قدر می‌دانید. بعد این احمق‌هایی که کانال دارند و من مقاله‌شان را نوشتم نمی‌فهمند، چون تمام عمرشان چیزی نخوانده‌اند! اسلام به سمت زنِ نقاب‌دار و برقع‌پوش می‌رود و ما ناگزیریم از کلمات کاف‌دار استفاده کنیم. می‌گوید: «علی لفظ "مادرسید" جنسیتی است و به زنان توهین می‌شود، نمی‌شود به‌جای آن "پدرسید" بگوییم؟» پاسخ می‌دهم نه! «مادرسید» بهتر است چون تو نمی‌فهمی؛ اگر بگوییم «کله‌گیری» ایراد نمی‌گیرد، این ضدّ مرد نیست، ولی اگر به‌قول گیلک‌ها بگویی «شالکوس» ایراد می‌گیرد، چون فکر می‌کند این کلمه جنسیتی است، ولی نمی‌گوید که این حاصل آن فرهنگ ضدّ زن است. نمی‌فهمد که نباید همه‌ی فمینیست را در این کلمات خلاصه کند. زبان را زنان ساختند، اصلن زبان زن‌ساز است و این را یک متفکر فرانسوی اثبات کرده است. باید «ژولیا کریستوا» را بخوانید تا بدانید. مگر شما نمی‌خواهید بجنگید؟ مگر نمی‌گویید زن هستید و می‌خواهید فمینیست باشید؟ پس اندکی تئوری فمینیستی بخوانید تا بر حقوق خودتان آگاه شوید. با ادا‌های مردانه که فمینیست نمی‌شوید. فمینیسم هم انقلابی‌ست که در مغز اتفاق می‌افتد، همه‌چیز در مغز اتفاق می‌افتد، باید بدانید و بشناسید. اگر فمینیست هستید، باید علیه بشری بیبی، اولین زن پاکستان، مقاله بنویسید! بروید علیه زن اردوغان، علیه زن خاتمی، علیه زن خامنه‌ای و علیه فائزه هاشمی بنویسید که هنوز روسری گره می‌زند و سرمقاله‌هایش را یکی دیگر می‌نویسد. در خاورمیانه، همه‌چیز تقلبی و مصنوعی است.

سنت و ارتجاع

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۴/۰۳

پیش از آنکه با یک مفهوم، سوژه یا نامیده آشنا شوید، باید استعاره‌های آن نامیده را بشناسید. ما وقتی از گذشته حرف می‌زنیم باید به نامیده‌های کناری آن توجه کنیم. به کسی «مرتجع» می‌گوییم که کهنه و سنتی است. به‌عنوان مثالی از پست‌مدرنیسم؛ بعد از جنگ جهانی دوم، چون در آلمان با کمبود محل‌های سکونت مواجه بودند، آپارتمان‌هایی بسیار کوچک ساخته شدند. در این فضاها کوچک، حریم شخصی رعایت نمی‌شد و این مشکل سبب افسردگی و خودکشی افراد می‌شد. در معماری جدید فکر کردند که چه کاری برای جلوگیری از خودکشی انجام دهند؟ چون نمی‌خواستند ساختمان‌ها را تخریب کنند. با ایجاد تحولی در معماری داخلی، خطوط صاف و زوایای تیز را از بین بردند، مثلن درها را انحنا دادند؛ مانند معماری ویکتوریایی که پر از منحنی است. این تلطیف و حس‌سازی را «احیای سنت» نامیدند، اما این کار احیای سنت نبود، بلکه احیای یکی از ویژگی‌های حس‌بود. در زبان پارسی، انسان‌های مرتجع را «کوتوله» می‌نامیم. چنان‌چه کسی گذشته را بداند، گذشته‌گرا نیست. گذشته دستاوردهایی دارد و چراغ راه آینده است، اما قرار نیست در گذشته سیر کنیم و به گذشته برگردیم. ما از خرد باستان صحبت می‌کنیم، آیا می‌خواهیم به آن برگردیم؟ خیر! ما آن را احیا می‌کنیم. ۱۴۰۰ سال است خرد باستان نادیده گرفته شده و توسط یک مذهب ضدبشری تحلیل رفته و ضعیف شده است. بنابراین ما از فردا آمده‌ایم، اما گذشته‌ی نامؤکد را نفی نمی‌کنیم. به‌عنوان مثالی دیگر، «نیما یوشیج» اولین کسی نیست که قاعده‌ی ترازویی وزن را بهم می‌زند. پیش از او خیلی‌ها مثل «تندر کیا» و «لاهوئی» در این زمینه تلاش کردند، اما مرسوم نشد. نیما رفتار غیرترازویی با وزن عروضی را مؤکد کرد. این در گذشته تکرار شده بود، اما بدل به رسم و امر محتوم نشده بود و از تمام پتانسیل‌هایش استفاده نشده بود، در واقع در گذشته انکار شده یا پذیرفته نشده بود. او با روایتی دیگر، پتانسیل زمانی، تجربه‌ی فرانسه و آشنایی با شعر آزاد وارد عرصه می‌شود و به نوگرایی مشهور می‌شود، درحالی‌که نو نبود، اما نیما آن را به شکل درستش استفاده می‌کند. شعر نو بعد از نیما بدل به سنت می‌شود. امروزه شعر نیما برای ما سنتی و تکراری است و کسی که شبیه شعر نیما بگوید برای ما شاعر محسوب نمی‌شود. اکنون خیلی‌ها می‌توانند شبیه فروغ شعر بگویند، اما تکراری است. در کارگاه نظریه‌سازی و تئوری ادبی، اساس بر آوانگاریسم است. از نظر من هرچیز تازه‌ای شعر است و چیزی که تازه نباشد شعر نیست. در حال حاضر خیلی‌ها شعر می‌نویسند، مثل ترانه‌سراها، اما شاعر نیستند و فقط تکرار می‌کنند؛ مانند هوشنگ ابتهاج، شاعر معاصر توده‌ای‌ها که برایش بزرگداشت می‌گیرند و شاعر بزرگ خطابش می‌کنند، اما او حافظ دست‌سوم است، با همان صورت‌بندی، با همان قافیه‌ها و همان زبان، هرچند ممکن است بعضی از موضوعات روز را در شعر آورده باشد، اما با تأویل همان غزل حافظ می‌توانیم به موضوع روز برسیم. امثال هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری و پایین‌تر از همه

مهدی سهیلی، اصلن شاعر نیستند. در واقع بسیاری از بزرگان معروف در جامعه در زمینه‌ی شعر، داستان، سینما و... هیچ‌اند. سینماگری مثل کیمیایی که عده‌ای فیلم «گوزن‌ها» یا «قیصر» او را بزرگ جلوه می‌دهند، اگر چیزهای جذابی هم داشته باشد، از نظر ساختار معنایی مدام یک‌چیز را تکرار می‌کند. این لمپنیسم همه‌جا جاری، مدام به خودش برمی‌گردد و متعلق به گذشته است و هرچه درست می‌کند بیشتر در گذشته فرو می‌رود. این انقلاب اسلامی و فیلم پارسی، کثافتِ زمان شاه و پر از مسائل ناموسی بود. کل فیلم در مورد آدم‌کشی برای دفاع از ناموس بود. از پشت این ناموس‌بازی‌ها، ملایان به‌سان اپورتونیست‌های جَلّاد ظهور می‌کنند. سینمای کیمیایی، سینمای فیلم پارسی، مولّد جمهوری اسلامی بوده است. این لمپنیسم جاری، مربوط به آن زمان است، اما غیر از این گذشته‌ی پست، گذشته‌ای هست که پتانسیلش مصرف نشده و گذشته‌ی غالب نیست. حزب توده، شاه، ملا، شیخ و اسلام گذشته‌ی غالب هستند. پتانسیل اسلام تمام شده است. شاید محمد در چهارده‌قرن پیش گل رز خوش‌بویی بوده باشد، اما چهارده‌قرن گذشته و هرچه قدر به آن آب داده باشند، امروز پلاسیده شده و بوی کثافت می‌دهد. اما شما هنوز با خاطره‌ی وقتی که یک گل رز زیبا بود به آن فکر می‌کنید. محمد با اعلام اینکه آخرین پیامبر است، بزرگ‌ترین انکار خود را به‌دست داد. زیرا تا وقتی زندگی هست آخرین وجود ندارد و چون آخرین نداریم، سنت باطل و گذشته غایب است. تا وقتی زندگی وجود دارد باید ضدگذشته باشی. زندگی فرداست و به سمت فردا می‌رود تو فقط می‌توانی از تجربیات آن استفاده کنی تا اشتباهات قبلی را تکرار نکنی و تراژدی نسازی. تاریخ ما صورت کم‌دی را دارد، ما مدام گذشته را تکرار می‌کنیم. در کم‌دی یک اشتباه دائم تکرار می‌شود برای همین است که کوتوله‌ایم. ایران کشور کوتوله‌هاست، چون در انقلاب مشروطه، در ملّی‌کردن صنعت نفت، در انقلاب سفید، انقلاب ۵۷، دوم خرداد، کوی دانشگاه، جنبش سبز و قیام فرودستان و... مدام پی آزادی بودید و علیه سنت جنگیدید، اما به سنت پناه بردید. می‌گویند در زمان محمدرضا پهلوی مدرنیته وجود داشته است، اما در واقع او یک ملّا بود، خاطراتش را بخوانید، وحشتناک و سنتی‌ست. دلیل دیکتاتوربودنش اسلام بوده و او با مجوز اسلام، اجازه‌ی هرکاری را به خود می‌داد. خودش را ولیّ نعمت و خدا و پدر مملکت می‌دانست. در واقع او یک فرعون بوده است. تورات و مذاهب ابراهیمی این اجازه را به او داده بوده‌اند. ما علیه این سنت هستیم. آن سنت، سنت مصرف‌شده است، سنتی‌ست که پتانسیلش تمام شده، گل رزی که بوی کثافت می‌دهد. برخی چیزها مربوط به گذشته هستند، اما هرگز بدل به امر محتوم نشده‌اند، بلکه همیشه با آن‌ها مخالفت شده مانند لیلیث (شیطان)؛ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر اسطوره‌شناسی در مذاهب ابراهیمی، هرچند کهن است، اما همیشه رد شده. شیطان کهن است، اما برای من تازه است. لیلیث، شیطان، ابلیس از قدیمی‌ترین کهن‌الگوها هستند، اما هرگز غالب نبوده‌اند، پس برای من نو هستند. وقتی که من «مجموعه شعر لیلانو» را می‌نویسم و لیلیث را مطرح می‌کنم، دوباره لیلیث را زنده می‌کنم، از او به حکمت ایرانی پل می‌زنم. وقتی از حکمت ایرانی سخن می‌گویم، آن را بازبینی می‌کنم، معانی و استعاره‌های تازه برای آن می‌بافم. چیزی که از گذشته می‌آورم، دیگر گذشته نیست بلکه نو است، چون قرائت تازه‌ای به آن داده‌ام. در دنیا در هیچ ساختار سیاسی‌ای به شما گفته نمی‌شود که هر وزارتخانه را در یک استان

قرار دهید. نمی‌گویند در هر روستایی یک «اداره‌ی همه‌پرسی» داشته باشید. نمی‌گویند برای اینکه نماینده‌ی مجلس یا نخست‌وزیر دیکتاتور نباشد باید هر شش‌ماه از طریق دفاتر همه‌پرسی از مردم رأی‌گیری کنند و عملکرد آن نماینده‌ها را مورد بررسی قرار دهند. با توجه به حکمت ایرانی به این‌ها می‌رسیم. نشانه‌هایی از این ایده‌ها در سوئیس هم هست، اما مانند ایران نیست. سوئیس در سال ۲۰۱۵ یازده‌بار همه‌پرسی داشته است. این موضوع آنجا وجود داشته، اما مؤکد نشده و ادارات همه‌پرسی وجود ندارد. ما آن را بدل به ساختار سیاسی می‌کنیم. از نظر ما هر دو هفته یک‌بار باید همه‌پرسی داشته باشیم، به دلیل اینکه در کشور ما مردم مستعد دیکتاتورسازی‌اند. در وجود هر ایرانی یک میکرو دیکتاتور هست. اینکه هیچ آینده‌ای نیست که از دستاوردهای گذشته استفاده نکرده باشد، از بدیهیات است. وقتی می‌خواهیم یک فلسفه‌ی سیاسی را مورد خوانش درآوریم، اصولی دارد. ما اولین حزب سیاسی در تاریخ کشورمان هستیم که کتاب دارد. احزاب مَلّی مذهبی، توده‌ای‌ها و... یک کتاب هم ندارند. ما در کمتر از یک‌سال ونیم، چهار کتاب سیصدچهارصد صفحه‌ای داریم، این مطالب را باید بخوانید. ما تنها حزبی هستیم که هر روز بحث تئوریک می‌کنیم و همه می‌بینند که تمام مسائلی که بررسی کرده‌ایم، اتفاق می‌افتد. اما این کاری که اکنون می‌کنیم بدل به گذشته شده، ما در یک‌سال ونیم گذشته یک سنت ایجاد کرده‌ایم. این سنت، نوبی از مدافعاته است، چون این کار را دیگر انجام داده‌ایم. در عصر جدید هر چیزی به سرعت کهنه می‌شود. ما اکنون هیچ چیز نویی نداریم، تمام نوهایی که از آن‌ها حرف می‌زنید نوبی از مدافعاته است. اگر قبلن چیزی پس از ده‌سال کهنه می‌شد اکنون پس از یک‌ماه کهنه می‌شود. پس کارهای یک‌سال گذشته‌ی ما برایمان کهنه شده و طرح مسائل روز برای بچه‌های ما عادی شده است. هرکسی که سواد خواندن و نوشتن دارد با گذشته مرتبط است، چون دستاورد گذشته است. وقتی می‌گوییم ضدگذشته باشید منظور ضد عناصر غالب و باورهای گذشته است. اتفاق ممکن است باوری از گذشته درست باشد، ما با آن استعاری رفتار می‌زنیم. منظورمان این نیست که تمام گذشته را کنار بگذاریم. حتی ما به خاطر اهمیت ویژه‌ی این مسئله برای ایرانیان، می‌گوییم پدر و مادرتان را بکشید (منظور دوری و نابودی سنت‌ها و باورهای گذشته‌ای است که در مغز پدر و مادر نقش بسته است)، اما فقط یک ابله ممکن است معنای مستقیم آن را برداشت کند، چون ما با یک تم فلسفی طرفیم و از نشانه‌شناسی و تمثیل و استعاره استفاده می‌کنیم. موضوع سنت آن قدر مهم است که حتی چون پدر مربوط به دیروز است، باید او را بکشیم؛ واضح است که منظور کشتن باورهای پدر و مادر است که از ابتدا امر و نهی می‌کنند. یک اسب وقتی زایمان می‌کند، بچه‌ی او روی چهار دست و پایش پایین می‌افتد، اما نوزاد انسان تا چندماه دمر خوابیده است و تازه بعد از شش‌هفت‌ماه می‌تواند بنشیند و بعد از یک‌سال راه می‌رود. او عقب‌افتاده نبود بلکه گذشته او را عقب‌افتاده کرد. انسان با گریه وارد دنیا می‌شود. در تمثیل سنت در مورد بهشت، بهشت همان رحم مادر است. تمام خصوصیات بهشت که در مذاهب ابراهیمی گفته می‌شود، خصیصه‌های رحم مادر است. علاقه به آفتاب‌گرفتن لب ساحل، حس برگشتن به رحم مادر و شوری رحم مادر را دارد. وقتی در وان حمام در آب ولرم نمک می‌ریزیم، خاطره‌ی رحم مادر را زنده می‌کنیم. اینکه همه می‌خواهند به بهشت بروند، به خاطر این است که همه می‌خواهند به رحم مادر

برگردند، اما این ایده‌آل شدنی نیست. برای همین است که عاشق می‌شویم. چون شدنی نیست، پس گذشته‌ای در کار نیست. گذشته‌ای که دلخواه‌مان باشد و بخواهیم آن را بازسازی کنیم در آینده است. چگونه در آینده است؟ وقتی که به توافق با آینده می‌رسد. اما گذشته‌ی موجود در ایران دشمن آینده و مدام در حال جنگ با آینده است. در ایران هر حرف نویی که بیاوریم، پیش از شنیدن تو، ابتدا با تو مخالفت می‌کنند. به‌عنوان مثال، خود من در دهه‌ی هفتاد، تمام مقلدانم اول از همه مرا سانسور کردند. اگر در یوتیوب «سخنرانی علی عبدالرضایی در سال ۱۳۷۲» را جست‌وجو کنید، جوانی را می‌بینید که دارد از پست مدرنیسم صحبت می‌کند. سخنرانی مرا آقای که هم سن پدرم بود تخریب کرد. شاعر دیگری به نام «مفتون امینی» در آدینه نوشت: «یک آدم مدعی با ذهنیتِ نئوپارسی آمده.» همین شخص هفت‌سال بعد کتابی با عنوان «سپیدخوانی روز» منتشر کرد، یکی از تکنیک‌هایی که من در مورد ادبیات پست مدرنیستی در آن روز از آن صحبت کرده بودم، در مورد «سپیدخوانی روز» بوده است. آن‌ها سنت و گذشته بوده‌اند، در آنجا بعد از سخنرانی من دعوا شد، مثل امروز که پیروپاتال‌ها ما را سانسور می‌کنند. حرف‌هایم غریبه است، چون مغزها آن‌ها پوسیده است و هرچه اشتباه می‌کنند هرگز عبرت نمی‌گیرند. به اشتباهات‌شان علاقه دارند و مزدور روسیه هستند. من در دهه‌ی هفتاد ایران بودم و مانند اتفاقاتی را که امروز می‌افتد در گذشته تجربه کرده‌ام، اکنون هم تمام جنگ‌ها و اصطلاحات من بدل به اصطلاحات ادبی روزمره شده است که منتقدان در نقدهای خود استفاده می‌کنند. مرا سانسور کردند و طرف در حین اینکه مانند من شعر می‌نویسد مرا انکار می‌کند، چون نمی‌داند مبدع آن شعر من بوده‌ام. ما وقتی از «ماتریالیسم دیالکتیک» حرف می‌زنیم، مبنایش تجربه‌گرایی است. تجربه زیباست، اما وقتی در خطرناک رخ دهد زیباتر می‌شود. «مارکس» و «انگلس» این خطر را نکردند. مارکس دیالکتیک را تنها با رویدادهای تاریخ و جامعه این‌همان می‌کرد؛ یعنی برخورد مارکس با دیالکتیک بیشتر تاریخی و سوشیال بود. اما انگلس دامنه‌ی دیالکتیک را به سمت ماده و طبیعت برد و اساسن این نگاه را «پلخانوف» تئوریزه کرد و «لنین» هم از تئوری پلخانوف استنتاجاتی بیرون کشید و به آن هیئت انقلابی داد و «استالین» هم از آن به یک جهان‌بینی سیاسی رسید. استالین در کتاب «ماده‌گرایی دیالکتیکی و تاریخی» و لنین در کتاب «ماده‌باوری و آمپریوکریسیسم»، در تمام این‌ها ما خواسته‌ای داریم و با توجه به ایده آن را تئوریزه می‌کنیم. درباره‌ی دیالکتیک در هنر، «لوکاچ» بحث‌های بسیار مدرن‌تری دارد که آن‌هم به‌نحوی مارکسیستی است. آنجایی که ما از ماده حرف می‌زنیم به سمت انگلس می‌رویم نه مارکس؛ مارکس با مسئله‌ی دیالکتیک بیشتر تاریخی و جامعه‌شناسانه برخورد کرده بود و به سمت ماده نرفته بود. رفتارهای تجربه‌گرایانه را بیشتر انگلس با آن کرده بود، اما بحث ما چیز دیگری است. ما در بیانی استعاری می‌گوییم: «ما از فردا آمده‌ایم.» یعنی نسبت به گذشته‌ی ایران و نسبت به ساختار سیاسی و نسبت به تجربه‌های سیاسی صورت‌گرفته در ایران مشکوکیم، یعنی هیچ‌چیزی را قبول نداریم، اما معنایش این نیست که وقتی می‌گوییم: «یک چیز باید عوض شود و آن یک چیز همه‌چیز است!» آیا واقعن همه‌چیز باید عوض شود؟ این گزاره‌ی استعاری، تغییر را مؤکد می‌کند. فقط یک بی‌فکر ممکن است تصور کند در واقعیت همه‌چیز باید عوض شود. ما انقلاب

همه‌جانبه را مؤکد می‌کنیم و چون مؤکد می‌کنیم، امری نو است. ما بر مبنای تجربیات گذشته اینجا هستیم، اما معنایش این نیست که به گذشته برگردیم. ما تنها حزبی هستیم که می‌گوییم از دستاوردهای انسان استفاده کرده‌ایم. ما در کشور خودمان حداقل شش‌هزارسال تجربه‌ی انسانی داریم. اینترنت و فناوری‌ها از دیروز آمده و مربوط به گذشته هستند، ما به آن‌ها بر نمی‌گردیم، ما همه‌چیز را در فردا ملاقات می‌کنیم، اما آیا نباید از این دستاوردها استفاده کنیم؟ چیزهایی بدل به اصل می‌شوند مانند خواندن و نوشتن، ما نمی‌توانیم بگوییم نوشتن غلط است، ما قرارداد را پذیرفته‌ایم. هرچند ما معتقدیم که الفبای عربی با الفبای هندواروپایی هیچ ارتباطی ندارد و باید عوض شود. بهترین شیوه آن است که ما با الفبای انگلیسی بنویسیم، چون با الفبای انگلیسی نوشتن راحت‌تر است و کودکان ما در دیکته مشکلی نخواهند داشت. صددرصد این الفبای ابلهانه (الفبای عربی) را باید از خودمان دور کنیم. به هزار دلیل به نفع ماست که در دهکده‌ی جهانی مارشال مک‌لوهان سرمان را از زیرزمین بیرون آوریم و از دستاوردهای جهانی استفاده کنیم. برای این هدف باید حداقل یک زبان جهانی را بلد باشیم؛ تمام زبان‌های جهانی با الفبای انگلیسی نوشته می‌شوند. متداول‌ترین زبان اسپانیایی است که با یادگیری زبان انگلیسی می‌توانیم آن را بخوانیم. یکی از خدمات آتاتورک به ترک‌های ترکیه، انتخاب نوشتار لاتین برای زبان ترکی بود که برای آن‌ها یک برگ برنده بود.

زمانی که از خرد ایرانی حرف می‌زنم به پیشنهادات خرد ایرانی توجه دارم. ما «سوفی» را داریم که اسلام آن را به عارف اسلامی تغییر شکل می‌دهد که هیچ ربطی به سوفی ندارد. عده‌ای می‌گویند: «اهل حق‌اند» و اسامی و خصیصه‌هایی را به علی ابن ابی‌طالب نسبت می‌دهند که تمامی مربوط به مهر و میترائیسم است و اسلام آن‌ها را دفرمه کرده. هیچ عربی اعتقاد ندارد که علی ابن ابی‌طالب شمشیری دولبه داشته است و هیچ سندی هم برای آن وجود ندارد! اما در آثار باستانی روم، شمشیر دو لبه‌ی مهر را می‌بینیم. تاج خار روی سر مسیح، از میترائیسم گرفته شده، اغلب مناسک کلیسا، میترائیستی هستند. به نظر من اولین فیلسوفی که دوآلیسم را علیه نگاه یک‌بنی مهر طرح می‌کند، «مانی اول» بوده است. نیچه تصور می‌کند اولین فردی که نگاه دوآلیستی را مطرح می‌کند زرتشت بوده، اما اگر تاریخ ایران را بهتر می‌شناخت باید این رفتار را با مانی مقایسه می‌کرد، چون مانی تئوریک‌تر رفتار می‌زند. اما نیچه وقتی همین کار را با مسیحیت می‌کند پیروز است، چون با مذاهب ابراهیمی طرف است. مذاهب ابراهیمی دوآلیسم را درست تجربه نکرده‌اند. ثنویت در مانی و زرتشت بیشتر است. در زرتشت اهورامزدا و اهریمن را داریم. اهریمن بنده‌ی اهورامزدا نیست، اهورامزدا خدای نیکی و اهریمن خدای بدی است. خدای شرّ و خدای خیر، هیچ‌کدام بنده‌ی دیگری نیست، اما در مذاهب ابراهیمی، شیطان بنده و زیرمجموعه‌ی خداست. برای همین پر از تناقض‌اند. این مذاهب، اساسن از لحاظ دستگاه فلسفی ساختار ندارند، برای همین نیچه در جنگ با مسیحیت پیروز می‌شود، اما در زرتشت هم چون آن دستگاه بنیادین نیست در «چنین گفت زرتشت» فقط گزاره‌پردازی داریم و تحلیل نداریم. اگر چه گزاره‌پردازی بسیار زیبا و پیامبرانه‌ای است. اگر نیچه به جای زرتشت با مانی رفتار می‌زد، بی‌شک شکست می‌خورد. روی پیشنهاداتی که از گذشته به ما رسیده اصلن کار نشده، چون کسی زبان

پارسی را بلد نیست و ایرانی‌ها هم روی آن کار نکرده‌اند. تا از گذشته یاد می‌شود، ایرانی‌ها تنها می‌گویند ما «کوروش» و «داریوش» و «خشایار شاه» داشتیم، درحالی‌که «استوانه‌ی کوروش» و ذکر خیر او در تورات به خاطر سوفیسم، فلسفه و فرهنگ آن زمان است. سال‌ها پس از کوروش، افلاطون و ارسطو در مرز ایران و ترکیه که متعلق به پرشیا بوده برای تحصیل می‌آمدند و آن قدر فلسفه برایمان مهم بوده است که پادشاهان ایرانی خرج دانشجویان را می‌دهند. در «دانش‌نامه‌ی بریتانیکا» نوشته‌اند که در آن زمان در قلمروی پادشاهان ایرانی شهری به نام «ایونیه» (در حوالی مرز ایران و ترکیه) وجود داشته که از تمام نقاط دنیا به خصوص از یونان برای یادگیری فلسفه و فکرپردازی به آنجا می‌آمدند. حتی «ابن عربی» هم نوشته است که افلاطون و ارسطو و دیگر فلاسفه‌ی یونانی به پرشیا می‌آمدند تا فلسفه را یاد بگیرند. همانند کاری که ملایان امروز در حوزه‌های علمیه برای مذهب می‌کنند و نادانان اوگاندایی را جمع می‌کنند تا اراجیف مذهبی به خوردشان بدهند. این‌ها را کسی نمی‌داند، مگر کسی که چهارسال در کتابخانه‌ی ملی بریتانیا تحقیق و مطالعه کرده باشد.

سال ۲۰۰۱ در زمان فتح عراق، اولین کار آمریکایی‌ها به آتش کشیدن کتابخانه‌ی ملی بغداد بود. روبه‌روی کتابخانه‌ی ملی، ساختمان ارتش عراق قرار داشت، اما آمریکایی‌ها عمدتاً محل اسناد بزرگ تاریخی را آتش می‌زدند و کاری به ساختمان ارتش ندارند. این‌ها را کسی نمی‌فهمد، چون در خاورمیانه کسی نمی‌فهمد و کسانی را هم که می‌فهمند فقط خفه و سانسور می‌کنند تا بقیه آگاه نشوند. این مطالب باید تدریس شوند، اما ما آن‌ها را اتفاقی پیدا می‌کنیم. هرگز کسی از این زاویه «شمس تبریزی» را نخواند. هنوز معلوم نیست شمس تبریزی کجاست، کسی که آن متنی را دارد، فراتر از نیچه و حداقل هفت قرن قبل از او شمس تبریزی است. شمس تبریزی عظمت را در نثر پارسی به اجرا می‌گذارد، درحالی‌که در تبریز بوده است، پس زبان تبریز در آن زمان پارسی بوده است یا زبانی بوده که کاملن اساس پارسی داشته است. نوع نثر و تفکرش؛ چگونه می‌توان این حجم از تفکر و معنا را در یک جمله مستتر کرد؟! این حرف‌ها تازه است. ما برای این سخنان سند داریم. من اگر می‌توانستم درباره‌ی رازهایی که می‌دانم حرف بزنم اتفاقات دیگری می‌افتاد!

با چه نگاهی هیتلر فاشیست است، اما استالین فاشیست نیست؟ مگر استالین کمتر آدم کشته؟ او در روسیه هرکسی را به جرم صحبت علیه منافع کارگران اعدام یا تبعید می‌کرد. اگر کسی می‌گفت چرا نمی‌توانم زنم را طلاق دهم؟ می‌گفت تو علیه منافع پرولتاریا حرف می‌زنی، درست مانند جمهوری اسلامی که هر چیزی بگویی به‌عنوان توهین به پیامبر اسلام و توهین به رهبر تلقی می‌کنند. همان قدر هیتلر فاشیست است که استالین! توده‌ای‌ها آن قدر بدموقع فاشیسم را مد کردند که اکنون کسی نمی‌داند که فاشیست‌ترین فرد معاصر ما «پوتین» است. اگر قبلن در روسیه «مارکسیست‌لنینیست» داشتیم، اکنون «فاشیست‌ایلینیست» داریم. رهبر و مقتدای پوتین کسی به نام «ایلین» است؛ او فردی لمپن و احمق است که می‌گوید: «روسیه باید صاحب دنیا شود.» و پوتین عاشق اوست. ما حق داریم از گذشته‌ی خود حرف بزنیم، ما تاریخ‌دوستیم نه تاریخ‌پرست. تاریخ زیباست، ما باید تاریخ را بشناسیم. تاریخ مانند یک درس است. اینکه می‌گویند فاشیست‌ها تاریخ‌پرستند، می‌خواهند بگویند

فاشیست‌ها نژادپرست و کشورگشا هستند، مانند استالین. استالین و لنین کشورگشا هستند، همان‌طور که پوتین و هیتلر به‌واقع فاشیست هستند، اما مزخرف می‌گویند، تاریخ‌دوستی نژادپرستی نیست. چهار ایرانی مانند فروهرها یا دکتر فدایی را می‌کشند و می‌گویند این‌ها نژادپرست و فاشیست بودند. ما قهرمانان زیادی داریم که درباره‌ی آن‌ها چیزی گفته نشده. تا نام «هدایت» می‌آید می‌گویند «بوف کور»، بوف کور ده‌درصد از هدایت است. هدایت و خلیل ملکی از مهم‌ترین سیاستمداران ما بوده‌اند. به خلیل ملکی هم فاشیست و ملی‌گرا می‌گفتند، درحالی‌که یکی از چپ‌های واقعی ما بوده است. ما با بلاهت معاصریم. در نتیجه باید حواسمان باشد که کجا از واژگان استفاده می‌کنیم.

«نوک تیز کلمه» چیست؟!

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۱۱/۲۲

ما علاوه بر جنگیدن با سنتِ کثیفِ اسلام، با سنتِ کثیفِ زبانی هم می‌جنگیم! اساسن در زبان پارسی واژه‌ی «فحش» وجود نداشت و تقریبین هزارسال است که وارد زبان ما شده. پیش از آن، به‌جای این واژه «دشنام» را داشته‌ایم؛ یعنی تمام کلمات پارسی بار سوفیستی و خردمندانه و فلسفی دارند؛ «دُش» به‌معنای «بَد» است و «نام» هم که به‌معنای نامیده! ما از طریق «دشنام» به عاملِ دُش، نامِ بد می‌دادیم و او را می‌نامیدیم، در واقع ما از طریق دشنام آدم‌ها را می‌نامیم! دشنام نوعی نشانه‌ی شماییلیست که آدم‌ها را در جامعه رسم می‌کند، در واقع فرهنگِ دشنام، توهین، ناسزا و فحش بخش زنده و مهمی از فرهنگ عمومی هر جامعه‌ای است. متأسفانه در تاریخ ایران، فحش، ناپسند و زشت انگاشته می‌شود و با توجه به اینکه هر موقعیت مرافعه‌آمیز بستر تولید فحش است، آن را به نوعی راکائیت ربط می‌دهند! اساسن فحش در بستر زبان تولد یافته، در ساخت زبان است که فحش متولد می‌شود، اما تمام کسانی که درکی از زبان ندارند یعنی درکی از زندگی ندارند، مثل خیلی از اخلاق‌مداران، ملایان یا جامعه‌شناسان و در پاره‌ای از موارد روانشناسان. به‌جای اینکه به طبیعتِ دشنام توجه کنند، به آن بُعدی حاشیه‌ای داده‌اند و با قضاوت‌های بد بخش مهمی از زندگی را حذف کرده‌اند. «دشنام» یک کنشِ تهاجمی زبانی است که شما در نتیجه‌ی آن تخیل و انگاره‌ی زشت و تصویری فرومایه را از دیگری به نمایش می‌گذارید؛ این دیگری می‌تواند در بین شما حضور داشته باشد و یا در غیبت به سر برد. در واقع شما پیش از هر چیز با یک ساخت زبانی و پس از آن با یک کنش ارتباطی سروکار دارید، یعنی وقتی با یک فحش مواجه می‌شوید، اول با ساختی زبانی روبه‌رو می‌شوید. اگر به «فرهنگ‌نامه‌ی ایرانشیستی» (فرهنگ‌نامه‌ای از واژه‌های نوک تیز سیاسی براندازان که توسط انتشارات حزب براندازان منتشر شده است) توجه کنید، ما با ساخت‌های مختلف زبانی طرف هستیم، این ساخت‌های زبانی چرا در ایران این‌همه سانسور شده است؟! چه کسی یا چه کسانی باعث حذف این بخش مهم، زیستی از فرهنگ انسانی در ادبیات و زبان پارسی شده‌اند؟! چه کسانی؟ از چه زمانی این غائله آغاز شد؟ هنگام تحلیل فحش‌ها باید دقت داشته باشید که در مواجهه با یک فحش، پیش از هر چیزی با یک کنش انسانی و سپس با یک ساخت زبانی و بعد با یک کنش ارتباطی سروکار دارید، پس هر سه، مرکز در انسان دارند. در هر ناسزا یک ترکیب زبانی معمولن رکیک و همواره ناپسند از دید گه‌مسلمان‌ها و خوارانگاران از دید اخلاق‌مداران وجود دارد، همه‌ی این‌ها غافل هستند که این یک زمینه‌ی اجتماعی دارد! چرا می‌خواهند بخشی از اجتماع را حذف کنند؟ مردمانی بی‌سواد، مسلمانان، احمق‌ها، کسانی که مدام در هیئت قضاوت‌اند و از خود هیچ ایده‌ای ندارند، دوازده نامیده دارند که عین ناسزاست؛ «سجّاد» به‌معنای آدمی منفعل، مفت‌خور، کثیف که شغل او سجده‌کردن است! یعنی بسیار سجده‌برنده! در واقع سجّاد یک فحش است! ما به‌جای اینکه بگوییم: «مرتیکه‌ی

خایه‌مال» باید بگوییم: «مرتیکه‌ی سجّاد!» حالا چون ذهنیت ایرانی ابژکتیو است، همان خایه‌مال را به کار می‌برد، «سجّاد» بدل می‌شود به «خایه‌مال!» حالا ایرانی می‌گوید: «آلت تناسلی باید حذف بشود، چرا خایه؟ این سکسیستی است، چرا مدام از خایه می‌گویید؟» ولی نمی‌فهمند که «خایه» یعنی «دل» و اتفاقاً به نظرم زن‌ها خایه‌دارتر هستند، چون دل‌دارترند، چون در پاره‌ای از مواقع به‌بسیاری شجاع‌ترند. در واقع می‌خواهند شما را به محاصره در بیاورند، یعنی می‌خواهند شما را در یک مجموعه‌ی خواجه قرار بدهند که اگر قدرت مادی نداشتید قدرت ذهنی را هم از شما بگیرند و از درون شما را خواجه کنند! تمام کسانی که از فحش‌های ما هراس دارند، مادرجنده هستند و این «مادرجنده» ربطی به جنسیت ندارد، ذاتِ جنده‌بودن مد نظر است! یعنی نتیجه‌ی یک پرورش زشت و سانسورمحورند. زجری که ما امروز می‌کشیم نتیجه‌ی این همه سانسور است. ما می‌گوییم «دشمن»، دشمن فرد نیست! «مَن» اندیشه است و «دُش» یعنی بد، «اندیشه‌ی بد»، دشمن می‌شود! در «اهریمن»، «مَن» اندیشه و «اَهْرَی» یعنی زشت، پس به‌معنای «اندیشه‌ی بسیاربد» است! دشمن یک پله از اهریمن پایین‌تر است. اگر خایمینی (خامنه‌ای) اهریمن باشد؛ توجه کنید: خایه‌مَنی یعنی خایه‌ی منی! اینجا خایه به‌معنای دو تخمی است که آویزان است، اما خایه؛ وقتی که ما از شجاعت حرف می‌زنیم همان دلیربودن را به‌معنا می‌رساند. اساسن جنگِ بزرگ ما «آزادی بیان» است، ما باید بخشی از زبان‌مان را آزاد کنیم. دشمن یعنی اندیشه‌ی بد، من دشمنی ندارم، هیچ فردی آن‌قدر ارزش ندارد که دشمن من باشد، مشکل من اندیشه‌ها هستند. در «دژخیم» هم مفاهیم شبیه به «دشنام» هستند. شما دشنام را به دشمن می‌دهید، دشمن چه کسی است؟ کسی که اندیشه‌ی بد و ضدآسانی دارد؛ منظور ملّا، پاسدار، بسیجی و در یک کلام مسلمان است! مسلمان یعنی دشمن، مسلمان چه کسی است؟ کسی که از یک کتاب فرمان قتل می‌گیرد، فرمان قتل از کتابی می‌گیرد که در آن «الله» مدام می‌گوید: «بروید بکشید!» در اُحد بکشید، یهودی و کافر و هر که را که آدم درستی است و اهل اندیشیدن است، بکشید! از نظر اسلام کسی که فکر می‌کند یعنی کافر! یعنی در یک کتاب کثیف و ضدآسانی به اسم قرآن یکی هست که مدام می‌گوید بگیرید و بکشید؛ چه کسانی را باید بکشند؟ «آتئیست‌ها» یعنی متفکران، فیلسوفان و سوفیست‌ها را بکشید، در این صورت من شما را به بهشت خواهم برد! و از نظر گّه‌مسلمان‌ها گفتن این حرف‌ها فحاشی نیست، چون این‌ها قرآن را به گّه نمی‌کشند و مشکلی با الله، «حسن»، «حسین»، «جعفر» و «قاسم» ندارند، اما با ما که نقّاشان و هنرمندانِ نشان‌دادن تباهی‌ها و کثیفی‌ها هستیم مشکل دارند و می‌گویند که چرا این‌ها فحش می‌دهند؟! چون خودشان منحرف و گّه‌مسلمان‌زاده‌اند، حتی اگر برانداز باشند. در فرهنگ‌های لیبرو که ساخت مدرنی دارند و تازه‌تر هستند مثل ایالات متحده‌ی آمریکا و فرهنگ‌هایی که از نظر تاریخی نوپا هستند، می‌بینید که تعبیرهای جنسی و رکیک به‌سادگی و به‌درستی در زبان جا می‌گیرند، محال است که یک فیلم هالیوودی را ببینید و «Fuck You» را نشنوید. یعنی زبان در آنجا سانسور نمی‌شود، چون قانون اساسی آن‌ها با محوریت آزادی نوشته شده، زبانی هم که مردم در کوچه‌وبازار استفاده می‌کنند از همان آزادی برخوردار است؛ یعنی زبان دست به حذف خودش نمی‌زند و آشکارکننده است، زبانِ پورن است، به‌معنای فاش‌گو! زبان باید فاش باشد، در صورتی که ما زبان

را می‌پوشانیم، انگار که داریم شعر می‌نویسیم! زبان نباید استعاری باشد، بلکه باید آدرس بدهد، چون شما در زبان چیزی را از جایی به جای دیگر حمل می‌کنید. زبان قرار است یک پیام را از من به شما برساند، حالا من ممکن است به‌عنوان یک شاعر از این زبان استفاده کنم و آن را از وسیله‌ای بودن خودش خارج کنم، یعنی من در شعرهایم می‌زبانم، یعنی زبان من موضوع شعر من است. زبان را وادار می‌کنم که با من به بازی در بیاید در واقع من با زبان عشق‌بازی می‌کنم؛ در شعر من زبان من معشوق من است، اما مردم عادی زبان را معشوق نمی‌انگارند و اعمال روزمره‌ی خود را با زبان انجام می‌دهند، یعنی زبان از نظر یک انسان عادی وسیله است، ولی از نظر یک هنرمند زبان هدف است. در زبانی که وسیله است، شما باید حس خود را با این زبان به نمایش بگذارید، ولی می‌بینید که در برخی از فرهنگ‌های کهن از جمله در فرهنگ ایرانی به‌کاربردن ضمیر دوم شخص مفرد زشت است. مثلن اگر به آدمی که از شما بزرگ‌تر است بگویید «تو» به او برمی‌خورد، یعنی باید غلط حرف بزنی و بگویی «شما»! این فرهنگ کثیف و ضدانسانی‌ست، این علمی نیست و غلط است! یا مثلن در فرهنگ «ژاپنی» اگر شما با چند نفر که از شما بزرگ‌ترند صحبت کنید و از ضمیر «من» استفاده کنید، این یعنی بی‌احترامی کردن! این مسئله در فرهنگ ما هم هست، برای همین است که «خمینی» مدام در صحبت‌های خود می‌گوید: «ما معتقدیم»! تو غلط می‌کنی که مرا نمایندگی می‌کنی، تو معتقدی، ما معتقد نیستیم! مسئولیت اعتقاد خودت را بپذیر، اگر فکر می‌کنی که به یک جایی رسیده‌ای، بگو من معتقدم! «من» در «من می‌اندیشم» حشو است و باید حذف شود، چون «من» یعنی «می‌اندیشم»، وقتی می‌گویی «من می‌اندیشم» یعنی «می‌اندیشم می‌اندیشم!» و جالب این است در سربازخانه‌های ارتش ایران وقتی حضور و غیاب می‌کنند سربازها می‌گویند «من»! و این منی که سربازها در پادگان‌های ارتش می‌گویند خیلی «دکارتی» است، این «من» یعنی «من می‌اندیشم»، چون در پارسی من یعنی اندیشیدن! و گاهی فکر می‌کنم که دکارت پارسی را یاد گرفته بود. شما وقتی می‌گویید «من» یعنی می‌اندیشم، یعنی هستم و حضور دارم، «من می‌اندیشم، پس هستم.» جالب است نه؟! یعنی در واژه‌ی «من» استارت فلسفه‌ی مدرن نهفته شده و جالب این است که ما واژه‌ی «دشمن» و «دشنام» را داریم؛ یعنی دشنام در هیئت ادبیات ما قرار بود خیلی کارها بکند، ولی همین که اسلام وارد می‌شود، ۱۴۰۰ سال همه‌چیز را تحریف و سانسور می‌کند. در واقع ما را خواجه می‌کند، قهرمانان ما را موضوع فحش قرار می‌دهد. اگر فحش بد است چرا قهرمان بزرگ ما «دیوس» را جاکش معنا کردند؟! چرا قهرمان بزرگ ما «موتا» را بدل به ناسزا کردند؟! چرا حتی نام جنس ما بدل به فحش شده است؟ و چرا ما هرگز سؤال نکردیم؟ عده‌ای مزدور چون «مسدود گهنود» (مسعود بهنود) یا مثنی توده‌ای با زبان تند من مشکل دارند، این‌ها در سراسر عمرشان حرکت انسانی‌ای انجام نداده‌اند و ۴۰ سال است که مدعی مبارزه هستند ولی هیچ مبارزه‌ای نداشته‌اند، پس چرا با ما مشکل دارند؟! ما علاوه بر جنگیدن با جمهوری اسلامی، با پیروپاتالیسم هم می‌جنگیم! وقتی می‌گوییم دشمن بزرگ ما «پیروپاتالیسم» است، یعنی دشمن بزرگ ما پیروپاتالیست‌ها هستند!

ایرانی‌ها فحش را کنشی مردانه می‌دانند، این‌ها کسانی هستند که تحت آن فرهنگ سانسور پرورش یافته‌اند. زن‌ها بسیار فجیع‌تر فحش می‌دهند، زن‌های ایرانی به‌مراتب فحاش‌تر از مردهای ایرانی هستند. منتها آنجا اسلام وجود دارد و زن را باکره، سلیمه، سکینه، چادربه‌سر و قوزکرده می‌خواهد و هرچه سرش پایین‌تر باشد پاک‌دامن‌تر است! پاک‌دامن یعنی زنی که عشق‌بازی نکرده باشد، یعنی زنی چندش‌آور و نادان که اساسن زن نیست و بویی از زندگی نبرده است، به این زن می‌گویند پاک‌دامن! چنین کثافتی زن خوب و نجیب می‌شود! همین زن‌ها در سکس خود فجیع‌ترین کلمات را دارند، اما در تخیل مدام دارند دروغ می‌گویند. این‌ها را باید آزاد کنید. بعضی از این زن‌های ایرانی هستند که از لحاظ جنسی مشکل دارند یعنی در سکس ارضا نمی‌شوند، این‌ها از لحاظ زبانی یعنی از لحاظ روانی ارضا می‌شوند و این زبان از آن‌ها دریغ شده است. در واقع شما در سکس با یک عمل «دیونیزوسی» و سراسر حیوانی طرف هستید، در عمل دیونیزوسی شما بدوی می‌شوید، از واژه‌های زیبا استفاده می‌کنید و این زبان سکسی باعث ارضای بسیاری از زن‌ها می‌شود. این زبان در فرهنگ ما حذف شده، برای همین بسیاری از زن‌ها خیانت می‌کنند. در ایران بسیاری از زن‌ها دوست‌پسر جوان‌تر از خود دارند. خیلی مسخره است! در ایران باکره ازدواج می‌کنند و بعد از آن با چندین نفر رابطه دارند! درحالی‌که اول باید تجربه داشته باشند و بعد از ازدواج با یک نفر باشند، این پروسه در ایران معکوس است. اینکه می‌گویم فمینیست‌های ایرانی ضدترین ایرانی‌ها هستند، به‌خاطر این است که فمینیست‌های ایرانی بسیار بی‌سوادند. فحش مراحل خودش را دارد، دشنام وسیله‌ی جنگ است، شما به تناسب حساسیت‌های آدم‌ها به آن‌ها حمله می‌برید. مثلن مادرم چشم‌های زیبایی داشت که به رنگ دریا بود، این زن به‌خاطر چشم‌های خود معروف بود و در منطقه به او «کاس‌عروس» می‌گفتند. یعنی قدرت مادرم به زیبایی چشم‌هایش بود، من از این قدرت مادرم یک ضعف ساختم و چون او مدیر بود و همه از او حساب می‌بردند، وقتی که می‌خواستم با او بجنگم، روی قدرت او (کاس‌بودنش) انگشت می‌گذاشتم و از این طریق به او حمله می‌بردم و به او «کاس‌چوم» (یعنی چشم‌زاغ یا چشم‌آبی) می‌گفتم. آن قدر از این ویژگی مادرم به‌عنوان یک عنصر منفی استفاده کردم که این بدل به ضعف مادرم شد. از مادر که عزیزتر نیست! البته جمله‌ی «از مادر عزیزتر نیست.» را در ایران نمی‌دانستیم؛ وقتی که از کشور دور می‌شوی تازه به درک کشور می‌رسی، کشور تو مادر توست! عده‌ای می‌پرسند: «آیا در حکومت آینده زبان مادری باید آزاد باشد؟» چه سؤال احمقانه‌ای! مگر از زبان مادری مهم‌تر داریم؟! مگر می‌توانیم به کسی بگوییم «هم‌وطن» بعد زبان مادری را از او بگیریم؟ این کثیف‌ترین کار ممکن است، مگر از مادر عزیزتر داریم؟! شما اگر هم‌وطنی می‌خواهید که وطن‌اش را دوست داشته باشد، اول باید به او مادر بدهید، بعد باید به او زبان مادری و سپس باید به او وطن بدهید. یعنی مادر سوم، «وطن» است، «تن» توست، چون تن تو از مادر می‌آید و زبان تو از مادر، تو Mother Tongue هستی و اساسن این ربطی به جنسیت ندارد. مثلن انگلیسی‌ها می‌گویند Mother Fucker آیا ما باید به آن‌ها بگوییم که این فحش سکسیستی است و چرا نمی‌گویید Father Fucker؟! این احمقانه است و حرف‌های یک مشت گه‌مسلمان است که جهت‌خواجگی ما قرن‌هاست مد شده! تمام تعالیم اسلامی فحاشی علیه ایرانیان است، به شما می‌گویند دیوس! «دیوس»

بزرگ‌ترین قهرمان شما بوده است، دیوس از «دیووسالار» می‌آید یعنی «درخشش قدرتمند»، «درخشش جاویدان»! گه مسلمان‌ها «دی‌یو» را بدل به «دیو» کردند و گفتند دیو یعنی غول! سپس دیووسالار، دیووس را به دیوس بدل کرده و «قوآد» معنا کردند. در واقع اگر «حسن» و «حسین» معنای قوآدی می‌داد، گه مسلمان‌ها از دیوس برای این معنا استفاده کردند. «محمد» یعنی «کونی خوش‌سیما!» این را به شما نگفته‌اند. نام اصیل‌ترین قهرمان‌های شما را بدل کردند به فحش و هیچ‌کس به این‌ها اعتراض نمی‌کند، چون همه مصنوعی هستند. ما با بی‌سوادان و با بلاهت معاصریم! تنها دریافتی که این‌ها از زن دارند جفتی پستان و یک کُس است که زن را در همان می‌بینند، حتی آن‌هایی که زن را این نمی‌بینند، زن را این می‌بینند و وقتی می‌خواهند از این خارج بشوند، استتیک خودشان را مردانه می‌کنند؛ در صورتی که اساسن ما این طبقه‌بندی را نداریم، یعنی چه فحش سکسیستی؟! وقتی می‌گویید مرتیکه‌ی گاو! می‌گویند دارید به گاو توهین می‌کنید! در واقع این تکنیک سرمایه‌داری است. شما که قدرت، ارتش و پول ندارید، تنها چیزی که دارید زبان است، شما می‌توانید تخیل کنید، چون زبان دارید، تخیل و زبان این‌همان هستند، از طریق این زبان است که «نوک تیز کلمه» تولید می‌شود، تنها راه مقاومت و پایداری تو زبان توست. وقتی عصبانی هستی تنها چیزی که به‌عنوان سلاح می‌توانی استفاده کنی زبان است؛ تو شمشیر نداری، تفنگ، پول و تلویزیون نداری، تو فقط همین زبان را داری و این زبان را هم دارند می‌برند. می‌گویند: «شما فحش می‌دهید!» چرا تمام موضوعات و بدبختی زن مسلمان را به زبان ربط می‌دهید؟ زبان باید آزاد شود، همان‌طور که زن و اغلب گرایش‌های جنسی باید آزاد شوند. زبان شما ساختی این‌گونه دارد، چون شما آزادی ندیده‌اید، اول زن باید آزاد شود تا به تناسب آن آزادی زبان تعریف شود. ما که نمی‌توانیم احساسات و خشم خودمان را حذف کنیم و از حداقل‌ها استفاده نکنیم، چرا که یک‌دسته ضعیف هستند. کسی که مظلوم باشد مستحق مرگ است، من از مظلومان و از مستضعفان حالم به‌هم می‌خورد، برای همین است که «فرودست» را تعریف کردم. فرودست لااقل می‌داند که این زندگی فجیع حش نیست پس برای حق خود می‌جنگد. من جان می‌دهم برای فرودست، برای آن فرودستی که به این درک رسیده که می‌خواهد. او راضی به حفظ وضعیت موجود نیست. کسی که راضی به حفظ وضعیت موجود است، فقیر، مستضعف و مظلوم است، این‌ها خطرناک‌ترین قشر جامعه هستند، چون این‌ها هستند که ظالم، زور و چوپان را می‌سازند! گوسفند خطرناک‌تر از چوپان است، این را کسی نمی‌داند. گه مسلمان خطرناک‌تر از ملاست و این را کسی نمی‌داند! این‌ها معضل ماست، ما نمی‌توانیم افسار زبان را بگیریم. در این زمینه من کلی بحث دارم، یعنی فقط این نیست، از هر زاویه‌ای که نگاه کنید می‌بینید علت اینکه ما فرهنگ خواجه‌ای داریم این است که به ما اطلاعات غلط داده‌اند. در برخی از فیلم‌های هالیوودی بارها Fuck You گفته می‌شود و کسی اعتراض نمی‌کند، اما اگر در فیلمی ایرانی کسی کلمه‌ی رکیکی به کار ببرد، فردای آن روز اعتراض می‌شود؛ تُرک می‌گوید به من توهین کرده، گُرد می‌گوید به من توهین کرده، زن می‌گوید ضدّ زن بوده، گی می‌گوید فلان بوده. اعتراض‌های احمقانه! این زبان، ادبیات است، این بازتولید زندگی یعنی خود زندگی است. بد است که ما از هنر و هنر مبارزه جلوگیری کنیم. برای اولین بار ما فریاد لال‌ها را درآوردیم و گوش‌گرها را باز کردیم. برای

اولین بار با نوک تیز کلمه با تیزی، اسلام را دریدیم. ما انگیزه ایجاد کردیم و آزادی تولید کردیم. زنان در مبارزه پیش قراول هستند، برای اولین بار میدان مبارزه در دست زن هاست، بعد عده‌ای به ما اعتراض می‌کنند! این‌ها نرخ مبارزه را نمی‌شناسند، کار کوچکی هم نمی‌توانند بکنند، مدام می‌گویند ما سال هاست که می‌جنگیم! دستاوردها کجاست؟ مثلن مجاهد خلق است، اما هنوز لچک به سر دارد و خود را فمینیست هم می‌نامند! آخر مگر یک مسلمان می‌تواند فمینیست باشد؟! شما چطور می‌توانید هم روشن فکر باشید هم مذهبی؟! چطور می‌توانید هم مسلمان باشید هم مردم‌سالار؟! غیرممکن است! مسلمان می‌گوید الله، ولی فقیه! و مردم یعنی مقلد، یعنی گوسفند و گله! تمام مذاهب ابراهیمی همین هستند.

ما در برخی مسائل «کوروش» را دوست داریم، ما درباره‌ی کوروش چیزهای زیادی نمی‌دانیم و فرض ما بر اطلاعاتی است که در تاریخ نوشته شده. اگر بگویید آن چه در مورد کوروش گفته می‌شود دروغ بوده، یعنی تمام تاریخ دروغ بوده و همین‌طور تمام روایاتی که درباره‌ی «موسا» و «عیسا» گفته شده؛ چه کسی می‌خواهد آن روایات را اثبات کند؟ عده‌ای بی‌دلیل می‌گویند آن چه در تاریخ آمده دروغ است. همه‌ی ما می‌دانیم که تاریخ را برنده‌ها می‌نویسند، ولی وقتی ما از گذشته حرف می‌زنیم آن چه را که در دست داریم همین کشف‌های باستان‌شناسی، کتاب‌های باقی‌مانده و روایات است. بر این اساس اگر نگاه کنیم، «کوروش» یکی از شخصیت‌های جذاب ایرانیان است، ولی همین آدم شاه بوده و جنگ می‌کرده و آدم می‌کشته! او را که نباید تأیید کنیم، درست است که در مقایسه با دیگر سلاطین شخصیت منحصر به فردی داشته است. با هر تمهیدی که قرار دهید، هر روشن‌فکری از کوروش لذت می‌برد. این سلطه‌گر، این شاه آن قدر زیبا بوده که در کتاب‌های مقدس مسلمانان، یهودیان و مسیحیان، از او به‌عنوان پیامبر یاد کرده‌اند. او یا زرتشت پیامبر نبوده‌اند، ایرانی که احمق نیست خود را پیامبر بنامد! اگر این گونه بود می‌بایست میلیون‌ها پیامبر داشته باشیم. در واقع نژادهای احمق و بی‌سواد خود را پیامبر می‌نامند، مثلن هرگز از میان «سومری‌ها» کسی خود را پیامبر معرفی نکرده؛ تمام پیامبران از حیطه‌ی «جبل عامل» هستند؛ کلاه‌بردارها! عیسا، موسا، یعقوب، ابراهیم، حسین و دیگر کثیفی‌ها! دروغ می‌گویند که موسا مصری بوده، همه از همان منطقه‌ی جبل عامل یعنی منطقه‌ی «محقق کرکی» (پدرجد تمام این سیدات) آمده‌اند. این سیدات همه «اردنی» یا جبل عاملی‌اند و اصلن ربطی به «سعودی‌ها» ندارند. «مکه» و «بنی‌هاشم» هر دو مربوط به اردن است. اساسن «هرودوت» و بسیاری از مورّخان که درباره‌ی ایران نوشته‌اند، مدام ادب نمایندگان ایران را مؤکد می‌کنند، این خایه‌مالی مدام با ما بوده! عصبانی بودن یک فرهنگ از الفبا و ادبیاتی خاصی برخوردار است. شما نمی‌توانید ادبیات عصبانیت را از عصبانیت بگیرید، در این صورت آدم‌های مصنوعی تولید می‌کنید و کسی از شما نمی‌ترسد. زبان رکیک و زبان ناخوش هم باید وجود داشته باشند، چون ناخوشی وجود دارد؛ آنچه را که وجود دارد چرا می‌خواهید حذف کنید؟ زبان هست تا شما حالات مختلف خود را به بیان درآورید، زبان سلاح شماست. در دوران پس از اسلام هم توهین و ناسزا وحشتناک است! چه کسی از ناسزا استفاده می‌کند؟ کسی که شاه و خلیفه بوده فحاشی می‌کرده. شاهان همیشه فحاش بوده‌اند چون قدرت داشته‌اند. اینکه می‌گویند مؤدب باشید و

فحش ندهید، برای شاهان که نیست، کدام شاه را می‌شناسید که مدام فحش نمی‌داده؟ آیا رئیس و فرماندهی کل، به سرباز فحش نمی‌دهد؟! به سرباز و مظلوم و فرودست می‌گویند باید خفه شوید. بعد عده‌ای می‌گویند شما فرودستان و کارگران باید مؤدب باشید، اما کسی که در قدرت است لازم نیست مؤدب باشد! در میان «هزاره‌ها» کسانی به اسم «سید» هستند که هر خانواده‌ی هزاره‌ای باید یکی از دختران خود را به سید آن محله بدهد و یا در شب زفاف، قبل از داماد، سید با عروس هم‌بستر شود! فحش و کثافت این است و این کثافت هنوز هم در همه‌جا هست، به این‌ها بپردازید، این کلمات و این دریدن می‌آیند که این‌ها و معنای ضدانسان را بدرند، شما که هیچ سلاحی ندارید. من علاوه بر آنکه علیه اسلام هستم، علیه هر سنتی هم که ضدانسانی باشد هستم؛ با آن سنتِ ضدانسانی شما را خواجه کرده‌اند.

آمریکا در حال حاضر یکی از آزادترین جوامع دنیاست. من معتقدم که باید قانون اساسی آمریکا را ترجمه کرد، بندهایی به آن افزود و این کتاب ساده قانون اساسی ایران شود، نه به‌خاطر اینکه آمریکایی است، بلکه به‌خاطر اینکه آزادی‌محور است و آزادی بیان در آن جریان دارد و مبنای آن بر حذف و سانسور نیست. شما نمی‌توانید با حذف بعضی از چیزها جامعه را پالایش و آگاه کنید، شرّ و کژی همیشه هست، شما باید جامعه را آگاه کنید. همه باید آگاه باشند که ظلم نکنند و گرنه همیشه کسانی هستند که شما می‌توانید بر آن‌ها چیرگی پیدا کنید، کافی‌ست کمی هوش داشته باشید. شما به‌راحتی می‌توانید دزدی کنید یا خیلی‌ها را به بند بکشید، این که شق‌القمر نیست! اخلاق این است که شما به جامعه بیاموزانی که کسی تحت ظلم قرار نگیرد، یعنی هم علاقه به ظلم کردن باید از بین برود و هم علاقه به ظلم‌پذیری، ولی در جامعه‌ای که تا خرتناق مملو از ستمگر و ظالم است، چرا آموزش می‌دهید که مظلوم خواجه‌تر باقی بماند؟ مظلوم باید برخیزد، تهدیدست، فقیر و مستضعف، باید بدل به «فرودست» بشوند. فرودست یعنی آگاه، یعنی کسی که می‌خواهد و نمی‌شود! پس تلاش می‌کند که بشود، از هر روشی استفاده می‌کند و هیچ استثنایی وجود ندارد؛ وقتی کارد به استخوانت رسیده، از هر کاری استفاده کن که این فضای کثیف از بین برود. فحش و قتل که سهل است. وقتی که شما حقّ نفس کشیدن ندارید و سه‌شیفت کار می‌کنید و نمی‌توانید خرج بیمارستان مادرتان را بدهید، پس هیچ ممنوعی وجود ندارد! هیچ ممنوعی وجود ندارد وقتی که شما، وقتی که شما، وقتی که شما، چه بگویم آخر... چه بگویم واقعن؟

من «پردیسی» (فردوسی) را خیلی دوست دارم، «شاهنامه» اش کولاک است، ولی این همه جور و ستم در آن اتفاق می‌افتد و پردیسی سعی می‌کند از فحش استفاده نکند! برای همین این کار مصنوعی است؛ چرا مصنوعی است؟ در نبوغ پردیسی و شاهکار شاهنامه هیچ شکی نیست، اما ضعف‌ها را هم باید دید. در شاهنامه یک فضای پلی‌مورفیک (چندریختی) دارید، مثلن در متن شاهنامه این همه «پرسوناژ» و «پرسونالیتی» دارید، این همه آدم مگّار و قاتل و شجاع دارید، این آدم‌ها از گفتمان‌های مختلف فکری‌ای می‌آیند، اعتقادات و خصیصه‌های مختلفی دارند که باید زبان‌های مختلفی هم داشته باشند، اما همه به یک زبان حرف می‌زنند و آن زبانِ زبانِ پردیسی است؛ ما در شاهنامه چندصدایی داریم، پرسوناژها و اندیشه‌ها متفاوت‌اند؛ برای اینکه یک صدا و یک متن باورپذیر شود

باید شخصیت گوینده، اجرای فرم بیان و زبان و تفکر خاص خود را داشته باشد. در شاهنامه روایت‌ها دارای تفکر متفاوت هستند، اما تمام فکرها و احساسات با یک زبان به بیان درمی‌آیند، در یک وزن، فعولن، فعولن، فعولن! هزاران بیت بر این وزن سروده شده. مگر می‌شود مدام با یک ریتم حرف بزنید؟ من در پنج دقیقه سخنرانی هزاران لحن می‌گیرم. مشخص است که شاهنامه مصنوعی‌ست و باورپذیر نیست، یعنی ما در شاهنامه چندصدایی نداریم و اصول باختینی را در آن نمی‌بینیم. یک فضا و اجتماع پلی‌فونی (چندصدایی)، باید پلی‌فرمیک (چندفرمی)، پلی‌تمیک (چنددرون‌مایه‌ای) هم باشد و در نهایت باید پلی‌مورفیک (چندشکلی) شود. ممکن است برخی از شما متوجه حرف‌های من نشوید، چون بین ما فاصله است! آن جامعه بحران‌زده است، کسانی باید نقش پل را ایفا کنند و حرف‌های مرا به طبقه‌ی متوسط و پایین جامعه انتقال دهند. این توپ باید پخش شود بدون آنکه کسی را رهبر و رئیس کنیم. به این کار «پخش دانش» می‌گویند. این‌گونه است که ما «انقلاب آگاهی» خواهیم داشت. روزنامه‌نگارهای بی‌سواد می‌خواهند با من رقابت کنند! شما روزنامه‌نگار هستید و جایگاه‌تان همین است، شاید بتوانید رهبر باشید اما نمی‌توانید تولید کنید، شما عقب هستید و باید مطالعه کنید. شما می‌توانید یک‌شبه پولدار شوید، اما یک‌شبه نمی‌توانید حکمتی شوید، یک‌شبه فیلسوف شدن غیرممکن است. وقتی شاهنامه را می‌خوانید در بحرانی‌ترین صحنه‌ها هم با الفاظ تند یا رکیک مواجه نمی‌شوید، چون پردیسی مؤدب است! در اشعار «سنایی» هم همین‌طور است، او می‌گوید:

هرگز ندیده و نشنید این کسی ز من
 کردار ناستوده و گفتار ناسزا
 این فخر بس مرا که ندیدست هیچ‌کس
 در نثر من مذمت و در نظم من هجا

در ادبیات پندواندروزی پارسی از «حافظ» گرفته تا «سعدی» مدام در حال پندواندروزی و سانسور بوده‌اند، ناگهان شاعر آوانگاردی به اسم «ایرج میرزا» ظاهر می‌شود و تمام پرده‌ها را می‌برد؛ یک انسانِ دردمند و به‌شدت سیاسی و بزرگ! بعد روشن‌فکر امروزی مدام در پی سانسور و تحریف ایرج میرزاست و می‌گوید که او فقط در غزل کارهایی کرده! آخر ابله او که مثل «تیما» فرانسه نخوانده بود. در زمان نیما شعر آزاد مطرح می‌شود و نیما شعر را از حالت ترازویی خارج می‌کند، اما بازهم معتقد به عروض است! البته این بدین معنا نیست که کار نیما کم‌ارزش بوده، اما ایرج میرزا آن بستر و سنت هم‌پوشان خجالت‌زده‌ی سانسورکار را درهم می‌ریزد. ایرج میرزا می‌گوید:

کُسی برعکس کُس‌های دگر تنگ
 ز تنگی می‌کند با کیر من جنگ

ببینید چه قدر روان می نویسد! این گونه سهل الممتنع و زبان ساده نویسی به خصوص در وزن، اوج قدرت شماسست. ایرج میرزا ساده تر و روان تر از سعدی می نویسد، اما او پرده در است و مثل سعدی چاپلوس نیست! ایرج میرزا به خاطر اوج و برتری کارش در ایران حذف می شود؛ علاوه بر آنکه حکومت و مذهبی ها او را حذف می کنند، روشن فکران هم شدیدتر از بقیه به حذف او می پردازند، چون روشن فکری ایرانی بی شهامت است! یکی از یکی بی سوادتر و بی استعدادتر! این ها را من می توانم بگویم، چون آن هایی که مرا می شناسند خوب می دانند که در ادبیات همه از قدرت من باخته اند! اگر می گویم بی سواد، از موضع بالا این را می گویم. اگر آدم قدرتمندی مثل ایرج میرزا از دل قاجار و از آن فضای سنتی و گه مسلمانی بیرون می آید و پرده ها را می برد و او را حذف می کنند، به این خاطر است که در آن دوره هنر یک ادیب پند نویسی بود. آن چه ما می نویسیم اصلن ربطی به ادب ندارد و نامیده ی «ادبیات» باعث شده که همه تصور کنند شاعر یعنی خواجه! یعنی کسی که قشنگ و مؤدب حرف بزند! شما مگر وحشتناک تر از «رمبو»، شاعر بزرگ فرانسه، شاعری را می شناسید؟! رمبو حتی برده فروشی هم می کند! یا شاعری مثل «ناظم حکمت» که «مارکسیست» و آدم مقدسی هم بوده، با زنان زیادی معاشقه داشته؛ در واقع این سنت پرهیزگارانه ی شاعران ایرانی را که از دشنام خود را بری می کنند، باید کنار گذاشت. شاعری مثل «ملک الشعرا ی بهار» نیز از این سنت پیروی کرده و می گوید:

نیستم من دریغ مرد هجا
گرچه باشد هجا به وقت، بجا
مفت خواهند جست از دستم
که بدین تیر نگرود شستم

یعنی من تحت هیچ شرایطی دشنام نمی دهم! جلوی قدرت ایستادن و دشنام دادن علیه قدرت جرأت می خواهد که ملک الشعرا ی بهار این ویژگی را نداشت، اما ایرج میرزا داشت! بعد همین جمهوری اسلامی با کارگردانی کثافتی به نام کمال تبریزی سریالی در مورد «شهریار» می سازد و در نهایت وقاحت ایرج میرزا را نوجهی شهریار معرفی می کند، درحالی که عظمت روح ایرج میرزا کجا و شهریار پای منقلی و خواجه کجا؟! آن عظمت رندی کجا و این گه مسلمان کجا!؟

اساسن ما ایرانارشیست ها ساختارشکن های سازنده هستیم، اما قرار نیست که همه ی کارها را ما انجام دهیم. ساختارشکن مثل تعمیرکار، موتور ماشین را پیاده می کند سپس آن را به هم می ریزد تا مشکل را برطرف کند و دوباره آن را بازسازی کرده و به شکل اول در می آورد، منتها در بازسازی موتور باید ارتقاء وجود داشته باشد؛ کار انقلاب این گونه است، انقلابی ها ساختارشکن هایی بر سازنده هستند، برتر از قبل می سازند. اما قرار نیست که اگر ما

تخریب می‌کنیم خود نیز کار را تمام کنیم، نه! هزاران «عبدالرضایی» و ایرانارشیستِ دیگر هستند که باید فکر کنند. این توپ باید به دیگری پاس داده شود و همه باید وارد میدان شوند. قرار نیست که شما کار بی‌نقص انجام دهید، فقط احمق‌ها کار بی‌نقص انجام می‌دهند. من بارها به شاگردانم گفته‌ام که شعر و داستان بی‌نقص ارزشی ندارد، اما شاگردان «هوشنگ گلشیری» تلاش می‌کردند تا داستان بی‌نقص بنویسند، برای همین کار آن‌ها مصنوعی بود. شما باید آزادی داشته باشید که اشتباه کنید، نمی‌توانید در ادبیات امام معصوم باشید، مگر می‌شود بی‌خطا بود؟! بی‌خطا کسی است که هیچ کاری نمی‌کند و فقط حرف می‌زند، مثل بیست‌سالِ آخرِ عمرِ «شاملو»! برعکس، هوشنگ گلشیری در بیست‌سالِ آخرِ عمرش در آزمون و خطا بود و وقتی مُرد، من به اشک نشستم. در واقع «اشتباه» ذات روشن‌فکر است، قرار نیست که همه‌ی کارهای ما درست باشد، چه کسی گفته مدام باید کار درست انجام دهیم؟! شما می‌روید که ساختارشکنی کنید و به تخریب کثافت بپردازید، می‌روید که پایان اسلام را اعلام کنید، ولی با این نیت می‌روید که بهتر از اسلام را به ارمان بیاورید و این کارِ یک‌نفر نیست، همه باید کمک کنند، چون همه زخم‌خورده‌ی اسلام‌اند. حتی خانواده‌ی یک بسیجی هم از سر بدبختی و زخمِ اسلام است که به خدمت اسلام درآمده‌اند. تمام کسانی که به خدمت اسلام در می‌آیند بزرگ‌ترین قربانیان اسلام هستند. مگر همین «فاطمی‌کماندوها» صیغه‌شده‌های مشهدی نیستند؟ مگر همسران شهید هر دم صیغه نمی‌شوند؟ مگر شوهران آنان را قهرمان نمی‌نامند؟! این زنان از سر بدبختی تن به هر خفتی می‌دهند. کسانی که معتقدند من در تعریف خود از گه‌مسلمانان از الفاظ رکیک استفاده می‌کنم مشتی کثافت‌اند. قرار نیست که حتمن ملا باشند، ممکن است در بین آن‌ها نویسنده و شاعر هم باشد، همه‌ی آن‌ها را باید سر جای خود نشانند چون آن‌ها برسازنده‌ی سنت هستند. مگر امثال «محمود دولت‌آبادی» کم است؟! تمام بدبختی ما به خاطر وجود همین اصلاح‌طلب‌هاست. کسی که اصول‌گراست به صراحت می‌گوید که چه موضعی دارد، مشکل ما اصلاح‌طلب‌ها هستند که هر دم در «بی‌بی‌سی» و «من‌وتو» و «ایران اینترنشنال» حضور دارند. این‌ها باید یک‌جایی دریده شوند، شما که تلویزیونِ معادل ندارید، پس تیزیِ زبان را دارید و باید از آن استفاده کنید. وقتی زبانِ شما ظهور می‌کند پیروز می‌شوید، بیهوده نیست که بی‌بی‌سی «مسعود بهنود» را اخراج می‌کند و یا عذر «مهاجرانی» را خواسته است. آن فرهنگِ روادار فرهنگِ سکوت است، مثل همان روایتی که گفته می‌شود وقتی به «فاطمه‌ی زهرا» تجاوز کردند دهانش را محکم بسته بود تا صدایش در نیاید! بزنی بدرید! قرار نیست که حتمن زور بازو داشته باشید، ای زن تو چنگ داری پس بچنگ! زن‌ها به مراتب قدرتمندترند. مشتی فمینیست گه‌مسلمان مدام ما را قضاوت می‌کنند و نمی‌فهمند که ما داریم با هیچ کولاک می‌کنیم. ما علاوه بر جنگ با جمهوری اسلامی، یک جنگ ساختارشکنِ زبانی، میدانی، اقتصادی و فرهنگی را با همه، تأکید می‌کنم با همه آغاز کرده‌ایم! کسی که ایرانارشیست است با همه می‌جنگد، چون ما از فردا آمده‌ایم! ما در این بین غریبه‌ایم، از جنس این‌ها نیستیم، ما از دویست‌سال بعد آمده‌ایم و می‌دانیم که حق با ماست، برای اینکه هیچ‌چیز را برای خود نمی‌خواهیم، همه‌چیز را برای همه می‌خواهیم. همه‌ی کارها را رفقای ایرانارشیست ما در میدان انجام می‌دهند، آن‌ها زندانی و شکنجه می‌شوند، آن‌وقت یکی دیگر که تلویزیون و رسانه

دارد به میدان می‌آید و به اسم «رهبر میدانی» پیام می‌دهد! اگر ما این‌ها را ندریم، پس چه کار کنیم؟ این براندازنماها چه می‌کنند؟! تلویزیون‌های برون‌مرزی چه کار کردند جز اینکه پیشاپیش یک سناریو می‌سازند! این‌ها همیشه یک «حسین صحرای کربلا» نیاز دارند، «پویا بختیاری» باید بدل به «حسین» می‌شد و پدرش هم «علی ابن ابی‌طالب»! شیعه‌بازی! ادعا می‌کنند که «انقلاب ما را دزدیده‌اند.» انقلاب شما اصلن انقلاب نبود (براندازی سال ۱۳۵۷)؛ آنجا سه اتفاق افتاد و این سه باید بدل به دستاوردهایی بزرگ می‌شد. یکی از آن سه اتفاق «انقلاب سفید» بود که مرز بین شهر و روستا را شکست، دیگری سال ۵۷ ظاهرن «انقلابی طبقاتی» بود و از همه‌ی این‌ها بزرگ‌تر اتفاق ۱۳۸۰ بود، در سال ۱۳۸۰ شما یک «انقلاب پنهان» داشتید؛ انقلابی که پس از پیامبران دهه‌ی هفتاد، پس از روشن‌گری‌های ما و پس از شیوع فلسفه‌ی فرانسوی در ایران به وقوع می‌پیوندد. سال ۱۳۸۰ «انقلاب سکسی» یا «انقلاب جنسی» به وقوع پیوست! آن انقلاب سکسی با خود یک زبان تازه می‌آورد؛ پیامبر آن زبان تازه من هستم و شعر من است. در همان دوران مجموعه‌شعرهای «پاریس در رنو»، «جامعه»، «کادویی در کاندوم»، «هرما فرودیت»، «من در خطرناک زندگی می‌کردم» و «شینما» منتشر می‌شوند؛ آیا می‌دانید چنددهزار نسخه از این کتاب‌ها در اینترنت دالود شد؟! پداندلودترین کتاب‌ها در آن دوره کتاب‌های «من در خطرناک زندگی می‌کردم» و «کادویی در کاندوم» بودند. من شاعر دهه‌ی هفتاد بودم، این جوانان در دهه‌ی هفتاد متولد شدند و در دهه‌ی هشتاد گل می‌کنند و زبان را تغییر می‌دهند. امروز شما باید فراتر از آن‌ها بروید، به بسیاری فراتر، ما پیش‌متن هستیم، از روی شما باید پس‌متن‌هایی ساخته شود. از این چیزها نترسید، بزنی و بدرید، از این نترسید که فردا این‌جا بیابان می‌شود خودتان ایران را می‌سازید هرکاری که انجام دهید، از شاه، از شیخ، از کثافت و از گه‌مسلمان بهتر خواهید بود. شما در کشوری به دنیا آمدید که آن را انتخاب نکرده بودید، در خانواده و در زمانی که انتخاب نکردید. شما وارث کثافت هستید، پس یا باید مثل گه‌مسلمانان بدل به گه شوید [که این محصول تبعیت از پدر و مادر است] و یا باید آن را خفه کنید. تحت آن فرهنگ «این را بکن آن را نه» فرهنگ ضد‌دشنام و سانسورمحور، حرف‌های من حرف‌های شری است، ناگزیریم! چون تنها این راه است که برای ما سعادت‌مندی را به همراه می‌آورد. این آدم‌ها توخالی هستند، هیچ مطلق‌اند و هیچ مطالعه‌ای ندارند. یکی از دلایل بدبختی ایرانی‌ها این است که رمان نمی‌خوانند. هر رمان یعنی یک زندگی، هر رمانی که می‌خوانید یعنی یک تجربه‌ی زیستی به‌دست می‌آورد. انسانی که رمان نخواند حیوان هم نیست؛ مگر می‌شود رمان نخواند و حرف بزنی و بتوانی نفس بکشی؟! مگر می‌شود بدون خواندن رمان زندگی کرد؟! شما نمی‌دانید و وارث «نمی‌دانم» هستید. من این جهان شما را نابلدم! و ای کاش آدم دهانی بود برای کران و کوران. روشن‌فکران ایرانی به مردگان گورستان می‌مانند و ما پشت بلندگویی هستیم که صدای مان به کسی نمی‌رسد چون میکروفون بلندگو در دست مسجد است، در دست اسلام! ما برای مردگان حرف می‌زنیم، کسانی که نه می‌بینند و نه می‌شنوند! این استعاره‌ای از وضعیت یک نویسنده، یک کنشگر، یک سیاستمدار قرن بیستم‌ویکمی در ایران است، کسی که می‌خواهد لااقل آدم باشد. این وضعیت ماست، ما را مدام کوران و کران می‌شنوند، ما با مردگان معاصریم؛ آدم‌هایی که از خود هیچ قدرتی ندارند و عمری ست در

اشتباه به سر می‌برند، اما با مغزِ فندقی خود مدام شما را قضاوت می‌کنند و نمی‌فهمند که «موتا»، «نیچه» را پشت سر گذاشته! در زمینه‌ی فحش، دشنام و ناسزا، تاکنون کار تحقیقی‌ای انجام نشده، من به شاگردان خود در کالج پیشنهاد می‌کنم روی این قضیه کار کنند، کار تئوریک و فلسفی جالبی خواهد شد. شگفت این است که رواج فحش‌های رکیک جنسی که میان زنان و مردان دیده می‌شود، نه تنها به یک اندازه است بلکه در مواردی بین زنان بیشتر است، این موضوع تحولی خیلی مهم است، من اصلن این را منفی نمی‌بینم. بعد از انقلاب سکسی آمده، امروزه نوع فحش‌هایی که بین زنان ایرانی ردوبدل می‌شود فوق‌العاده است و این نمایه‌ای از جابه‌جاشدن خطوط قرمز است. یعنی آستانه‌ی خطوط قرمز نزد زنان پیش‌روی کرده، اگر قبلاً زنان در مسائلی اهل حریم بوده‌اند اکنون شاهد دریده‌شدن آن حریم‌ها هستید و خطوط قرمز گفتمانی و تابوهای جنسی‌ای که در جامعه‌ی زنان وجود داشته برداشته شده. عملن می‌بینید که ناسزاهایی که خیلی از آن‌ها از نظر جامعه رکیک است در گفت‌گوهای دوستانه به کار برده می‌شود و استفاده از این نوع دشنام به زبان پارسی هیئت و جذّابیت دیگری داده است. البته برخی از ناسزاها ادیبانه هستند، مثل: «لندهور!» چون «لندهور» به گی‌ها، کودکان، حیوانات و زنان اشاره ندارد و آن بار را ندارد. انتقادهایی که می‌شود درست است، یک‌عده می‌گویند زن باید آن قدر قدرتمند شود که جلوی زبان را نگیرد، هرگونه حذف زبانی، حذف زبانی است. زبان دستگاه اندیشنده است ما نمی‌توانیم زبان را حذف کنیم. ما باید آزادی‌ها و قدرت زنان را بالا ببریم، یعنی زن‌ها باید تلاش کنند تا قدرت بگیرند. اکنون به‌درستی شاهد هستیم که زنان بیشتر از مردان فحش می‌دهند، و اتفاقن فحش‌ها دیگر مردانه یا زنانه نیستند. در یک بخش می‌بینیم که زنان، استتیک خود را مردانه کرده‌اند، یعنی فحش‌های مردانه می‌دهند، ولی همه‌ی زنان این‌گونه نیستند و خیلی‌ها نوع درگیری‌های خاص خود را دارند.

سه الگوی «انقلاب سفید» شاه، «انقلاب ۱۳۵۷» و «انقلاب سکسی سال ۱۳۸۰» سه اتفاق بزرگ را به‌دست داد؛ در انقلاب سفید، مرز بین طبقه‌ی روستایی و شهری برداشته می‌شود و در انقلاب ۵۷ مرزهای طبقاتی یا قالب‌های سنتی دست‌خوش تغییر شده‌اند و در سال ۸۰ بازتعریف مفاهیم انسانی و مفاهیم ارتباطی را در فضاهای مجازی می‌بینیم؛ یعنی مرزبندی و سیستم ارتباطی‌ای که محدود به ارتباط زنان با زنان و ارتباط مردان با مردان بود، با اینترنت و سکس‌چت‌ها برداشته شد. سکس‌چت‌ها باعث یک گشایش ادبیاتی و زبانی شده، در واقع دگردیسی الگوی ناسزاگویی انسان معاصر ایرانی نشان می‌دهد که در عنصر گفتمانی نوعی تحول دیده می‌شود که باید پیرامون آن پژوهش کرد. در واقع جست‌وجو و تحقیق درباره‌ی محتوای دشنام‌های جاری در جامعه‌ی گرانیگاه صورت‌بندی انگاره‌ها یا خودانگاره‌های آن جامعه است و اساسن نباید این‌ها مایه‌ی شرمساری و ضعف باشد. در بحث «ژاک دریدا» ارجحیت گفتار بر نوشتار را داریم و فحش در گفتار است که قدرت به‌دست می‌آورد، چون فحش حامل خشم است. فحش خواهر خشم است و باعث برانگیختن خشم می‌شود، برای همین است که ما زیاد از فحش استفاده می‌کنیم و می‌گوییم «تنها سلاح ما خشم است». برای اینکه خشم تولید کنیم فحش می‌دهیم و همین‌که فحش می‌دهیم خشم را صدا می‌زنیم، به همان ترتیبی که وقتی جُک می‌گویید خنده را صدا می‌زنید.

در حال حاضر ما جامعه‌ی شادمان نمی‌خواهیم، بلکه جامعه‌ی خشمگین می‌خواهیم. خیلی‌ها این را نمی‌فهمند. ما نیاز مبرم به فحش داریم، چون امروز خشم نجات‌دهنده است. ممکن است به شما انتقاد کنند که چرا فحش می‌دهید؟ باید برایشان روشن کنید که فحش خواهر خشم است، چون ما نیاز به عصبانیت و خشم داریم. مردم ما مردم عادت‌ای شده‌اند، اساسن استعمار اسلامی با ایجاد عادت باعث شده تا مردم ما هیچ حرکتی برای تغییر وضعیت موجود نداشته باشند. وقتی شما به امری عادت می‌کنید دیگر آن را نمی‌بینید؛ وقتی به ظالم و ظلم عادت می‌کنید دیگر آن را نمی‌بینید تا علیه آن برخیزید؛ برای همین دیگر خشمگین هم نمی‌شوید چون به آن عادت کرده‌اید، اما فحش یادآوری می‌کند. در واقع شما همه‌ی این‌ها را می‌دانید، اما نمی‌دانید، چون به آن عادت کرده‌اید، فحش عادت‌های شما را برهم می‌زند و به شما شوک می‌دهد و از خواب بیدارتان می‌کند و در نهایت وقتی بیدار می‌شوید تازه متوجه وضعیت فجیع‌تان می‌شوید. یک‌دفعه متوجه می‌شوید که ملا و اسلام چه به روزتان آورده‌اند، می‌فهمید که جامعه‌ی شما را دریده‌اند! وقتی آگاه می‌شوید، خشم در شما زنده می‌شود و دست به عملیات می‌زنید. برای همین است که جمهوری اسلامی انواع مهران‌مدیری را علم کرده، چون نمی‌خواهد شما خشمگین باشید، هروقت خراب‌کاری می‌کند مهران‌های مدیری و تلویزیون‌های برون‌مرزی برنامه‌های طنز می‌سازند و شما را به بی‌خشمی عادت می‌دهند تا این‌گونه مانع از بروز خشم شما شوند. در واقع در محیط و وضعیت خشم، شما باید خشمگین باشید چون خشم نجات‌دهنده است. وقتی شما در جایی دود می‌بینید یعنی آنجا آتشی برپا بوده، حکمت‌نشانه‌های شمایی همین است. فحش نشانه‌ی شمایی خشم است، خشم را صدا می‌زند. در شرایط کنونی طنز قدغن است، کسی که امروز طنز می‌نویسد به ما خیانت می‌کند، چون طنز آدم‌ها را از خشم خالی می‌کند. تمام کارهای طنزی که امثال «شهرام شکیبا» و «سیدابراهیم نبوی» در دوران «احمدی‌نژاد» و دوم خرداد انجام دادند، حربه‌ی حکومت و پروپاگاندا‌ی روسی بود، چون می‌دانند اگر تولید طنز و جک‌سازی کنند باعث خنده‌زدن می‌شود و جامعه‌ی شاد جامعه‌ای معترض نیست. ما علیه همه‌ی این طنزآن فحش و خشم را علم کردیم تا خشم زنده شود، این بسیار مهم است. باید فکر کنید و از لحاظ تئوریک آن را دنبال کنید، این کار با تحلیل و با مصاحبه‌ی روانشناسی پیش خواهد رفت. من امروز از میان شما «دریدا» و «میشل فوکو» می‌خواهم و امروز شما باید کار کنید و همان کارکرد فحش‌های سنتی را باید دفرمه کنیم، با این تفاوت که معمولن فحش مرزهای زمانی و مکانی را باید در هم بریزد. کسانی که هم‌زمان سخنرانی مرا می‌شنوند، هم‌زمان خشمگین می‌شوند، اما کسانی که با تأخیر زمانی می‌شنوند وضعیت دیگری پیدا می‌کنند و در معرض قضاوت هم قرار می‌گیرند، پس حضور شما باید آن قضاوت را از بین ببرد. نقش شما مهم است، ما این‌جا نیستیم که پاسخ دهیم، ما در مرحله‌ی مبارزه هستیم و این بدان معنا نیست که تحلیل نداریم و حرف ما منطقی نیست. بحث امروز من محکم‌ترین پاسخ به تمام کسانی است که به فحش‌دادن من معترض هستند، آن‌ها نمی‌فهمند که در بستر عادت، معتاد شده‌اند و مشکل دارند و باید نزد من روان‌درمانی شوند، اما من همیشه این وقت را ندارم. من اکنون فقط تولید خشم، مبارزه و

خیابان را می‌خواهم. اگر می‌خواهید علمی‌تر بدانید، به سراغ بحث‌های تئوریک من در یوتیوب بروید، شما در آنجا یک دانشگاه دارید، چون من در هر زمینه‌ای سخنرانی کرده‌ام.

تولید فلسفه‌ی سیاسی جدید

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۹/۱۰

چگونه می‌شود تولید حقیقتِ سیاسی کرد؟ چگونه می‌شود سیاست را بدل به حقیقت کرد؟ مگر ما برای حقیقت نفس نمی‌کشیم؟ مگر ما ضدّ دروغ و ضدّ ریاکاری نیستیم؟ مگر ما از لحظه‌ی اول عهد نکردیم که مجازیم اشتباه کنیم اما اجازه نداریم که خیانت کنیم؟ خیانت به حقیقت فجیع‌ترین چیزی است که می‌تواند اتفاق بیفتد، درحالی‌که ما می‌دانیم چرا باید وارد معاهده و اتحاد شویم. سنت فقط نماز خواندن و اسلام نیست، بلکه شاه و سنتِ سیاسی ما هم سنت است. آیا ما مشکلی با سلطنت‌طلب‌ها داریم؟ آیا مشکلی با مسلمانان و مجاهدین خلق و چپ‌های ایرانی داریم؟ آن‌ها هم سنت‌اند. اساسن ما با سنت می‌جنگیم و سنت و استعاره‌ی سنت دریاست؛ نمی‌دانم چه قدر با دریا آشنا هستید، شمالی یا جنوبی هستید، اما مثالی می‌زنم تا بهتر تصور کنید؛ در فیلم «هامون»، «خسرو شکیبایی» در ساحل تکه‌چوبی برمی‌دارد و به‌جان موج‌هایی که به خشکی می‌رسند می‌افتد، این بهترین تمثیل ماست. کاری که ما می‌کنیم این است؛ تکه‌چوبی برداشته‌ایم و داریم به موج‌ها ضربه می‌زنیم، راه دیگری جز این نداریم. اگر بخواهیم حقیقی باشیم و حقیقت‌محور عمل کنیم، هیچ راهی جز این نداریم! سنت دریاست، سنت استمرارطلب و اصلاح‌طلب است. چرا به اصلاح‌طلبان «استمرارطلب» می‌گویید؟ این یک فحش و توهین به این جماعت است و اتفاق این‌ها می‌پسندند چون هدفشان این است که جمهوری اسلامی ادامه پیدا کند. جمهوری اسلامی چیست؟ چه اتفاقی افتاد که جمهوری اسلامی آمد؟ آن‌همه آدم روشن‌فکر و سیاسی مبارزه و تظاهرات کردند، شکنجه و کشته شدند و انقلابی اتفاق افتاد. ولی چه اتفاقی افتاد؟ مردم برای چه انقلاب کردند؟ آن‌ها می‌خواستند شاه و آن سیستم قدرتمند مرکزی‌ای را که ظالم باشد نداشته باشند، می‌خواستند فقر را در ایران (زابل، هویزه، بانه و...) نداشته باشند و ترکمن اسیر نباشد و در گیلان آن‌همه تبعیض وجود نداشته نباشد. ولی چه اتفاقی افتاد؟ شاهی را کنار زدند و شاه دیگری جایش گذاشتند. مردم قبلن «جاویدشاه» می‌گفتند، بعد از انقلاب «دروغ بر خمینی» سر دادند. هیچ اتفاقی نیفتاد همان قضیه بود، شاه رفت و ملا آمد. وزیرهای شاه را کشتید و اخراج کردید و ملاها را روی کار آوردید. «رستاخیز» رفت «حزب‌الله» آمد، شما برای چه انقلاب کردید؟ ما برای چه می‌جنگیم؟ اینکه خامنه‌ای را برداریم و کس دیگری را جای او رهبر کنیم؟! یا مثلن حسن روحانی را برداریم کس دیگری را به‌عنوان رئیس‌جمهور جایگزینش کنیم؟ ما پی‌رئیس‌جمهور و پی‌رهبر یا وزیریم؟ ما همه‌ی قوائد را به‌هم زدیم، ما همه‌ی این‌ها را نمی‌خواهیم. ما قدرت مرکزی و قهار، شاه اعظم و ولی‌فقیه نمی‌خواهیم. ما رئیس‌جمهور به‌معنای کلاسیک را نمی‌خواهیم، بلکه مدل و ساختارِ خاص خودمان را می‌خواهیم. مدلی را که بر اساس آزادی‌محوری و انسان‌محوری بنا شده باشد می‌خواهیم. ما آزادی‌احزاب و چندحزبی را در کشور می‌خواهیم. هم‌اکنون دارید همه را سرکوب می‌کنید؛ یعنی جناحی که پول دارد با پولش همه را خفه می‌کند. من عاشق اینم

که جمهوری اسلامی به من ضربه بزند و علیه من شکایت کند، بگوید: «علی عبدالرضایی، این شاعر و شاعران و روشن‌فکران دیگر علیه ما دیوان‌نویسی و عملیات می‌کنند.» ولی سنت این کار را نمی‌کند، سنت به تخت‌خواب شما می‌رود و پاپوش درست می‌کند. چنین توطئه‌ای را برای خیلی‌ها کرده‌اند؛ برای «خلیل ملکی» هم همین کار را کردند، می‌گویند: «با زن‌های مختلف در ارتباط است.» مردم ناموسی و سنتی هم می‌گویند: «وای! با زنان در ارتباط است؟! این فرد چه قدر آدم بی‌ناموسی‌ست.» و مطبوعات این را جار می‌زنند. مهم نیست که این‌ها حقیقت داشته باشد، مهم این است که مطبوعات این را جار بزنند تا مردم را فریب دهند. شما این صحنه‌ها را هزاران بار دیده‌اید. اکنون جامعه آزادتر شده، از سال ۱۳۸۰ ما انقلاب سکسی را در ایران داشتیم. یعنی مسئله‌ی زن و سکس، زیاد مهم نیست، ولی یک چیز خیلی مهم است و آن پدوفیلی (بچه‌بازی) است. پس جار می‌زنند و شایعه می‌کنند که شاعری در لندن پدوفیلی را تبلیغ می‌کند؛ می‌گویند به بچه‌ها تجاوز کنید و این را همه جار می‌زنند. آن شاعر دقیقاً چه کار می‌کند؟ شما به کاری که آن شاعر می‌کند شاهد هستید! آن شاعر تمام معادلات و دوآلیسمی را که در سنت ما هست به هم می‌زند. آن شاعر از «انقلاب ساختاری» حرف می‌زند. جلوی شاعر و شعور نمی‌توانند مقاومت کنند و همه علیه او بسیج می‌شوند! هرکسی به شاعر نزدیک می‌شود تا قدرت و فضایی را که او دارد به نفع خود مصادره کند. او شاعر است، ممکن است فریب بخورد و اشتباه هم بکند، ولی خیانت نمی‌کند. ما جلو می‌رویم، ممکن است جایی اشتباه کنیم، ولی خیانت نمی‌کنیم. و آن کسانی که برای بهره‌برداری نزدیک شده بودند وقتی می‌بینند که شاعر اهل خیانت نیست دل‌سرد می‌شوند، کنار نمی‌کشند بلکه بدل به دشمن می‌شوند. امروز می‌گویند: «شاعر خداست.» فردا می‌گویند: «دشمن است.» چرا؟ چون تو مثل آنان آلوده نیستی و تن به آلودگی نمی‌دهی. چرا جمهوری اسلامی جلو نمی‌آید و افرادی را جلو می‌فرستد؟ مسئله‌ی جالبی است، تا این مسئله حل نشود ما جلو نمی‌رویم. مشکلشان با ما چیست؟ ما چه مشکلاتی را حل کردیم و چه خط‌های تازه‌ای را نشان دادیم؟ چرا خطرناکیم؟ چرا ما برای اقتدارطلبی سم هستیم؟ من از روز اول گفتم که ما برای جنگ با سنت آمده‌ایم، برای جنگ با ۱۴۰۰ سال، نه ۴۰ سال، چون ۴۰ سال کافی نیست. ما نمی‌خواهیم که بین گه و گه‌تر انتخاب کنیم. ما جانمان را کف دستمان گرفته‌ایم که کار بزرگی کنیم، ولی چه اتفاقی می‌افتد؟ واقعاً چرا کسانی که خودشان را به هیئت ما درمی‌آورند، مثل گویانیوز، باید در مورد من اراجیف بنویسند؟ مثالی می‌زنم که ربط بدهید و بحث به نتیجه برسد؛ آیا ما تمامی‌ت‌خواه هستیم؟ آیا شما یک‌بار در سخنرانی‌های من شنیده‌اید که بگویم می‌خواهم شهردار جایی بشوم؟ اصلن من در کل عمرم در حزبی بوده‌ام؟ آیا واقعاً «حزب ایرانارشیست» به معنی واقعی یک حزب است و پی به دست‌آوردن قدرت است؟ ما فقط برای اینکه ما را به جایی ربط ندهند حزب ایرانارشیست را تأسیس کرده‌ایم و اصول خودمان را پیش کشیده‌ایم. تبعیت از مارکس و لنین و باکونین نکردیم، ما فرق داشتیم، ما از خودمان برآمدیم، انسان خودمان هستیم و از فردا آمده‌ایم. ربطی به سنت نداشتیم، ولی بی‌اطلاع از سنت هم نبودیم. کسی مثل ما به تئوری‌ها آگاه نیست، ما روشن‌فکریم، خاستگاه‌مان مشخص است، هرگز کارمند اداره‌ی دولتی نبودیم. من در تمام عمرم حقوق‌بگیر هیچ شرکتی نبوده‌ام. هر جا که رفتم تدریس

کرده‌ام. در سربازی بیشترین پیشنهادات را به من دادند، اما همکاری نکردم. سنت یک غول عظیم است که رگ عوام را در اختیار دارد، چون عوام با چشم می‌فهمند، آفریده شده‌اند که به‌عنوان نیروی کار از آن‌ها بهره‌کشی شود. ما «پایان پروژه‌ی اسلام در ایران» را اعلام کرده‌ایم، اکنون رسانه‌های کشورهای عربی باید با ما مخالفت کنند، ولی رسانه‌ی ایرانی گویانیوز با ما دشمنی می‌کند. چرا؟ قضیه چیست؟ قضیه این است که اول تو را سانسور می‌کنند و دورتان دیوار و حصر خبری می‌کشند. هیچ‌کس نباید حرف تو را مگر آن حلقه‌ی شاگردان بشنوند. بعد حلقه‌ی محاصره‌ی خبری را تنگ‌تر می‌کنند و بعد تمام حرف‌های تو را تحریف می‌کنند. خبری که همه قبلن آن را گفتند تو بازگو می‌کنی و در آن به فاطی‌کماندوها فحش می‌دهی و آنان فقط این بخش از حرف‌های تو را می‌گیرند و جار می‌زنند که به زنان فحش داده، پس این شاعر ضدّ زن است. نمی‌گویند که فاطی‌کماندوهایی که با سه افسر نیروی انتظامی، زنان را در پارک مورد ضرب‌وشتم قرار می‌دهند دیگر زن نیستند، این بخش از حرف‌های من حذف می‌شود و یا سخنان تقطیع‌شده‌ی مرا منتشر می‌کنند تا به مردم بگویند که او ضدّانسان و نژادپرست است و از این طریق موجب تفرقه شوند. طبیعی است، چون ایران کشوری است که ما در آنجا کودکان کار داریم. کودکان کار یعنی کودکان تجاوز، خیلی‌ها هستند که مریض‌اند و به این کودکان تجاوز می‌کنند. خیلی خوب است که همه‌ی ما حساس باشیم و از کودکان دفاع کنیم. همین امروز ما برای کودکان و نسل جدید است که می‌جنگیم، اما از همان حرف‌های تحریف‌شده‌ی من علیه خودم که در جهت دفاع از کودکان مبارزه می‌کنم استفاده می‌کنند. قضایا را باید خوب نگاه کنید! می‌گویند مشکل ما با علی عبدالرضایی و ایران‌ارشیست‌ها این است که به شیوه‌ی ما نمی‌جنگند. شیوه‌ای که آن‌ها می‌جنگند شیوه‌ای است که جمهوری اسلامی می‌خواهد، چون جمهوری اسلامی خوب می‌داند چگونه از پس آن جنگ بربیاید. جمهوری اسلامی نمی‌خواهد که در ایران اعتراضات سراسری اتفاق بیفتد، بلکه می‌خواهد نیروهای انتظامی را گوش‌به‌زنگ نگه دارد تا هر جا اعتراضی صورت گرفت آن را به راحتی سرکوب کند. ولی وقتی ما همه‌جا اعتراض می‌کنیم، تمام نیروهای انتظامی باید گوش‌به‌زنگ باشند، پس همه‌جا را به راحتی نمی‌توانند سرکوب کنند. وقتی که مردم در کازرون تظاهرات کردند تمام نیروهای انتظامی پارس را به آنجا فرستادند، ما به مردم گفتیم در شیراز و شهرهای دیگر عملیات کنند تا تمرکز از کازرون گرفته شود، اینکه چه قدر موفق بودیم مهم نیست، هدف این بود که تمرکز نیروی سرکوب را از کازرون برداریم. در آبادان هم این کار را کردیم؛ برای اینکه مردم را در اهواز سرکوب نکنند، ما در بهبهان و هویزه و اندیمشک بسیار عملیات کردیم، تا تمام نیروی انتظامی خوزستان در اهواز تمرکز نکنند و متفرق شوند. ما راهی جز عملیات خشم‌محور نداریم. اکنون اصلن راهی جز این وجود ندارد. آن‌ها می‌گویند عبدالرضایی نمی‌فهمد، اما من مطمئنم اگر بخواهیم اتفاقی بیفتد باید خشم‌محور عمل کنیم. ما از این کوچه باید بگذریم! راهی جز این نداریم و شما عبور ما را خواهید دید. تمام آن‌هایی که اول مخالفت کردند، در نهایت به حرف من رسیدند. این‌ها چرا با ما می‌جنگند؟ داستان چیست؟ این‌ها مگر دشمن جمهوری اسلامی نیستند؟ نمی‌شود که همه جاسوس و مزدور باشند، این که وحشتناک است. در واقع ما با چوب به‌جان دریا، به‌جان سنت افتاده‌ایم و سنت ایرانی وحشتناک است. سنت ایرانی از یک دوآلیسم

منحط اسلامی شیخی‌شاهی تبعیت می‌کند. حالا می‌گویند: «مردمی شاه می‌خواهند، عبدالرضایی به تو چه مربوط است؟» مردم می‌توانند شاه بخوانند، ولی باید اول آگاه شوند و بدانند دنیا دست کیست، بعد شاه بخوانند. مثلن اطلاعات و آگاهی انگلیسی‌ها را داشته باشند، بعد ملکه انتخاب کنند. ملکه هم مثل یک عروسک پشت ویتترین بماند. سال‌های اولی که به انگلستان آمدم، فکر می‌کردم این مردم گاوند یعنی چه که یک زن به‌عنوان ملکه همه‌کار می‌کند؟! ولی بعدن متوجه شدم این ملکه اصلن کاری نمی‌کند و اغلب در مسائل حقوق بشری دخالت می‌کند. اگر هم تأثیری دارد بسیار اندک است و بیشتر در کشورهای دیگر تأثیر دارد. مثلن در کانادا و استرالیا به ملکه قسم می‌خورند که این هم یک ایده‌ی مستعمراتی‌ست. در انگلستان من دخالت ملکه را جایی نمی‌بینم، ولی دخالت خامنه‌ای را همه‌جا می‌بینم. خامنه‌ای همه‌جا هست ولی همین ملکه‌ی انگلیس هیچ‌جا نیست. آیا مردم ایران می‌توانند به یک شعور برسند که خامنه‌ای از یک حدی فراروی نکند؟ مردم انگلستان با فرهنگ و شعور خاصی که دارند، یک ملکه را برای رسیدگی به امور کشور برگزیده‌اند. در قرن پانزدهم انگلیسی‌ها شاه و ملکه را برکنار کردند و به‌دلایلی دوباره سراغش رفتند، وقتی ملکه را انتخاب کردند به این هیئتی که امروز می‌بینیم درآمد. از این مدل در سوئد و هلند هم هست، اما آیا این شعور در ایران هم وجود دارد؟ ما اصلن مخالف چیزی نیستیم، مردمی شعوری، مردمی که بفهمند، هرچیزی را می‌توانند انتخاب کنند. من که نمی‌خواهم رهبر، شاه، رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر بشوم. مردمی هستند که سراغ من می‌آیند و این‌ها «براندازی» می‌خواهند. عقل سلیم می‌گوید باید با سنت اسلامی دریفتی، با جمهوری اسلامی‌ای که می‌گوید ۴۰ سال دوم، امام مهدی ظهور می‌کند و باید حتمن امام امروز شما خامنه‌ای باشد تا مهدی ظهور کند. خامنه‌ای می‌گوید نایب امام مهدی است، یعنی باید ۴۰ سال هم با این جماعت بدبختی بکشیم؟ اینجا معضل ما اسلام و شیعه است. آیا ما آزادی مردم را می‌خواهیم؟ و آیا مشکل فقط همین است؟

«صادق هدایت» خلاق و نیهیلیست بود، تا وقتی که می‌نوشت نیهیلیست خلاق بود، اما یک‌جایی وا می‌دهد و ویرانی آغاز می‌شود. ردش را در «بوف کور» می‌بینید، وقتی که بوف کور را در ۲۰ جلد چاپ و در دهلی منتشر می‌کند. خیلی خنده‌دار و احمقانه است! او که در کشور خودش غریب است و حتی از سمت دوستانش هم فهمیده نمی‌شود! تا مدتی بعد از انتشار بوف کور یک نیهیلیست و روشن‌فکر کنشمند و خلاق بود. آن زمان از گیاه‌خواری حرف می‌زد و گیاه‌خوار بود و در مورد فواید گیاه‌خواری کتاب می‌نوشت. ناگهان از «نیهیلیست کنشمند» به «نیهیلیست منفعل» تغییر می‌کند. از ناگزیری منفعل می‌شود. هدایت در ادبیات خود به مسائل بسیاری پرداخته کارهای بزرگی انجام داده است. دست‌نوشته‌های صادق هدایت را وقتی می‌خوانید آن طنز فجیع و آن تنهایی عظیم اثری را می‌بینید. از مردمی که درباره‌ی بوف کور حرف می‌زنند خنده‌ات می‌گیرد. من اصلن در تاریخ ایران سیاسی‌تر از هدایت نمی‌شناسم، آن‌هم سیاسی شعوری که کی و کجا پاشنه‌ی آشیل سنت را در ایران شناسایی و به آن حمله کرد و اکثر حملات او هم درست بود. چنان تنها ماند که تسلیم نیهیلیسم انفعالی شد و در پاریس خودکشی کرد. ما هم اینجا داریم خودکشی می‌کنیم، حکایت ما هم همین است. ما هم در این گروه و در اتمسفر

سیاسی ایران که در ۴۰ سال گذشته از نظر دیدمان سیاسی ۴۰۰ سال پسرفت داشته خودکشی می‌کنیم، ولی نه به صورت انفعالی، بلکه کنشمند، مستقیم با همه درمی‌افتیم. چوب دستمان گرفتیم و با موج دریا می‌جنگیم که ناگهان شاعر متفکر و آوانگارد پدوفیلی می‌شود؛ نشریه‌ی عربی تیترا می‌زند، بقیه هم تکرار می‌کنند. خیلی جالب است! بقیه‌ای که می‌گویند صدای محرومان هستند. آیا صدای محرومان، دروغ را انتشار می‌دهد؟ در واقع همه از محرومان و طبقه‌ای که از دانش و شعور محروم است سوءاستفاده می‌کنند و همه را فریب می‌دهند. این‌ها کارگر و فرودست آگاه نمی‌خواهند، اگر برای آن‌ها آگاهی می‌خواستند اطلاعات درست می‌دادند. به جای اینکه بنویسند در العربیه چنین مصاحبه‌ای در کار نیست، به جای اینکه بگویند علی عبدالرضایی متفکر و تئوریسین ایرانارشیسم است و حزب ایرانارشیست را تأسیس کرده که اکثر اعضای آن در ایران عملیات می‌کنند، بدون اینکه به این مطالب مهم اشاره کنند، گویانویز فقط می‌نویسد شاعر پدوفیلی! آیا علی عبدالرضایی اکنون شاعر است؟ علی عبدالرضایی اکنون از ۲۰ سال قبل معروف‌تر است، به دلیل اینکه حزبی سیاسی زده و در ایران عملیات می‌کند، اکنون او را به عنوان لیدر «حزب ایرانارشیست» می‌شناسند، ولی چرا این نشریات به این موضوع اشاره‌ای نمی‌کنند؟ خبر جعلی را منتشر کنند، حرفی نیست، ولی بگویند که علی عبدالرضایی تئوریسین و لیدر حزب ایرانارشیست است. اما این را هیچ‌وقت نمی‌گویند، کثافت را می‌بینید؟! همه دست‌اندرکار خیانت هستند و آن‌هایی هم که می‌دانند، سکوت می‌کنند و هرکاری که ما کنیم علیه ما فضا سازی می‌کنند. می‌خواهیم به کجا برسیم؟ خودکشی ما چیست؟

میرزا آقاخان کرمانی

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۸/۲۲

حدود ۱۷۰ سال پیش (حدود قرن سیزدهم و حوالی سال ۱۲۳۰) «میرزا عبدالحسین کرمانی» یا «میرزا آقاخان کرمانی» متولد شد. او به همراه عده‌ای دیگر متأثر از «آخوندوف»، روشن‌فکری ایران را کلید می‌زنند. او در کتاب «هشت‌بهشت» کولاک می‌کند. چند درصد از روشن‌فکران ما میرزا آقاخان یا آخوندوف را می‌شناسند؟ آخوندوف پدر روشن‌فکری ایران است و روشن‌فکری را او وارد ایران کرده. مصائب این دو همان مصائبی است که صادق هدایت داشته و من نوعی دارم. در واقع تمام ما از خرافه و بلاهت و تشییعی که بین مردم است زجر می‌کشیده‌ایم. هدایت در پاریس خودش را گم‌و‌گور می‌کند، مانند بلایی که میرزا آقاخان سر خودش می‌آورد. «رضوان»، «جنگ هفتاد و دو ملت»، «هشت‌بهشت»، «سه مکتوب»، «آیین سخنوری»، «سالارنامه»، «ان‌شاءالله و ماشاءالله» از آثار میرزا آقاخان کرمانی هستند، این آثار را حتمن بخوانید کارهای جذابی هستند و برای نویسنده و روشن‌فکر ایرانی زبان می‌آورد. ما چه قدر میرزا آقاخان کرمانی را خوانده‌ایم؟ مقالات نشریه‌ی اختر را که در استانبول چاپ می‌شد بخوانید؛ این‌ها جذابیّت ما در ۱۵۰ سال پیش است. اگر کتاب‌هایشان را بخوانید می‌بینید همان مصائب و بدبختی‌هایی که صادق هدایت داشته ما امروز داریم و چیزی تغییر نکرده، چون مدام در حریم شیخ و شاه بوده‌ایم. میرزا آقاخان کرمانی در زمان قاجار می‌نوشت و فعال سیاسی انقلاب مشروطه بود. او هم همان معضلاتی را که هدایت در دوره‌ی پهلوی می‌نوشت داشت و این همان بدبختی‌ای است که من امروزه در دوره‌ی ملاحا دارم. یعنی فرقی بین قاجاریه، پهلوی یا حکومت جمهوری اسلامی نیست. این سنتِ قدر قدرت در آن بالا باقی است. نگوید این یا آن بهتر است، همه کثافت‌اند. سنت و خرافه اساسن ماهیتی دون دارند. این‌ها مسائل ساده‌ای نیستند. «میرزا فتحعلی آخوندزاده» معروف به «آخوندوف» معلم و خدای کسانی چون «میرزا آقاخان کرمانی»، «میرزا ملکم‌خان»، «عبدالرحیم طالبوف»، «میرزا آقا تبریزی» بوده است. پدر روشن‌فکری ایران سال ۱۱۹۰ متولد شده است. در اوایل قرن هجدهم میلادی ما آخوندوف را داشته‌ایم درباره‌اش بخوانید. او تئاتر را وارد ایران کرده، یکی از کسانی که در مورد «ناسیونالیسم» بحث کرده همین آخوندوف است. «مکتوبات کمال‌الدوله» و «ستارگان فریب‌خورده» دو عنوان از آثار او هستند، آن‌ها را بخوانید مقالات فلسفی جالبی دارد. «تماشاخانه» اش از سه تمثیل تشکیل شده، این برای ما نثر پارسی می‌آورد. در دیالوگ‌نامه‌نویسی برای نمایشنامه هم کارهای جالبی کرده است. «حکایت ملاابراهیم» و «خلیل کیمیاگر» را بخوانید. «مردِ خسیس» یا «حاجی قدر» را چند نفر از روشن‌فکران ایرانی خوانده‌اند یا حتی اسمش را شنیده‌اند؟ این‌ها برای روشن‌فکری ما رنج برده‌اند. او نمایشنامه‌نویس آزادی‌خواه ما در دوره‌ی قاجار بود. او بر انقلابی‌های دوره‌ی مشروطه تأثیر می‌گذارد. دوره‌ی مشروطه را که مدرس و لمپن‌ها و ملاحا به دست ندادند، انقلاب مشروطه ثمره‌ی کار میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم‌خان، طالبوف، میرزا آقا تبریزی بود. امثال «عارف

قزوینی» و «میرزاده عشقی» شعور حاضر آن دوره بودند و به آن جان دادند. پای ملا و خرافه‌چی مسلمان شیعی که وسط آمد همه چیز را خراب کرد. این‌ها را باید بشناسیم، این‌ها ایرانی‌اند. ما ناسیونالیسم را با آخوندوف خوانده‌ایم. با آخوندزاده درک خَلّاقی از ناسیونالیسم پیدا کردیم و تازه فهمیدیم که ایران دست کیست. پسران فکری میرزافتحعلی آخوندزاده و بعد پسران فکری میرزاآقاخان. معضلی که آخوندوف داشت بلاهت جاری بین مردم بود. او به تفلیس گرجستان رفته بود تا جان سالم به در ببرد و بتواند بنویسد. فرقی بین نفهم‌های قاجار و پهلوی و ملامشاهی نیست، همه‌ی این‌ها از سنت تبعیت می‌کنند. شیخ و شاه دو روی یک سکه‌اند و همدیگر را کامل می‌کنند و سگه‌ی سرمایه‌داری، سگه‌ی استعماری، سگه‌ی بلاهت را تولید می‌کنند. تمام این‌ها سنت کثیف ۱۴۰۰ ساله را تشکیل می‌دهند. نمی‌شود بر سنت غلبه نکرد و معاصر خوشبختی و رفاه بود. اگر بر آن‌ها غلبه نکنیم، نمی‌توانیم برای ایران برگ برنده‌ای داشته باشیم. برخی از آثار میرزافتحعلی آخوندزاده از ترکی ترجمه شده است. حیف است که «سیاست‌نامه‌ی هدایت» را که در اوج تفکر است نخوانید. در واقع تمام آثار هدایت سیاسی بوده است، علی‌الخصوص نامه‌های خصوصی‌اش که سیاست‌نامه‌اند، گویی امروز نوشته شده‌اند. این چه بدبختی‌ای است که تمام نمی‌شود؟! صحبت از چند قرن است. از اوایل قرن هجدهم «۱۸۱۲» تا امروز ۲۰۸ سال است که تغییری در ایران نداشته‌ایم. همان وضعیت قبل است، چون کسی در ایران فکر نمی‌کند. ایران زیرزمین دنیاست و در آنجا فکر وسیله‌ی فخرفروشی‌ست. کسی که روشن‌فکر است سبیلی شبیه هدایت می‌گذارد، چنددهه‌ی دیگر هم من مد می‌شوم و ادای مرا درمی‌آورند. عجیب نیست، ما با جماعت میمون‌های مقلد معاصریم. برای همین است که باید ضدارباب و ضد‌رئیس باشیم. برای همین است که ایرانارشیسم رهبر و دبیرکل ندارد و نمی‌خواهیم داشته باشد. باید درک شود که ایرانارشیسم یک اعتراض و نه‌ی بزرگ علیه سنت ۱۴۰۰ ساله است. اگر این درک را نداشته باشیم، نمی‌توانیم ایرانارشیست باشیم و به آسانی فریب می‌خوریم، فریب یک ملای دولّاشده. ایران سرزمین دولّاشدگان است. افراد می‌گویند من روشن‌فکر، تحصیل کرده و دانشگاهی‌ام، اما سیاسی نیستم. چنین فردی خائن است، مگر می‌شود شاعر، نویسنده یا سینماگر باشی و بگویی سیاسی نیستم و به‌خاطر اینکه دو روز از زندگی‌ات بهتر باشد و مثل علی عبدالرضایی در تبعید نباشی، هر لحظه علیه مردم به‌تنگ آمده طی قرن‌ها، خدعه کنی؟ تبعید بهتر از دولّابودن است، آیا بهتر از شما ننوشته‌ام و کارنامه‌ای درخشان‌تر از شما ندارم؟ تا کی می‌خواهی دولا بمانی؟ آن وقت می‌گویند عبدالرضایی بی‌رحم و بددهن است. ایران بُد باش، رای بُد باش، هیربُد باش، هُربُد باش، هوبُد باش. این حرف‌های من خطاب به روشن‌فکری‌ست، ایرانارشیست‌ها روشن‌فکرند. تمام این دوستان، نسل جدید روشن‌فکری ایران را تشکیل می‌دهند. شما باید تاریخ را بشناسید و دید تاریخی داشته باشید، ببینید مشکل از کجاست. این را روشن‌فکران قبلی نتوانستند حل کنند، یا حمالی کردند یا جانشان را فدا کردند و به‌درد ما نخوردند. در واقع روشن‌فکر نبودند یا حمال فکری بودند یا حمال ادبی، یعنی مرغ مقلد بودند. دقیق‌تر ببینید و از لحاظ زمانی پیگیری کنید تا به معضل پی ببرید. ببینید سال ۱۱۹۱ در اواخر قرن دوازدهم، آخوندوف متولّد می‌شود و اولین جنس روشن‌فکری را نمایندگی می‌کند، یعنی آوانگارد و شروع‌کننده است. بعد از آخوندوف، در

جست‌وجوی یک نشانه که متأثر از آخوندوف است به میرزا آقا کرمانی می‌رسیم که تولدش ۱۲۳۲ خورشیدی است. یعنی وقتی آخوندوف ۴۰ ساله بوده، کرمانی متولد می‌شود. «هدایت» در ۱۲۸۱ در اواخر قرن سیزدهم متولد می‌شود. ۹۰ سال بین «صادق هدایت» و اولین روشن‌فکر ایرانی فاصله است، ۵۰ سال هم با میرزا آقاخان فاصله دارد. در قرن چهاردهم ما شاعران و متفکران دهه‌ی ۴۰ را داریم که بین ۲۵ تا ۴۰ سال دارند، یعنی حوالی سال ۱۳۴۰ به دنیا آمده‌اند، سال‌ها بعد از «هدایت»، اما این‌ها بنیان روشن‌فکری نداشتند. این‌ها شاعران و نویسندگان خاصی مانند «ابراهیم گلستان»، «احمد شاملو» و «نیما یوشیج» بودند، اما بنیان فکری لیبرویی که از صفر بسازد و به پیرامون توجه کند و با مذهب و خرافه بجنگد، ما نداریم. ما «کسروی» را داریم اما او عظمت انتقادی آخوندوف و میرزای کرمانی و هدایت را نداشت. هدایت با فاصله از بقیه عمیق‌تر بود، نه به دلیل رمان و داستان‌هایش، بسیار جلوتر بود زیرا تولیدکننده و خلاق بود. بعد از او چه قدر از خرافه نالیدند؟ چه قدر در دوره‌ی پهلوی طعمه‌ی خرافه شدند؟ چه قدر صدایشان درآمد؟ کدام شاعرمان شبیه «ایرج میرزا» بود؟ ایرج میرزا سراغ شعر اروتیک نرفت، ولی در همان اشعار لختی که گفت، بنیان سنت را به هم ریخت. شاملو و نیما مجری سنت بودند. آن‌ها در صورت، شعر را عوض کردند و در صورت انقلابی بودند، اما در سیرت انقلابی نبودند و مرغ مقلد بودند. ایرج میرزا با سیرت درافتاد، گرچه فقط شعر لخت نوشت، شعرش در جهت افشاگری آنچه در پس پرده می‌گذشت بود. از شعر به عنوان وسیله‌ای برای انتقام استفاده می‌کرد، هر چند شعور چندانی در شعرش رخ نداده، با این حال در آن ادبیات کتک‌خورده و فرهنگ سنتی، ایرج میرزا یک انقلابی بوده است. «میرزاده عشقی» یک انقلابی بوده است. شاعران دوره‌ی بازگشت به‌درستی خوانده نشده‌اند و به شاعران این دوره به‌خصوص به ایرج میرزا خیانت شده است. جمهوری اسلامی یک لمپن و عقب‌افتاده به اسم شهریار را به ایرج میرزا که از هر سمت خدای شهریار بود، ترجیح می‌دهد. اگر سعدی روان‌ترین زبان پارسی را در شعر دارد، بی‌شک بهتر از سعدی دارنده‌ی آن زبان شیوا ایرج میرزا است. اما ادبیات آرمانی و پشت‌منقلی ما چه قدر از ایرج میرزا حرف زده؟ شاملو و نیما انقلابی واقعی نیستند بلکه در حوزه‌ی سمنتیک و درون‌متن است که به آن بعد انقلابی ادبیات می‌رسیم. روشن‌فکری ما چه قدر از ایرج میرزا حرف زده است؟! ایرج میرزا ترانه ننوشته اما لخت نوشته، پرده‌ی خرافه را درید و کنار گذاشت، نگذاشت چادری‌ای در رأس بماند. روشن‌فکری ما چه قدر در مورد ایرج میرزا گفته و نوشته است؟ می‌گویند او سکسی وب لخت می‌نویسد، اما چه قدر از زیرساخت‌های ذهنی و از ناسیونالیسم او خوانده‌ایم؟ ایرج میرزا به فرآیند تفکر توجه داشت. یک قاجاری، اما منتقد بود. سخت است علیه خانواده‌ات چاقو بکشی. بعد از او چه داشته‌ایم؟ ما روشن‌فکر نداشتیم، چون روشن‌گری اتفاق نیفتاده. اینکه شعر زیبایی بگویی که صورت دیگری داشته باشد، یک بعد از انقلابی بودن و آوانگاردیسم است. اینکه داستان عجیب‌وغریب با زبان خاص و تکنیک‌های تازه بنویسی، فقط بعد فرمالیستی، شکلی و رویی آوانگاردیسم است، اما درون و شالوده‌ی متن نداریم. باید کارها کرد. ایرانارشیسم آمده تا اساس این خانه‌ی ویران را عوض کند. این خانه باید تخریب شود. خانه‌ی شیخ و خانه‌ی شاه را باید فرو ریخت. باید آن قدر بوی کثافتش را بپراکنیم، تا مردم از آن دست بکشند. ما قربانی سنتیم. آخوندوف و ۴۰ سال بعد از او میرزا آقاخان

کرمانی قربانی سنت بوده‌اند. ۵۰ سال بعد از آن، هدایت در نامه‌هایش دارد روانی می‌شود. دغدغه‌ی همه‌ی آن‌ها بلاهت مردم است. هدایت وقتی از بلاهت بالا می‌آورد دست به خودکشی می‌زند و هنوز همان قضیه در حال تکرار است. کتاب «رکیک‌تر از ادبیات» را بخوانید؛ متفکر واقعی، ناخودآگاه و ناگهانی از این وضعیت بالا می‌آورد. این بازی کی باید عوض شود؟ ما تا کی باید به انقلاب مشروطه، به این کم‌دی سیاه تن بدهیم. انقلاب مشروطه، ملی کردن نفت، انقلاب سفید، انقلاب ۵۷، دوم خرداد، کوی دانشگاه، جنبش سبز، قیام فرودستان و... به‌طور دائم دور یک چیز می‌چرخیم، چون نمی‌خواهیم چیزی تغییر کند. این‌ها معضلات توست که خود را ایرانی می‌دانی، نگو من ۱۸ ساله‌ام و چیزی را نمی‌فهمم، عبدالرضایی دارد همه را می‌جود و کافی‌ست فقط قورت دهی. این مسئله‌ی فجیعی است، تو مدام در برابر آن موضع گرفته‌ای، چرا علیه شاعرت گارد می‌گیری؟! تو نادان و خائن به کشور خودت هستی. چطور راضی می‌شوی به خاطر یک چیپ علیه کسی که هفتاد کتاب دارد حرف بزنی؟ فرق تو با یک حزب‌اللهی چیست؟ او مرا تهدید می‌کند و نمی‌فهمد آنچه برای کشورش می‌ماند ثمره‌ی زحمات من است. من ادبیات و زبان‌ش را جهانی کرده‌ام و برایش آبرو آورده‌ام، اما از سمت آن‌ها فقط حقارت شنیده‌ام. او نمی‌فهمد هدایت منم، هدایت مهم است، آخوندوف و میرزاآقای کرمانی مهم هستند. او درک تاریخی ندارد و خودش یک قربانی بدبخت است، چرا به او در توئیتر فحش می‌دهید؟ نمی‌خواهم از من دفاع کنی، از حقیقت بگو، تو یک شمع روشنی نه یک ایران‌ارشیست. یک شمع روشن می‌تواند هزاران شمع خاموش را بدون آنکه نوری از دست بدهد روشن کند. خسیس و حسود نباش. حتی اسلامشان هم می‌گوید زکات علم نشر آن است، اگر یاد گرفتی و دانستی آن دانسته را انتقال بده. تو با بلاهت معاصر. ۹۹ درصد از هم‌وطنان تو نمی‌فهمند، نگو او استاد دانشگاه است، او ابله‌تر است. دکتر «الله‌کرم» یک نفهم است، اگر اندکی می‌فهمید برای مخالف خود چماق نمی‌کشید. او به تنها چیزی که ربط ندارد دانشگاه است. او ضدفهم و ضدعلم است. به شما دروغ می‌گویند، آن‌ها چیزی که می‌گویند نیستند. هیچ اصلاح‌طلبی درکی از رفرمیسم و اصلاح ندارد، آن‌ها ارباب‌پرست و نوکرند. می‌خواهند ساختمان و واحدی آپارتمان داشته باشند. «مؤسسه‌ی باران» متعلق به سیدمحمد خاتمی است، از همین جنس مؤسسات عباس عبدی هم دارد، بی‌شک برای اکبر گنجی هم در آمریکا خریده‌اند. همه‌ی این‌ها پست و مقام و دفتری دارند که آن‌ها را ارضا می‌کند چون دردی ندارند. مادرسیداکبر گنجی، مادرسید تاج‌زاده، همین پدر زم. ما قربانی بردگان سنت و اسلامیم. من ارتباطی به اسلام ندارم، من ایرانی‌ام. ما مقیم و اهل قرن بیست و یکم هستیم، نباید نام محمد و شتر و... را بیاوریم. با این حال آن قدر عقب‌افتاده‌اید که باید از بدیهیات بگویم، چون بدیهیات هم آنجا فهم نمی‌شود. فریب اندام سکسی مجریان شبکه‌ها را نخورید، آن‌ها فیک و توخالی هستند. فکر کن! آخوندوف و میرزاآقاخان کرمانی را به خاطر بیاور! حتی مصدق را به خاطر زحماتش به خاطر بیاور! اما تو می‌گویی من شاه‌اللهی‌ام، پس باید مثل یک حزب‌اللهی از شاه دفاع کنم. دوآلیسم بین شاه و ملا، دوآلیسم توده‌ای و نوتوده‌ای. تو شاعر، شعر، شعور، مهر، مهران، مهین، رحم و رحمان را نمی‌فهمی و به من فحش می‌دهی. «رکیک‌تر از ادبیات» و «هرمافرودیت» را بخوان، فحش زیبا یاد بگیر. من خدای فحش‌سازی‌ام، «فرهنگ فحاشی» را من نوشته‌ام؛ از

تمام لهجه‌ها یک فرهنگ نوشته‌ام. برخلاف دهخدا، من از تمام لهجه‌های ایرانی فحش‌ها را گردآوری می‌کنم. پدر فرهنگ فحاشی منم! توی احمق و ملازاده چطور می‌توانی به من فحش بدهی؟! ادبیات ما عرصه‌ی گیس و گیس‌کشی بوده، مردها استتیک آن را عوض کرده بودند و زن‌ها بدل به زن جسمانی شدند که ربطی به زندگی واقعی نداشتند. فروغ یک واقعه و اشتباه تاریخی است. قرار نبوده ما کسی به نام فروغ داشته باشیم، برای همین زود هم از دستش داده‌ایم. شعر فروغ هنوز اتفاق نیفتاده بود، خود فروغ بدل به شعر پارسی شده بود. یعنی زندگی فروغ مهم‌ترین شعر فروغ بوده و او هنوز شعرهایش را ننوشته بود. وقتی بحث از گیس و گیس‌کشی است، قرار نیست کسی فکر کند، بلکه فکر و شعور باید در شعر اتفاق بیفتد تا شعر بزرگ داشته باشیم. شعر ما شعر و شعور روبه است، فقط دیداری و عینی‌ست. آنچه به‌عنوان درک پارسی می‌شناسیم، فقط در سطح چشم می‌ماند. فکر از جنس سوژه و نامرئی‌ست و ایرانی اهل ندیدنی نیست، چون ایرانی فقط به آنچه به دید درآید اهمیت می‌دهد. آنجا همه چیز سکس است، اما حرف زدن از سکس و نمادهای جنسی قدغن است. گنبدشان پستان زن و مناره‌شان شبیه کیر است، اما از نام بردن می‌هراسند و آن را بی‌ادبی می‌دانند. یک نابغه به نام ایرج میرزا آن را خوب فهمیده بود و روشن‌فکران در برابرش سکوت کردند، چون ایرج میرزا از این فاجعه در ایران حرف می‌زد. در اسلام و سنت همه چیز سکسی‌ست، اما حرف زدن از آن قدغن است، چون شیخ باید کاسبی کند و شاه باید از منافع شیخ حفاظت کند. شاه اگر قبول کند که عمل جنسی هم مانند خوردن از بدیهیات است و نیازی نیست که مغز خرجش کنیم و کاری انسانی‌ست، آن وقت ملا بی‌کار می‌شد؛ سید محمد خاتمی پول آن چنانی‌ای برای عقد و صیغه از فلان هنرپیشه نمی‌گرفت و در نتیجه اشتغال ملا تمام می‌شد. ملا سال‌ها پیش با «سپاه دانش»، مکتب‌خانه را از دست داده بود، حال اگر عقدخانه را هم از دست می‌داد برایش گران تمام می‌شد. در نتیجه ایرانی باید عقب‌مانده باشد و عقب بماند تا ملا کسب و کارش را از دست ندهد. ما با کثافت معاصریم. این بودوباش را هیچ‌جای دنیا نمی‌بینی همه از ما جلوترند، اما سنت نمی‌گذارد، چون سنت کسب و کار است. سرمایه‌داری باید سنت و کاسبی را حفظ کند. ناموس‌دار و عفتی، علی عبدالرضایی را بر نمی‌تابد. می‌گویند این‌ها در میدان لخت می‌ایستند و اهل ریاکاری و دروغ نیستند. آن‌ها هدایت را بر نمی‌تابند، چون هدایت حرف لخت و تند می‌زند و حرف‌هایش چون آتش بود. هدایت فریب نمی‌خورد و با احدی شوخی نداشت. این باید درک شود، ما بازی سیاست را نداریم ما اهل شعور و مدرس شعور و فلسفه‌ایم. باید از نو از واژه‌ی اول یاد بدهیم. «مراد فرهادپور» و «بابک احمدی» باید زانوی شاگردی زمین زده و از ما یاد بگیرند. اطوار و پیچیده‌نویسی و غلط‌اندازی تمام شد. ایران فردا میدان است، هر که دل دارد بیاید وسط. با اطوار و فن جدید مزدوری نمی‌توان کسی را فریب داد. ما با احدی شوخی نداریم. این مسائل را باید کالچی‌ها دنبال کنند، کالچی‌ها یاد گرفتند که باید عمیق و بی‌رحم باشند و نبخشند و به احدی نان قرض ندهند. عرصه‌ی ادبیات و فرهنگ و سیاست پارسی عرصه‌ی جماعت مخنث است. همه‌ی این‌ها استتیک زن پیدا کرده‌اند. بیخود می‌گویند زن‌ها کلثوم و ضعیفه‌اند، خود این‌ها همه ضعیف‌اند. در واقع چندقرن است که با ضعیف و ضعیفه معاصریم، آنجا ضعف و جنگ بین اصغر و صغراست. هر دو پست‌اند، جنسیت و زن و مرد هم

ندارد. جایی که شعور نباشد، پستی و ابتذال رشد می‌کند. مفهوم در ایران مبتذل است، چون معنا تولید نمی‌شود. ما معنزدگی را داریم و جایی که در آن دورانداختن معنا رایج باشد و خبر از تولید معنا نباشد، کثافت‌خانه است. برای همین باید تمام این مناسبات را به آتش کشید و بی‌رحم بود تا انسان تولید شود. در مستراح بین کثافات که از کروموزوم انسانی خبری نیست. ایرانارشیست‌ها باید بجنبند و از ارباب و رئیس و این سلسله‌مراتب‌ها بگذرند. ما همان‌قدر که آنارشی را دوست داریم به همان نسبت ضدسیستم سلسله‌مراتبی هستیم. در ایران درکی از تخصص وجود ندارد، در آنجا فقط سلسله‌مراتب مهم است؛ چه کسی رئیس، ارباب، پولدار، ملا یا شاه است؟ ژن برتر کیست؟ به شاه و شیخ به دیده‌ی حقارت نگاه کن. طرفداران‌شان نیز بدبخت نیستند، بلکه ابژه‌ی شر هستند، تا کی می‌خواهند نفهمند؟ تا کی ما روشن‌فکرها و اقلیتی‌ها باید از بلشویک‌ها زجر بکشیم؟ چندقرن است؟ به ما چه که آن‌ها بی‌شعورند و اهل خواندن نیستند و شاهزاده و ملازاده‌اند. مفهوم عظیم اقلیت، ادبیات اقلیت، سیاست اقلیت، هنر اقلیت، اقلیت است که در ایران مهم است. در جایی که بلاهت حکم‌فرما باشد حرف حرف اقلیت است. دیکتاتوری اقلیت مهم است. ما برخلاف کمونیست‌ها طرفدار دیکتاتوری اقلیت هستیم، دیکتاتوری شعور، شعور است که مهم است و باید فرمانروا باشد و شعور واقعی، علاقه به ریاست و اربابی‌گری ندارد. شعور از جنس شاه نیست. هیچ شاعری در ایران شاه و ملا نبوده، بلکه شاه و ملا را عاصی کرده. «من به خال لب ای دوست گرفتار شدم» متعلق به «حسین آهی» است نه خمینی، آیا کسی این را می‌داند؟ ما با بالماسکه، چهره‌سازی و اسم‌سازی طرفیم. ایرانارشیست احضار شده تا سنت را محو کند. به سنت رحم نکن. تو جنسیت نداری، وقتی از خایه حرف می‌زنیم از دل و دلاوری حرف می‌زنیم. زن‌ها دلاورتر و خایه‌دارترند. هیچ زنی ایرانارشیست نیست، مگر اینکه برخاسته باشد. کسی که نمی‌داند، نمی‌فهمد، نمی‌خواند باید خفه شود. بلاهت بین ما جا ندارد. کسی سرتراست که بیشتر می‌داند یا می‌خواهد بداند. زمانی کسی نمی‌داند، اما شرف خواندن و دانستن و فهمیدن دارد، او ارشد ماست هرچند ممکن است هیچ نداند، اما آن شرف و شوق باعث ارجحیت او بر ماست. امیر ما دانستن و میل به دانش و فراروی‌ست. ما رهبر نداریم و علم داریم. ما عالمیم، هیربُدییم، معلمیم، ایران‌بُدییم. ایران یعنی دانش، یعنی همه‌چیز. ایران عجیب زیباست. ما آئیرایی هستیم. درک ایران مهم است. ایرانی مذهبی و دینی نمی‌شود. ایران دنیایی است، دین ما دنیایی و دانابودن است. ما اهل دانایی هستیم. دئنا‌ی ما را عرب می‌دزد و به «دین»، «دون» و «دان» بدل می‌کند. ما دنیایی و آئیرایی هستیم. زبان پهلوی و زبان میانه باید درک شود. از نام «پهلوی» آن سلسله‌ای که این نام را کش رفته تخیل نکنید. مهم است که گاتاها را به زبان اوستایی بخوانید و از این نزدیکی لذت ببرید. تمام لهجه‌ها حتی زبانی که اکنون با آن حرف می‌زنیم، زیرمجموعه‌ای از این سه‌زبان هستند، ما وارث این زبان‌ها هستیم. کسی که گرد اورامانی‌ست زبانش نزدیک به زبان گاتاهاست، پس ما ریشه داریم. کسی به ملا توجه ندارد و برای آن‌ها ارزشی قائل نیست. حتی ارمنی ریشه دارد. «بُد» از کجا می‌آید؟ چگونه «بُد» در ارمنستان به «پت» بدل می‌شود؟ شاید آن‌ها بر ما تأثیر گذاشته باشند. این مسائل مربوط به آن دیگری نیست، بلکه این هم فرهنگ ماست، ما همه‌ایم. بی‌دلیل به زبان ما «هندواروپایی» نمی‌گویند. حضرت، امام، شاه و شیخ می‌خواهند که

ما ریشه‌ها را فراموش کنیم؛ از صفویه آغاز شد و در قاجار اوج گرفت، در دوره‌ی رضاخان تخفیفی گرفت، اما در دوره‌ی محمدرضاشاه شورش درآمد و همه‌چیز بدتر از صفویه ملایی شد. در زمان ملاها کثافت عظمی شد و هر کثافتی هم یک عظمی، آلت‌الله العظمی! چه بلایی بر سر ایران آوردند؟ چه کسی مسئول است؟ نسل تازه! وارث این خرابه کیست؟ نسل تازه! بعدن نگویید عبدالرضایی نگفت. در آستانه‌ی پنجاه‌سالگی بهتر از هدایت، آخوندوف و میرزاآقاخان کرمانی کارم را انجام داده‌ام. کار با بهترین امکان در دهکده‌ی جهانی مارشال مک‌لوهان، در عصر اینترنت و پساترباطات انجام شده. من سه‌سال است کارم را به‌طور شبانه‌روزی انجام می‌دهم. مرگ مهم نیست، آن‌چه که مهم است زندگی‌ست، من عاشق زندگی‌ام. احمق نیستم که با بلاهت دربیفتم. بلاهت فقط تیزی و چاقو و گلوله را می‌فهمد، بلاهتی به اسم خامنه‌ای. براندازنماها همه خطرناک‌اند و از نفهمی و بلاهت پدید آمده‌اند و ابژه‌ی بلاهت‌اند. آن‌ها دنبال تباه کردن ما هستند. به هدایت، به آخوندوف، به میرزاآقاخان کرمانی، به مرگ فروغ فکر کن. ببین چگونه فروغ را گردن زده‌اند. در خانه‌ی ابراهیم گلستان برای اینکه به او بخندند، او را با لگد به استخر می‌انداختند و به او می‌خندیدند و نمی‌فهمیدند یک زن زیبا که از همه شاعرتر بوده، با این کار تحقیر می‌شود. به یک زن می‌خندیدند. این کثافت سنت اسلامی است؛ سنتی که به‌شدت ضد زن است. آن وقت مشتی فاطمی کماندو می‌گویند ما فمینیست مسلمان هستیم. اسلام چگونه ربطی به فمینیسم دارد؟ آنجا قرار بر نفهمیدن است. ملایی به نام خاتمی می‌گوید «مردم‌سالاری دینی» یا «سروش»، «روشن‌فکری دینی» را مطرح می‌کند. روشن‌فکر کسی‌ست که اهل پرسش است. این‌ها که دین را هم نمی‌فهمند. مسلمان‌ها وقتی از دین حرف می‌زنند منظورشان دُنا نیست، بلکه منظورشان مذهب و اسلام است. در واقع «روشن‌فکری مذهبی» را مطرح می‌کنند. مذهب یعنی تک‌راه؛ وقتی از یک راه حرف می‌زنی به روشن‌فکری مربوط نیستی، چون روشن‌فکری از چندگانگی دموکراسی و از چندبعدی می‌آید. روشن‌فکر می‌پرسد، روشن‌فکر اگر پاسخ اصلی را داشته باشد که دیگر نمی‌تواند روشن‌فکر باشد و کنکاش کند. از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ روشن‌فکر مسلمان پاسخ این را می‌داند. می‌گوید ما زاییده‌ی چیزی به نام «خدا» هستیم و به بهشت یا جهنم می‌رویم، می‌گوید با این مهمل تمام پاسخ‌ها را تمام کرده. می‌گوید از حسّ استفاده کن، کدام حس؟ نمی‌فهمی کجاست! او می‌گوید روشن‌فکر مذهبی‌ست. این‌ها از تولیدات استمرارطلبی‌ست. سروش و خاتمی دین را نمی‌فهمند. آن‌ها دئنا‌ی زبان ما را تخریب و آن را عربی و کثیف کرده‌اند. در واقع از مذهب حرف می‌زنند. منظور خاتمی مردم‌سالاری مذهبی‌ست و مذهب اسلام خدا را سالار می‌داند و آیت‌الله را نماینده‌ی خدا. بالأخره مردم‌سالارند یا آیت‌الله‌سالار؟ در این دوآلیسم گرفتار می‌شوند. برای همین است که تمام رئیس‌جمهورهای ایرانی از رهبرشان نفرت دارند. از وقتی که خامنه‌ای رهبر شد، خمینی با خامنه‌ای بد بود و به میرحسین موسوی حال می‌داد. بعد از رهبری خامنه‌ای، او رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد را کنار زد؛ به‌زودی هم روحانی را کنار می‌زند، چون ما قربانی یک دوآلیسم هستیم. «نیچه» از وقتی «چنین گفت زرتشت» را نوشت ما را نجات داد، اما خوب درک نکردیم. وارث این ویرانی نسل جوان است که باید بسیار بخواند. جنگ اصلی ما پخش آگاهی و شعور است، اما ما مثل روشن‌فکر ایرانی بی‌شهامت نیستم و به ملا رحم نمی‌کنیم.

ما در عین آگاهی ملاگایی را تولید کرده‌ایم. ملا باید نابود شود، با شیخ و شاه و ارباب هم شوخی نداریم، شعور است که آن‌ها را نابود می‌کند.

۱۴۰۰ سال بلاهت

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۸/۰۹/۲۱

درست است که با ۱۴۰۰ سال بلاهت درافتادن آسان نیست، اما اگر اندکی اهل تعقل و تفکر باشی، هیچ شکی نخواهی داشت که این ایده که عده‌ای به آن باور دارند (الله)، موجود بسیار خطرناکی است. وقتی در صفوف براندازی برخی برای الله سینه چاک می‌کنند، مغبون می‌شوم. ما با چه می‌جنگیم؟ مشکل ما در زمان شاه مسائل مسلمانی بود. واقعن مشکل ما در انقلاب مشروطه چه بود؟ بلاهت بود! یک‌عده نمی‌فهمیدند. خود رضاشاه بی‌سواد بود، ولی آن قدر شعور داشت که زن‌ها را از بند کثافت آزاد کند. ملایان و قرآن‌چیان چه قدر مقاومت کردند و باعث کُشدنِ فرآیند تغییر شدند؟ کدام باور؟ گاهی مد می‌شود که می‌گویند فلانی را باید بکشیم، چون او قرآن را بد فهمیده. این حرف چه معنایی دارد؟ چه کسی قرآن را خوب فهمیده؟ مگر قرن اتم است که یک نفر یک چیز ساده را برای شما معنی کند؟ قرآن به عربی نوشته شده، بیش از پانصد میلیون از جمعیت دنیا هم عربی حرف می‌زنند. تو که عربی بلدی قرآن را بخوان، ببین به تو چه می‌گوید؟ تو می‌توانی در سنت دست ببری، می‌توانی شخصیت آدمی رجّاله و کثیف و قاتل و ضدّزن را علی ابن ابی‌طالب کنی و یک قاتل را مقدّس جا بزنی. در تاریخ چیزهای زیادی را می‌توان جعل کرد. یکی از کارکردهای فکر جعل کردن است. خیلی از باورهای کنونی شما از من است و من آن‌ها را جعل کرده‌ام. اگر بگویی این بحث‌ها از کیست؟ انکار می‌کنند که این بحث‌ها از علی عبدالرضایی است، اما اگر به شما بگویم که ریشه‌ی آن تفکر جعل بوده و به فلان دلیل فلان حرف را زده‌ام همه حیرت می‌کنند. ما برای اینکه با کثیفی بجنگیم ممکن است از کثیفی شدیدتری استفاده کنیم تا آن کثیفی را گردن بزیم، چون ما می‌خواهیم بلاهت پایان یابد. دشمن مردم در یک قدمی آن‌ها و روی تاقچه‌ی خانه‌شان است. آن چیزی که از پدر و مادرت موجودی غیرقابل تحمل می‌سازد، سنت قرآنی است. ما در ایران هیچ چیز از ایران نداریم. هیچ چیز ایرانی شبیه ایرانی نیست. مدام از ایران نگویند، شما که ایرانی نیستید حتی مسلمان هم نیستید، بلکه گه مسلمانید. شما پدر اسلام را هم درآورده‌اید، از بدویت، بدویتی فجیع‌تر ساخته‌اید. احمقانه است که می‌گویند: «ما نباید با حزب‌اللهی‌ها مشکل داشته باشیم، بعضی از مسلمانان خوب هستند.» نه! فقط مسلمانانی عالی‌اند که مطلقن هیچ باور اسلامی‌ای نداشته باشند. مسلمانانی که فقط پدر و مادری مسلمان دارند. کجا کسی را دیده‌اید که باور و ارادتی به اصول اسلامی داشته باشد و آن‌ها را رعایت کند و آدم خوبی باشد؟ یکی از اصول اسلامی امر به معروف و نهی از منکر است، یعنی اگر در خیابان کسی قدم می‌زد و دهانش بوی الکل می‌داد باید جلوی او را بگیری. اگر دست دختری در دست دوست‌پسرش بود و تو می‌دانستی این‌ها عقد نکرده‌اند، باید جلوی او را بگیری؛ یعنی مدام باید به حریم بقیه تجاوز کنی، این دستور صریح قرآن است. بین شما چند نفر قرآن را خوانده؟ قرآن قتل‌نامه است، وحشتناک‌تر از آن وجود ندارد. شرقی‌ها، غربی‌ها، اصلن علی عبدالرضایی را کنار بگذارید، ببینید قرآن در آن جامعه

در حال انجام چه کاری است؟! ملا یعنی آلودگی و بیماری؛ جزایمی را در قرنطینه می‌گذارند، میان مردم رهایش نمی‌کنند. ملاها نباید بین مردم باشند، الله این‌ها را ویروسی کرده. ما که با خامنه‌ای مشکلی نداریم، ما فقط می‌خواهیم این‌ها از جامعه دور باشند، مانند قرنطینه؛ برای همین ملاها را به کویر لوت می‌بریم، آن‌ها را نمی‌کشیم. حتمن باید بگوییم همه قرآن‌ها را پاره کنند و آتش بزنند؟ مسئله‌ی ما این نیست که جمهوری اسلامی عوض شود؛ بلکه وقتی می‌گوییم در ایران یک‌چیز باید عوض شود، منظورمان از آن یک‌چیز دقیقن اسلام است برای همین شعار اساسی من اعلام «پایان اسلام در ایران» است؛ ما نابودی کامل اسلام و جمهوری اسلامی را می‌خواهیم، جنگ ما جنگی ۱۴۰۰ ساله است. من نه به‌مثابه‌ی یک سیاستمدار، بلکه به نمایندگی از بزرگان ایرانی درد تاریخ را فریاد می‌زنم. ما ایرانارشیست‌ها از قدرت انزجار داریم و نمی‌خواهیم صاحب قدرت شویم بلکه ظلم در ایران حالمان را بهم می‌زند. فقط این چهل سال یا صدسال که نیست؛ انگلیس، استعمار و امپریالیسم از صفویه با همین شیوه‌ی ساده در حال سوءاستفاده از ما هستند. قبل از آن هم که اعراب بودند، این بازی را باید در جایی تمام کنیم.

عده‌ای کافرند، آتئیست‌اند، من نیستم. عده‌ای خداپاورند، من نیستم. عده‌ای از این دو نیستند، اما باز هم این عده با خدا و اسلام کار دارند، من از آنان هم نیستم. ما اساسن رابطه‌ای با این مقوله نداریم و نمی‌خواهیم در این رابطه حرف بزنیم. عده‌ای می‌گویند ایرانی هستیم، اما ما کار می‌کنیم و کشته می‌شویم و به کشته‌های ما شهید می‌گویند. ما پیروز می‌شویم، می‌گویند الله به ما کمک کرده! ما اساسن در خیابان با خودِ الله می‌جنگیم و یک شعار اساسی داریم: «پایان اسلام در ایران». ما روشن‌فکریم و عامی سلطنت‌طلب یا کمونیست نیستیم. عزیزانی که با من می‌جنگند، بدانند که من هفتاد کتاب منتشر کرده‌ام؛ برای اولین بار در تاریخ ما گروهی از روشن‌فکران، دانشمندان و تحصیل‌کرده‌ها وارد میدان شده‌اند و کسی که آکادمیسین، نویسنده، تولیدکننده و روشن‌فکر شعوری و نه شعاری‌ست، پی قدرت نیست. ما نمی‌خواهیم رئیس اداره یا مدیر مدرسه شویم. ما از این مدارس که جز کثافت و بلاهت تولید نمی‌کنند متنفریم. هیچ‌چیزِ آنان مقدس نیست، چون همه‌چیزشان ضدانسانی‌ست. هرچیزی که اسلام و الله به‌عنوان فرمانده می‌گویند، ضدانسان است. شما کتابی را (قرآن) می‌خوانید که به هر دلیلی فرمان مرگ انسان را صادر می‌کند و می‌گوید دلیلش آن است که او گناهکار است، گناهکار یعنی چه؟ فردی از روی گرسنگی از مغازه‌ای چیزی کش رفته، دستش را می‌برند. دختری را به‌زور شوهر داده‌اند و او شوهرش را دوست نداشته و به او خیانت می‌کند، سنگسارش می‌کنند، این چه مذهبی‌ست؟ اصلن این فرهنگ که نام چنین کاری را «خیانت» می‌گذارند غلط است. اجبار باید از بین برود. در این زندگی به قدر کافی تحت سیطره‌ی اجبار هستیم. تو‌لد یک اجبار است، بگذاریم آدم‌ها کاری را که درست است و دوست دارند انجام دهند و هرکس آزاد باشد که بازی دلخواه خودش را بکند. فقط مزاحم بازی دیگران نشود و این هم به‌راحتی قابل اجراست. قانون در جایی معنا پیدا می‌کند که دستور بدهد و حدودی رات مشخص کند که چگونه مزاحم بازی دیگران نشوی. در این تعریف از آزادی، امر به معروف و نهی از منکر بدل به جرمی بزرگ می‌شوند، چون در هر امر به معروف و نهی از منکری،

جلوی بازی دیگری را می‌گیری. بازی او کاری به تو ندارد، تویی که هستی‌گشی. یعنی چه که این‌ها مسلمانان خوبی نیستند و آن‌ها مسلمانان خوبی هستند؟! تمام مسلمانان به تجاوز به حقوق دیگران اعتقاد دارند و همه متجاوز هستند. چگونه این نگاه می‌تواند خوب باشد؟ گیریم که سنت و هر آنچه در مورد اسلام هست دروغ باشد، قرآن را که نمی‌توانید انکار کنید. خودشان می‌گویند که براساس قرآن رفتار می‌زنند. قرآن را بخوان، وحشتناک است. قرآن کتابِ بربریت و الینه‌کردن بربریت است. این جهان، اثیری و ابدی (ابدی) یعنی بی‌آغاز و بی‌پایان است، من فقط یک‌بار این شانس را دارم که زندگی کنم، یک پنجاه، هفتاد، هشتاد یا صدسال. می‌دانید چه قدر کوچک است؟ اسلام زندگی مرا به کثافت کشیده، ببینید مرا با چه مهملات و مردم احمقی روبه‌رو کرده. به عظمت این بلاهت بین مسلمانان در ایران فکر کنید، کار سختی نیست. اسلام کاری کرده که باید به شما بگوییم بروید کتاب آتش بزنید، ساندویچ کوکتل مولوتف، پرتقال، نارنج (در اینجا زبان استعاره‌ست و به آتش‌بازی اشاره دارد). درست کنید و سر مزدوران اسلامیت و تازی‌ها بیندازید چون ناگزیرید. چون آن‌ها بیماری را پخش و همه را بیمار می‌کنند. ما سرزمینی آلوده و افسرده داریم. ملای خوب ملایی‌ست که مسلمان نباشد و ضدقرآن باشد، آیا چنین چیزی ممکن است؟ مشکل ما خود قرآن و کل اسلام است. بد و خوب اسلام فجیع است، چون نتیجه‌اش فجیع و ضدانسانی‌ست. ما حزب سیاسی نداریم، بلکه دگان داریم، همه‌ی ادعاها غلط و دروغین است. ما هیچ چیز نیستیم، اما ببینید چه کارهایی کرده‌ایم و دستاوردها چه بوده؟ ما فقط می‌دانیم چه می‌کنیم، اما قدرت اقتصادی نداریم. یک نویسنده در گوشه‌ای از دنیا حرف می‌زند و عده‌ای جوان هم بعضی از حرف‌هایش را اجرا می‌کنند (اشاره به سخنرانی‌های شبانه‌روزی موتا و پارتنی‌سان‌هایی که تحت آموزش‌های موتا عملیات می‌کنند)، ما پول و تلویزیون و هیچ چیزی نداریم. اگر تعریف نمایه‌های قدرت را از دیدگاه «تافلر» در نظر بگیرید، ما از نمایه‌های قدرت فقط «گفتمان» را داریم و گفتمان می‌کنیم، اما در این دو سال همین گروه (ابرگروه تلگرامی حزب براندازان) که هیچ چیز ندارد، فاعل خیابان‌ها بود. یعنی به شرافتم و به هستی پدرم سوگند تنها گروهی که در دو سال گذشته با جمهوری اسلامی جنگید، فقط گروه ما بود. معنایش این است که بقیه با اسلام و جمهوری اسلامی نمی‌جنگند. سوگند به واژه، که جمهوری اسلامی از لحاظ مالی تمام این گروه‌ها را پشتیبانی می‌کند. در واقع جمهوری اسلامی از درآمدش سهم مزدوران خود را می‌دهد. اگر چهل سال دوام آورده به‌خاطر آن است که به آن‌ها دلار داده. چهره‌های واقعی احزاب را کشته و عده‌ای را شکنجه و روانی و زندانی کرده است. عده‌ای را هم با وجود آنکه قدرت ترورکردنشان را داشته، نگه داشته و با آن‌ها به توافق رسیده، چون به آن‌ها نیاز دارد. این سیستم پروپاگاندا بیست‌هاست. من در این دو سال شاهدم که هیچ گروهی کاری نمی‌کند. همین «پنجم دی» (۵ دی ۱۳۹۸ که منوچهر بختیاری، پدر پویا بختیاری، فراخوان تجمع در گورستان بی‌سکینه‌ی کرج را داده بود تا مبارزان را در آن گورستان به دام سپاه تروریستی پاسداران بیندازد. در چنین روزی بیش از هزار نفر از مبارزان آزادی‌خواه توسط قاسم سلیمانی دستگیر شدند و هنوز هیچ نامی از آن‌ها نیست.) را اگر ما یک‌ماه پیش، از ۷ دی حرف نمی‌زدیم این‌ها علیه ما متشکل نمی‌شدند. همین تلویزیون‌ها هم علیه مردم‌اند. من فقط شاهد حرف‌ها، لگاته‌ها و رجاله‌ها هستم. جمهوری

اسلامی به بسیاری ضعیف و در درون و بیرون در حال جنگ با مردمی ست که به تنگ آمده‌اند. همه با تریبون‌هایی که در اختیار دارند در حال فریب مردم هستند. سیاست در ایران معنایش دگان‌داری‌ست. ما درد داریم و در ویتترین مغازه‌ی ما جز درد نیست. برای این همدردی است که مردم با ما کار می‌کنند و گرنه ما پول و ارتش و سلاح نداریم و هیچ کشور خارجی‌ای هم از ما حمایت نمی‌کند. بقیه از هر لحاظ چندبرابر ما قدرت دارند پس چرا غلطی نمی‌کنند؟ چون نمی‌خواهند کاری بکنند و در توافق با جمهوری اسلامی هستند. هر وقت ما تلفات می‌دهیم و کشته می‌شویم، مردم هم با دلسوزی، چون نمی‌خواهند ما تنها باشیم همکاری می‌کنند و همراه ما می‌جنگند. در تمام احزاب، به مردم قول مقام و سمت می‌دهند، اما به واژه و حرف حرف زبان پارسی سوگند که این‌ها با جمهوری اسلامی در توافق‌اند. یکی از ریشه‌های توافق آن وجه مشترکشان یعنی اسلام است. همه در حال تبلیغ اسلام‌اند، چون شرط بقای سرمایه‌داری و چپاول در ایران، جمهوری اسلامی است. ما واقعن مخالف این شیوه‌ی حکومتیم، اما نمی‌توانیم از سرمایه‌داری حرف بزنیم و از کارگر دفاع کنیم، چون همه‌چیز توسط نوکران روسی به کثافت کشیده شده. مزدوران روسی آن قدر از سرمایه‌داری حرف زده‌اند که وقتی از این واژه می‌گوییم باید مراقب سوءاستفاده‌ی آنان باشیم. مبارزه آن قدر سخت است که جاهایی تحریف می‌کنیم و گذشته می‌سازیم و این‌ها آن قدر بی‌سوادند که به آنچه من جعل می‌کنم باور پیدا می‌کنند. بخشی از اعتقادات امروز، جعلیات من است. تنها وظیفه‌ی من پخش آگاهی‌ست. فرق من با بقیه این نیست که دانشمندترم بلکه این است که دروغ نمی‌گویم. مشکل ما بلاهت و خرافات و در یک کلمه، اسلام، قرآن و مسلمانان است؛ مسلمانانی که به ضدّ خودشان بدل شده‌اند. می‌توانی مسلمان عربستانی باشی و طبیعی است، اما مسلمان ایرانی بودن وحشتناک است چون ضدّ خود بودن است. مسلمانی، ضدّ ایرانی بودن است و برای آنکه کسی مسلمان باشد، نباید سر بر گردن ایرانی‌ها باشد. این یک سنت و ساختار است. چرا یک ملای بی‌سواد برای کسی که تحصیل کرده است، باید قرآن را توجیه کند؟ قرآن یک کتاب ساده است و نثری ساده و پیام و حرف مشخصی هم دارد. ده سوره را پشت سر هم بخوان و در آن دقیق بشو، آنچه می‌گوید وحشتناک است! ما در عمل هم ۱۴۰۰ سال است نتیجه‌اش را دیده‌ایم. شما فکر می‌کنید علّت چپاول قاجار جز بلاهت اسلامی چه بوده؟ ما فقط یک خاطره از آوردن سینما توسط «ناصرالدین‌شاه» به ایران داریم. ما در قاجار چه داشته‌ایم؟ سایه‌ی سنگین اسلام و عوامل اسلامی آن قدر فجیع بوده که ما نمی‌توانسته‌ایم نُطق بکشیم. در سلطنت پهلوی هم رضاشاه به تبعیت از آتاتورک یا چون زبان قزاقی بلد بود و چیزهایی دیده بود و اندکی ارق ایرانی داشت، گام‌های اولیه‌اش را به‌درستی برداشت، اما تنها گذاشته شد. اولین کسی که به او خیانت کرد پسرش بود، هیچ‌کس فجیع‌تر از پسر رضاشاه نسبت به رضاشاه نبود. این را تاریخ می‌گوید؛ رضاشاه تلاش کرد که ریشه‌ی خرافات کثیف و زنده‌ی اسلام کنده شود. او خواست اسلام را به‌روز کند. عده‌ای می‌گویند رضاشاه لائیک بود، نه، او اصلن متوجه خطر اسلام نبوده، اما به‌خاطر آنکه نگاه و ذات مدرنی داشته چند قدم اول را درست برداشت، اما بعد آلوده شد چون ملاتیسم و اسلام آلوده است. او اول گفت من می‌خواهم مانند آتاتورک رئیس‌جمهور شوم، اما ملامدرس و آن ساختار و اسلام نگذاشتند. اسلام شاه و خدا

می‌خواهد. چرا باید مبارزه کنیم؟ می‌گویند بایستیم و بعدها رأی دهیم، اما در دل مبارزه پارتی‌ها را در خیابان می‌بینید که شعار «مرگ بر استعمار» و «مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دهند و آن‌ها می‌گویند جاویدشاه! این دو شعار ضد یکدیگرند. امروزه شاه ایران خامنه‌ای است و عده‌ای جاویدشاه می‌گویند که این هم اشاره‌ی مستقیمی به خامنه‌ای دارد! ما با حوزه‌ی معنایی طرفیم، اما این‌ها گه‌مسلمان‌اند و نمی‌فهمند. مشکل اقتصادی داشته‌اند و نمی‌توانسته‌اند در ایران زندگی کنند، به اروپا آمده‌اند؛ همان‌ها به ایران رفت‌وآمد می‌کنند و نمی‌فهمند که شاه در آن سیستم خامنه‌ای است و وقتی «جاویدشاه» می‌گویند، یعنی می‌گویند: «درود بر خامنه‌ای». وقتی ما با غلبه بر دشواری‌ها فضایی علیه حکومت درست می‌کنیم خودِ سفارتی‌ها جاویدشاه می‌گویند. از عوامل همین بلاهت، برای نفوذ به حزب ما آمده بود و می‌گفت من سرمایه‌دارم و می‌توانم تلویزیون در اختیارتان قرار دهم. این همان فنّ کثیفی‌گریِ اسلام برای فریب است. ما با دروغ‌زنی مخالفیم، من از همه بیشتر به این‌ها مشکوکم. این‌ها به حداقل‌های دموکراسی هم باور ندارند، چون هم‌زمان با شاه‌طلبی از حسین صحرای کربلا و از علی و از محمد

فهرست کتاب‌های منتشرشده‌ی علی عبدالرضایی (موتا)

کتاب‌های پارسی

شعر

۱. تنها آدم‌های آهنی در باران زنگ می‌زنند، تهران، ویستار، ۱۳۷۲.
۲. نام این کتاب را شما بگذارید، تهران، زیرزمینی، ۱۳۷۴.
۳. پاریس در رنو، تهران، نارنج، ۱۳۷۶.
۴. این گربه‌ی عزیز، تهران، نارنج، ۱۳۷۷.
۵. فی‌البداهه، تهران، نیم‌نگاه، ۱۳۷۹.
۶. جامعه، تهران، نیم‌نگاه، ۱۳۷۹.
۷. شینما، تهران، همراز، ۱۳۸۰.
۸. من در خطرناک زندگی می‌کردم، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۴.
۹. کادویی در کاندوم، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۵.
۱۰. ترور، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۸.
۱۱. فاک‌بوک، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۸.
۱۲. پس خدا وجود داره، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۹.
۱۳. لا اله الا لاو، لندن، نشر کالج، ۱۳۸۹.
۱۴. دوربین مخفی، لندن، پناهفتاد، ۱۳۸۹.
۱۵. حکمت سین، لندن، پناهفتاد، ۱۳۹۰.
۱۶. فانتزی، دبی، پناهفتاد، ۱۳۹۰.
۱۷. کومولوس، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۹۰.
۱۸. زخم باز، پاریس، ناکجا، ۱۳۹۰.
۱۹. زرتشت برای چه می‌خندید؟، پاریس، ناکجا، ۱۳۹۱.
۲۰. مادر، تهران، بوتیمار، ۱۳۹۲.
۲۱. عاشق ماشق، تهران، بوتیمار، ۱۳۹۳.
۲۲. گاز دنده گاز، تهران، بوتیمار، ۱۳۹۳.

۲۳. خدایا مرا ببخش، حالا نه، تهران، چشمه، ۱۳۹۳.
۲۴. شهر نو، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۲۵. اروتیکا، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۲۶. جمهوری اسپاگتی، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۲۷. آب لاکو، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۲۸. لیلو، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۶.
۲۹. شعرنوگرافی، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۶.

داستان و رمان

۱. هرمافرودیت، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۴.
۲. بدکاری (مجموعه داستان کوتاه)، پاریس، ناکجا، ۱۳۹۰.
۳. تختخواب میز کار من است، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.

سیاسی

۱. آنارشییست‌ها واقعی‌ترند، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۲. کارناوال‌های انتخاباتی، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۶.
۳. فراداستان فرودستان، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۶.
۴. ایرانارشیییست‌ها از فردا آمده‌اند، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۷.
۵. شرلوژی، نشر کالج، ۱۳۹۷.
۶. فرهنگ‌نامه‌ی ایرانارشیییستی، انتشارات حزب براندازان، ۱۳۹۸.
۷. چپِ ملی، انتشارات حزب براندازان، ۱۳۹۹.
۸. آپان‌گان، انتشارات حزب براندازان، ۱۳۹۹.
۹. سپاهِ روسپییه، انتشارات حزب براندازان، ۱۳۹۹.
۱۰. ادبیاتِ سیاسی براندازان، انتشارات حزب براندازان، ۱۳۹۹.

نظریه‌ی ادبی

۱. رکیک‌تر از ادبیات، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۶.
۲. شب‌نشینی با مثل هیچ‌کس، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۹۰.
۳. دیل‌گپ، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۴. این سؤال ابدی، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۵. من با قبول مخالفم، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۵.
۶. چگونه شعری ننویسیم، لندن، نشر کالج، ۱۳۹۷.

انگلیسی

- Short and little like i, London Skool لندن، ۲۰۱۲.
- I AM THE i، نشر کالج و لندن، ۲۰۱۷.

ترجمه‌شده از پارسی به دیگر زبان‌ها

۱. من در خطرناک زندگی می‌کردم (ترجمه به ترکی)، مترجم: سعید احمدزاده اردبیلی، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۳.
۲. من در خطرناک زندگی می‌کردم (ترجمه به انگلیسی)، مترجم: ابول‌فروشان، لندن، اگزایلد رایترز، ۱۳۸۷.
۳. سیکسولوژی (Sixology) (ترجمه به انگلیسی)، مترجم: ابول‌فروشان، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۹.
۴. آن (Ese) (ترجمه به اسپانیایی)، مترجم: الیزابت لورنا فیتارونا دفورد، نشر پاریس، ۱۳۸۹.
۵. دوربین مخفی (ترجمه به انگلیسی)، مترجم: ابول‌فروشان، لندن، پناهفتاد، ۱۳۹۰.
۶. دوربین مخفی، (ترجمه به کردی)، مترجم: طیب هوشیار، لندن، پناهفتاد، ۱۳۹۰.
۷. احتساب، (ترجمه به اردو)، مترجم: احسان ندیم شیخ، پناهفتاد، ۱۳۹۰.
۸. No one says yes twice، (ترجمه به انگلیسی)، مترجم: ابول‌فروشان، لندن، لندن اسکول، ۱۳۹۱.
۹. بمب‌گذاری روی گریه، (ترجمه به آلمانی)، کریستینا اهلرز، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۹.

۱۰. تنها آدم‌های آهنی در باران زنگ می‌زنند (ترجمه به عربی)، مترجم: الحبيب الواعی، نشر پاریس، ۱۳۸۸.
۱۱. کومولوس (ترجمه به ترکی)، مترجم: جعفر بزرگ امین، ۱۳۹۰.
۱۲. اگر بمیرم چه کسی این تنهایی را تحمل می‌کند؟ (ترجمه به ترکی)، مترجم: سعید احمدزاده اردبیلی، ۱۳۸۸.

ترجمه

- برای عطسه‌ام به بیابان تو محتاجم (ترجمه به انگلیسی)، نویسنده: ابول فروشان، مترجم: علی عبدالرضایی، پاریس، نشر پاریس، ۱۳۸۸.



مجلس شورای اسلامی ایران

تقدیم
به مردان و زنان شجاعی که
در حال مبارزه با حکومت شیطان صحرای ارضی هستند و سلسلی که هشتاد و
فدای آتاری ایران کردند

ایران

اسلام در ایران

این کتاب فریادی علیه استعمار کثیف اسلامیست
حاوی مهمترین سخنرانی های مولا علی عبدالرضایی